زندگی نامه

امام مجدد

محمد بن عبدالوهاب رحمه الله

وخدمات او به اسلام و مسلمانان

جمع: ابوشاکر مسلم



بسم الله الرحمن الرحیم

مشخات کتاب

نام کتاب: **زندگی نامه امام مجددمحمدبن عبدالوهاب رحمه الله** وخدمات اوبه اسلام ومسلمانان.

جمع: ابوشاکرمسلم.

کمپیوتر: ابوهریرة"الافغانی"

این کتاب تقدیم به: آنانیکه فریب مستشرقین ، رافضه وگمراهان را خورده اند ، وبه آنانیکه چشم بصیرت دارند ، وتعصب را کنار گذاشته اند ، وبرای آنانیکه ازجهل ، برای موحدین تاپه ی وهابیت را میزنند ، وبرای آنانیکه دعوت نجد ودعوت امام مجدد محمد بن عبدالوهاب رحمه الله را طعنه وارد میکنند.



عناوین فهرست مطالب صفحه

داستان وهابی گفتن من برای موحدین

الحمد لله وحده، والصلاة والسلام على من لا نبي بعده، وعلى آله وصحبه والتابعين لهم بإحسان إلى يوم الدين أما بعد:

در یکی از مدارس که دروس ابتدائی را میخواندم ، چونکه مدرسه احناف بود وحنفی واقعی نبودند ، در نماز خفتن در صف استاد بودیم که یک برادر پشتون را دیدم که دست بر سینه نهاده ورفع الیدین مینماید ، بعد از ختم نماز برایش گفتم که تو وهابی هستی؟ گفت چرا ! گفتم وهابی ها اینطور نماز میخوانند ، ولی ما دست زیر ناف می گیریم ورفع الیدین نمی کنیم ، برایم گفت برادرم وهابی را تعریف کن! برایم اینطور که گفت: لحظه ی سکوت کردم وجواب در زهن ام نیامد ، برایش گفتم باش من از استاد خود بپرسم ؛ زمانیکه از استادم پرسیدم گفت این ها وهابی ها هستند ، اختلاف میکنند ؛ گفتم استاد وهابی چه معنی؟ گفت پسرم در این مورد بحث نکن! آنها گمراه هستند تورا هم گمراه میسازند درس ات را بخوان ، من دیگر با آن برادر پشتون (بعدها دانستم که ماشاء الله در مدرسه تعلیم القرآن والسنة نارنج باغ درس خوانده بود) گفتگو نکردم ، ولی یک روز آن برادر برایم گفت ، فلانی! تو ماشاء الله

اهل تحقیق هستی ، روزی درک خواهی کرد ، وبرایم نیز توصیه نمود که هرگاه دعوتگر شدی ، مردم را از خرافات منع کن ، ونگذار که سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم را انجام دادی برایت "لقب وهابی" را بدهند ، من گفتم ان شاء الله ، باز اهسته اهسته که سن ام بزرگ شد ودر مدارس دینی درس خواندم بالاخره به صحیح البخاری که رسیدم واعمال امام محمدبن عبدالوهاب را با احادیث صحیح ترازو کردم ، دیدم که هیچ تفاوتی نیست ! بعد گفتم که مردم جاهل عاملین سنت را وهابی میگویند ، اگراین وهابیت باشد منم وهابی هستم ؛ زمانیکه در دوران لیسانس بودم که برادری که یک صنف از من پیش تر بود ، برایم گفت "ابوشاکر خودهستی" گفتم بله! گفت حالا تو مثل من وهابی شدی؟ گفتم چرا گفت من همان برادر پشتونت بودم که من را وهابی گفته بودی ده سال قبل ، گفتم"الله اکبر"وتوصیه اش فراموشم نشده بود گفتم من حالا الحمدلله دعوتگر شدم وتصمیم دارم که کتابی در ارتباط به امام مجدد محمد بن عبدالوهاب بنویسم،خلاصه اینکه من هم در دوران یکه از علم وعلماء دور بودم ودرجامعه تعصبیت وجاهلیت زندگی میکردم خودم برای عاملین سنت ورد کننده بدعت وهابی میگفتم ، اماالان الحمدلله خودم به گفته دیگران وهابی شدم.(درحالیکه وهابیت وجود ندارد،یک تاپه ی بیش نیست).

خلاصه ی از زندگی نامه ی امام مجدد محمـــدبن عبـــدالوهاب رحمه اللّه وحرکت بیدار کننده وی (ازتولد تا وفات).

و در اینجا، بطور خلاصه زندگینامه شیخ محمد بن عبدالوهاب را ذکر میکنیم (که نام ها و القاب زیادی از جانب مخالفان به این دعوت شیخ داده شده است مانند: وهابیت یا توحیدگرا و دیگر القاب.)تا یک شخص مسلمان ادعات دروغین علیه وی را با شخصیت حقیقی این بزرگوار مقایسه کند و سپس عقل و منطق خویش را قاضی و حاکم بگیرد تا منصفانه به حقیقت نائل آید.

نسب ایشان :

شیخ محمد بن عبدالوهاب بن سلیمان بن علی بن محمد بن احمد بن راشد بن برید بن مشرف تمیمی، در سال ۱۱۱۵ هجری قمری (۱۷۰۳م) به دنیا آمد.

اصل ایشان به قبیله ی تمیم بازمی گردد. همان قبیله ای که موطن خویش را در منطقه ی نجد حفظ کرده است، و در آن استقرار یافته و موطن گزیده و زندگی بادیه نشینی را رها ساخته و به دیگر فعالیت هایی مانند کشت و زرع و تجارت مشغول گشته اند.

تحصیلات وی :

وی در سال ۱۱۱۵ هجرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم به دنیا آمد.

نزد پدرش در روستای عیینه تحصیلاتش را آغاز نمود. این روستا زادگاه ایشان رحمة الله علیه بود. عینیه دهکده ای شناخته شده در یمامه، در نجد و شمال غرب شهر ریاض قرار دارد که تا شهر ریاض حدود هفتاد کیلومتر مسافت دارد و از سمت غرب نیز چیزی در همان حول و حوش است. ایشان رحمة الله علیه در آن جا به دنیا آمد و به شایستگی در آن پرورش یافت و بزرگ شد. در همان کودکی قرآن را فراگرفت.

وی به تلاش خود برای فراگیری درس ها و آموختن فقه نزد پدرش شیخ عبدالوهاب بن سلیمان، که فقیهی بزرگ و عالمی گرانقدر بود، ادامه داد. پدرش در عینیه منصب قضا را به عهده داشت. پس از رسیدن به سن بلوغ به قصد بیت الله الحرام و بجای آوردن مناسک حج به راه افتاد و در آن جا نزد برخی از علمای حرم شریف به فراگیری علوم پرداخت.

سپس متوجه مدینه ی منوره گشت که برترین سلام و درود بر ساکن گرانقدر آن شهر باشد. در آن جا به حضور علمای آن شهر شتافت و مدتی در آن جا اقامت گزید و از علمای بزرگ و مشهور مدینه در آن زمان نیز بهره های فراوان برد. از جمله اساتید آن شهر: شیخ عبدالله بن ابراهیم بن سیف نجدی، که اصالتاً اهل مجمعه و نیز پدر شیخ ابراهیم بن عبدالله صاحب کتاب "العذب الفائض فی علم الفرائض" بود، همچنین از محضر استاد بزرگ محمد حیاة سندی در مدینه نیز سود جست. این ها دو تن از عالمانی بودند که معروف است که شیخ نزد ایشان در مدینه درس فراگرفته است و ممکن است نزد کسان دیگری نیز به فراگیری مشغول بوده ولی ما از آن بی اطلاع باشیم.

شیخ برای فراگیری علم به سوی عراق رهسپار گشت و در بصره به محضر علمای آن جا رفت و تا جاییکه می توانست از محضر ایشان بهره برد و به فراگیری علوم پرداخت. در همانجا دعوت خویش به سوی یکتاپرستی و توحید را آشکار ساخت و مردم را به پیروی از سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم فراخواند. همچنین اعلام کرد که همه ی مسلمانان باید دین خویش را از سرچشمه های پاک کتاب خداوند و سنت رسول الله علیه الصلاة والسلام

برگیرند. وی در این باره مجادلاتی را انجام داد و با علمای زیادی مناظره کرد. وی در میان اساتید وی در آن جا که شهرت داشت شخصی به نام شیخ محمد مجموعی بود. برخی از علمای نالایق بصره علیه او برخاسته و ایشان و استادش را مورد اذیت و آزار قرار دادند. به همین سبب وی از آن جا به نیت سرزمین شام خارج شد ولی به خاطر نداشتن مخارج سفر از رفتن بدانجا بازماند و از بصره به زبیر رفت و از زبیر به سوی احساء به راه افتاد. در آنجا در محضر علمای آن دیار حاضر شد و درباره ی مواردی از اصول دین با ایشان مذاکره نمود. سپس رهسپار دیار حریملاء شد و این واقعه در دهه ی پنجم قرن دوازدهم صورت گرفت. چون پدرش که قاضی عیینه بود با حاکم آنجا درگیر شد و در سال ۱۱۳۹ هجری از آنجا به حریملاء منتقل گردید. شیخ محمد نیز پس از انتقال پدرش بدانجا در سال ۱۱۳۹ هجری نزد وی رفت. بنابراین رفتن وی به حریملاء در سال ۱۱٤۰ هـ ق یا بعد از آن رخ داده است. وی در همانجا ساکن شد و همچنان سرگرم علم و آموزش و کار دعوت در حریملاء بود تا زمانی که پدرش در سال ۱۱۵۳ هجری قمری از دنیا رفت. پس از آن از جانب برخی از اهالی حریملاء علیه وی شرارت هایی انجام شد و بعضی از افراد فرومایه در آنجا قصد کشتن وی را داشتند. می گویند: تعدادی از آن ها

سعی داشتند از دیوار خانه اش بالا بروند و کسانی آنان را دیدند و پا به فرار نهادند.

ساکن شدن وی در عیینه:

بعد از این حادثه شیخ از آنجا خارج شده و به سوی عیینه راه افتاد و در همانجا نیز ساکن گردید. اشخاص فرومایه ی مذکور به این دلیل از وی به خشم آمده بودند که وی دست از امر به معروف و نهی از منکر باز نمی کشید و از حاکمان می خواست تا مجرمانی که از مردم سرقت کرده و آنان را آزار می رسانند و مالشان را به تاراج می برند را پی گیری نمایند. از جمله آن اشرار کسی بود که عبید نامیده می شد. وقتی آنان دانستند که شیخ علیه آنها عمل نموده و کارهای آنان را ناپسند می دارد و امیران را به تعقیب و مجازاتشان فرامی خواند، خشمگین شده و به فکر کشتن ایشان افتادند. ولی خداوند متعال وی را مصون داشته و از شر آنان در امان داشت. آنگاه بود که وی به عیینه نقل مکان نمود، و امیر آن عثمان بن محمد بن معمر بود. شیخ محمد بن عبدالوهاب نزد امیر آن شهر رفت و وی نیز از وی استقبال نمود و گفت: برای دعوت به سوی خداوند برخیز و ما نیز با تو هستیم و یاریت

می رسانیم، وی اظهار شادمانی و دوستی و موافقت نمود بر آنچه وی قصد آن را دارد. شیخ نیز مشغول تعلیم و ارشاد و دعوت به سوی خداوند عزوجل شد و به متوجه نمودن مردمان، مردان و زنان، به سوی خیر و محبت خداوند پرداخت. کار وی در عیینه شهرت پیداکرد و نام نیک ایشان پرآوازه گشت و از شهر و دهات اطراف برای دیدارش بدانجا می رفتند.

در یکی از روزها شیخ به امیر عثمان گفت: اجازه دهید گنبد روی قبر زید بن خطاب رضی الله عنه را ویران کنم، چرا که بر خلاف دستور دین اسلام بنا شده و خداوند جل وعلا به این کار راضی نیست و رسول الله صلی الله علیه و سلم نیز از برپانمودن بنا بر فراز قبور و مسجد قرار دادن آن ها منع فرموده اند، و این گنبد مردم را دچار فتنه نموده و عقاید آنان را تغییر داده است و موجب بوجود آمدن شرک گشته است، بنابراین باید خراب شود. امیر عثمان پاسخ داد: ایرادی ندارد. شیخ گفت: من ترسم از آن است که اهالی جبیله سربه شورش نهند. جبیله روستایی در جوار قبر مذکور بود. بنابراین عثمان به همراه لشکر خویش که بیش از ٦٠٠ مبارز در آن بود برای ویران کردن گنبد با شیخ رحمة الله علیه به راه افتادند. وقتی که به گنبد مزبور نزدیک شدند،

اهالی جبیله وقتی از این موضوع باخبر شدند برای دفاع از آن و محافظت از گنبد بیرون آمدند ولی با دیدن امیر عثمان و کسانی که با وی بودند منصرف شده و بازگشتند. شیخ نیز به ویران کردن آن پرداخت و به کمک خداوند عزوجل با دستان وی رحمة الله علیه گنبد مذکور از میان برکنده شد.

شیخ به امیر عثمان بن معمر گفت: چاره ای نیست جز اینکه گنبد روی قبر زید (زید بن خطاب رضی الله عنه برادر امیرالمؤنین حضرت عمر بن خطاب رضی الله تعالی عن الجمیع بود و از جمله شهدای جنگ با مسیلمه ی کذاب در سال ۱۲ هجرت نبوی بود وی جزو کسانی بود که در آن جا به قتل رسید و گنبد مذکور را بر مقبره اش ساختند، ممکن است قبر وی جای دیگری باشد ولی می گویند که همان قبر از آن او است، امیر عثمان نیز طبق آنچه پیشتر گفته شد در این کار با وی همراهی و موافقت نمود و گنبد مزبور به حمدالله ویران شد و اثر آن نیز تا همین امروز از میان برده شد، ولله الحمد والمنه. چراکه این عمل با نیت راست و به قصدی مستقیم برای نصرت دین خداوند انجام گرفته بود. قبرهای دیگری نیز در آنجا بودند که می گفتند قبر ضرار بن اوزر است، گنبدی نیز بر روی آن قبر وجود داشت که آن نیز از میان برده

شد. مشاهد دیگری نیز وجود داشت که خداوند عزوجل آن ها را از بین برد. مزار و درختان دیگری نیز بودند که به غیر از خداوند یکتا جل وعلا پرستش می شدند همگی آن ها زدوده شده و از میان برداشته شدند و مردم از انجام چنان کارهایی برحذر داشته شدند. هدف شیخ رحمة الله علیه در دعوت قولی و عملی آنچه بیان شد استمرار یافت.

در این زمان زنی نزد وی آمد و به ارتکاب زنا طی چند فقره اعتراف نمود. شیخ از سایرین در مورد وضعیت عقلی وی سؤال کرد و گفتند که او عاقل است و مشکلی ندارد. وقتی که آن زن بر ادعای خود پافشاری نمود و از اعترافی که کرده بود دست نکشید و باتوجه به اینکه ادعای وجود اکراه یا شبهه ای نیز وجود نداشت و زنای محصنه بود، شیخ رحمة الله علیه که قاضی عینیه بود به رجم وی دستور داد و او را رجم کردند. به این ترتیب کار وی به خاطر تخریب گنبدها و سنگسار زن و فراخوان بزرگ و خطیر وی به سوی خداوند متعال آوازه ای بسیار یافت و مهاجرین بسیاری از جاهای مختلف به سوی عیینه هجرت می نمودند.

طرد شیخ بن عبدالوهاب از شهر عیینه :

خبر کار و بار شیخ به امیر احساء و توابع آن از بنی خالد سلیمان بن عریعر خالدی رسید که وی به سوی خداوند فرامی خواند و گنبدها را تخریب می کند و حدود خداوندی را اجرا می کند، این موضوع بر آن مرد بدوی سخت دشوار آمد. برای آنکه عادات و رسوم اهل بادیه چیزی بجز دستورات خداوند بود و ظلم و ستم پیشه نموده و خونریزی و تاراج اموال و هتک حرمت ها خوی ایشان بود و او ترسید که کار این شیخ بالا گرفته و سلطان به برکناری وی اقدام کند. بنابراین نامه ای را به عثمان نوشته و در آن وی را تهدید کرده و دستور داد تا این شخص تحت فرمان خویش را در عیینه به قتل رساند، و برای او نوشت: شخص تحت امر شما که درباره ی وی چنین و چنان به ما خبر رسیده است را می کشی و یا آنکه خراج تو را قطع می کنیم!! امیر عثمان خراجی از طلا نزد وی داشت. این کار امیر بر عثمان گران آمد و از آن ترسید که وی خراج را بر وی قطع نموده یا با وی به جنگ برخیزد. بنابراین به شیخ گفت: این امیر چنین و چنان برای ما نوشته است، ما هیچ خوش نداریم که تو را به قتل رسانیم ولی از این امیر بیم داریم و با وی مقابله نیز نتوانیم نمود. بنابراین چنانچه خواستی از اینجا بیرون شوی چنان کن. شیخ نیز به او گفت: آنچه من بدان فرامی خوانم همان دین خداوند و جامه ی عمل

پوشیدن به کلمه ی " لا إله إلا الله" و تحقیق این شهادت و گواهی است که محمد رسول الله است. آنکه به این دین چنگ بزند و به یاری آن بشتابد و در این کار صداقت داشته باشد، خداوند نیز وی را نصرت داده و وی را پشتیبانی کرده و بر سرزمین دشمنانش ولایتش بخشد. پس اگر تو نیز شکیبایی نموده و پایداری کنی و این خبر را بپذیری مژده باد تو را که پروردگار نیز ترا یاری رسانیده و از این بدوی و دیگران حمایتت می نماید و به زودی خداوند ترا سرپرستی دیار و عشیره اش را می دهد. امیر پاسخ داد: یا شیخ، ما توان جنگ با وی را نداریم و طاقت مخالفت امر او را نیز در خود نمی بینیم.

ورود شیخ محمد به درعیه:

آنگاه شیخ از آن جا خارج شده و راه خویش را از عیینه به سوی دیار درعیه تغییر داد. چنانچه تعریف می کنند وی پیاده به آن جا رفت و در پایان روز به آن دیار رسید. او عیینه را هم در آغاز روز با پای پیاده ترک نموده بود و امیر عثمان به بدرقه اش نیز نرفته بود. او در درعیه به خانه ی شخصی از بزرگان آنجا در بالای شهر رفت که محمد بن سویلم عرینی خوانده می شد و مهمان او شد. می گویند: این مرد چنان از آمدن مهمان مذکور می ترسید که زمین

بر وی تنگ گشته بود و از امیر درعیه محمد بن سعود بیمناک بود. شیخ وی را آرام نمود و گفت: مژده باد ترا که آنچه من مردم را بدان فرامی خوانم دین خداوندی است و پروردگار بزودی آن را آشکار و غالب می سازد. این خبر به محمد بن سعود رسید و گویند: این خبر را یکی از صالحان به همسر وی رسانید، وی نزد او رفت و به وی گفته بود: محمد را از کار این مرد باخبر ساز و او را تشویق کن تا دعوت وی را بپذیرد و او را بر یاری و پشتیبانی وی ترغیب نما. همسر محمد بن سعود زنی پارسا و نیک کردار بود.

وقتی که شوهرش محمد بن سعود امیر درعیه و توابع آن نزد وی آمد، به وی گفت: مژده باد ترا به این غنیمت و فرصت بزرگ! این غنیمتی که خداوند آن را به سوی تو کشانده است، مردی است دعوتگر که به سوی دین خداوند و کتاب الله فرامی خواند و به سوی سنت رسول الله علیه الصلاة والسلام، چه غنیمت بزرگ تر از این!؟ به قبول وی برخیز و یاریش رسان و در این کار هیچ درنگ مکن. امیر مشورت وی را پذیرفت. ولی مانده بود که خود نزد وی برود یا آنکه وی را به سوی خویش بخواند؟! به او مشورت دادند و می گویند که همسرش نیز جزو کسانی بود که نظر خویش را به همراه دسته ای از

صالحان به وی گفت، اینگونه که: شایسته نیست که وی را به این جا فراخوانی، بلکه باید به سوی خانه اش روانه شوی. تا آنکه تو به سوی او روانه شوی و علم و دعوتگر خیر و نیکی را گرامی داشته باشی. او نیز این رأی را پذیرفت. چرا که خداوند متعال برای او سعادت و خیر را رقم زده بود، رحمة الله علیه وأکرم الله مثواه!

دیدار میان شیخ بن عبدالوهاب و ابن سعود و قرار میان آن دو :

به این ترتیب وی به سوی شیخ در منزل محمد بن سویلم رفت و آهنگ وی نمود و بر وی سلام کرد و با وی به گفتگو نشست. گفت شیخ محمد، مژده باد به نصرت و امن و یاری و مساعدتت. شیخ نیز پاسخ گفت: و تو نیز مژده بادت به نصرت و تمکین و سرانجام پسندیده. این دین خداوند است و آنکه به یاری آن برخیزد خداوند به یاری بشتابد و آنکه آن را حمایت کند تایید و حمایت خداوند او را است و بزودی نتیجه ی این کار خویش را خواهی دید. گفت: یا شیخ، پس من با تو بر سر دین خداوند و پیامبرش و جهاد در راه خداوند بیعت می نمایم ولی می ترسم که اگر تو را حمایت و نصرت رساندیم و خداوند ترا پیروزی بخشید ما را به حال خود گذاشته و دیار

دیگر را به جز دیار ما برگزینی و از زمین ما به جایی دیگر نقل مکان کنی. گفت: بر این با تو بیعت نکنم . . . با تو بر اینکه خون در برابر خون و ویرانی در برابر ویرانی بیعت کنم و هرگز از دیارت بیرون نشوم. بنابراین با وی بر نصرت و ماندگاری در آن شهر بیعت کرد و با امیر بماند تا او را کمک کرده و با وی در راه خداوند جهاد نماید تا آنکه دین خداوند آشکار و غالب گردد و به این ترتیب بیعت صورت گرفت و به انجام رسید.

اعمال شیخ در درعیه :

نمایندگانی از مردم دسته دسته از هر جایی، از عینیه، عرقه، منفوحه، ریاض و دیگر جاها و شهرهای اطراف به سوی درعیه روانه می شدند. همچنان درعیه مکانی بود که مردمان از هرجایی به سوی آن هجرت نموده و به سخنان و درس های شیخ و دعوت ایشان به سوی خداوند و ارشاداتش در درعیه گوش فرامی دادند، دسته دسته یا به صورت انفرادی به آن جا راه می پیمودند.

به این ترتیب شیخ در درعیه بگونه ای مورد احترام، حمایت شده، محبوب و برخوردار از یاری و مساعدت ماندگار شد و درس هایی را در درعیه درباره ی عقاید، قرآن کریم، تفسیر، فقه و اصول آن، حدیث و مصطلحات آن، علوم

عربی، تاریخ و دیگر علوم سودمند را ترتیب داد. مردم از هر شهر و دیاری گروه گروه به سوی وی روانه می شدند و در درعیه مردم بسیاری از جوانان و دیگران آموزش دیدند و برای مردم درس های زیادی برای عوام و خواص برقرار شد و علم و دانش در شهر درعیه گسترش یافت و در دعوت پابرجا ماند.

آنگاه جهاد را آغاز نمود و برای مردم جهت ورود به این میدان و زدودن غبار شرک در شهرها و دیار خویش نامه نوشت و با اهالی نجد کار را آغاز نمود و به امرا و علمای آن نامه نوشت. به علمای ریاض و امیر آن دهام بن دواس نیز نامه ای نوشت و برای علمای خرج و امیران آن، برای علمای بلاد جنوب و قصیم و حائل و وشم، سدیر و دیگر شهرها نیز نامه ها نوشت و پیوسته برای آنان و علما و امرای آن ولایات نامه ها می نوشت.

به این ترتیب برای همه ی علمای احساء و علمای حرمین شریفین، علمای خارج کشور مانند مصر، شام، عراق، هند، یمن و سایر کشورها نامه می نگاشت. در نوشتن نامه ها برای مردم و آوردن دلایل مداومت نمود و در آن آنچه را از شرک و بدعت که مردمان بدان گرفتار شده اند را توضیح می داد. این بدان معنا نیست که کسی برای نصرت دین وجود نداشت، خداوند

متعال انصار و مددکارانی را برای این دین تضمین فرموده است و حتماً کسی به نصرت آن برمی خیزد و هرگاه گروهی از این امت بر حق باشند حتماً یاری داده می شوند، همانطور که پیامبر خدا علیه الصلاة والسلام خود فرموده اند، در بسیاری از گوشه و کنارهای جهان یاری دهندگان حق و حقیقت وجود دارند.

لیکن سخن ما اکنون در مورد سرزمین نجد است که در آن شر، فساد، شرک و خرافات به اندازه ای وجود داشت که تنها خداوند عزوجل شمار آن را می دانست. گرچه در میان آنان خیر و نیکی نیز وجود داشت، اما توان آن را نداشتند که برای دعوت دین خداوند چنان که باید و شاید به کار و فعالیت بپردازند. همچنین در سرزمین های یمن و غیر آن دعوتگرانی به سوی حق و انصاری برای آن وجود داشت که این می دانستند این ها همه شرک خرافه هستند ولی تقدیر خداوند چنان نبود که دعوت آنان را آنگونه که برای دعوت شیخ با اسباب بسیار زمینه ی پیروزی را فراهم ساخته بود، پیروز گرداند.

از جمله ی اسباب پیروز نشدن آن ها می توان موارد زیر را ذکر نمود:

- فراهم نگشتن حامی و نصرت دهنده ای که بتواند آنان را یاری رساند.

- نبود صبر و شکیبایی نزد بسیاری از دعوتگران در تحمل انواع آزار و اذیت ها در راه خداوند متعال.

- کم بودن علم و دانش. آگاهی برخی از دعوتگران که آنقدر که با آن بتوانند مردم را با شیوه های مناسب و سخنان شایسته و حکمت و موعظه ی حسنه متوجه هدف خویش نمایند.

- و دلایل دیگری غیر از آنچه گفته شد.

به خاطر مکاتبات بسیار و جهاد، کار شیخ آوازه ی بسیار یافت و امر دعوت آشکار گردید. نامه ی وی به علمای داخل شبه جزیره و خارج آن رسید و دعوت او جمع بی شماری از مردم را در هند، اندونزی، افغانستان، آفریقا، مغرب، مصر، شام و عراق تحت تاثیر قرار داد. دعوتگران بسیاری بودند که با حقیقت و دعوت آگاهی و شناخت داشتند و با رسیدن دعوت شیخ شور و نشاط تازه ای گرفتند و نیروی آنان را فزونی بخشید و به آن

دعوت شهرت یافتند. دعوت شیخ همچنان راه خویش را گرفته و در جهان اسلام و سایر جاها شناخته می شد.

آنگاه در همان دوران کتاب ها، نامه ها، کتاب های فرزندان، نوه ها، یاران و همکارانش از علمای مسلمین در جزیره وبیرون از آن چاپ و منتشر گردید. همچنین کتاب هایی درباره ی دعوت وی، زندگینامه اش و حول و حوش او و یارانش چاپ و منتشر گردید تا آنکه در بین مردم گوشه و کنار جهان شهرت پیدا کرد. ولی می دانیم که هر صاحب نعمتی حسودانی را نیز دارد و دعوتگر دشمنان زیادی خواهد داشت، همچنان که خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید: {وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ }(الأنعام:۱۱۲) یعنی: « و بدین گونه برای هر پیامبری دشمنی از شیطانهای انس و جن برگماشتیم بعضی از آنها به بعضی برای فریب [یکدیگر] سخنان آراسته القا می‌کنند و اگر پروردگار تو می‌خواست چنین نمی‌کردند پس آنان را با آنچه به دروغ می‌سازند واگذار!»

زمانیکه دعوت شیخ شهرت یافت و کتاب های بسیاری نوشته شده و نویسندگان بزرگ درباره اش نگاشتند و در میان مردم منتشر گردید، علما با وی مکاتبه کردند و گروه بسیاری از حسودان و مخالفانش پیداشدند. دشمنان و مخالفان او دو گروه بودند:

گروه اول به نام علم و دین با وی دشمنی می کردند و گروه دیگر به نام سیاست ولی مخالفت خود را با ظاهر علم و با نقاب دین پوشانده بودند و از مخالفت علمای دیگر بهره برده و می گفتند: او بر حق نیست و فلان و فلان است.

شیخ رحمة الله علیه در دعوت خویش مداومت داشت و شبهات را می زدود و دلایل را روشن می ساخت و مردم را به سوی حقایقی که در کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و سلم است راهنمایی می کرد.

سخنان مختلفی درباره اش می گفتند. مانند اینکه: او از خوارج است. یا آنکه ادعا می کردند: او اجماع را به هم می زند و ادعا می کند که دارای اجتهاد مطلق است و به علما و فقهای پیش از خویش توجهی ندارد. گاه نیز تهمت های دیگری به او می زدند که دلیلی جز کمبود آگاهی و علم عده ای و

پیروی و اعتماد عده ای دیگر از آنان نداشت و گروهی دیگر از مراکز سیاسی اش بیمناک بود و با وی دشمنی سیاسی داشتند که آن را زیر نام دین مخفی می کردند و گفته های افراد گمراهان و خرافه پرستان را گواه می آوردند.

آغاز جهاد بوسیله ی شمشیر:

جهاد بوسیله ی شمشیر شروع شد، و با گفتگو و روشنگری، با دلایل و براهین و سپس دعوت به طریق جهاد با استفاده از شمشیرها ادامه یافت. چنانچه می دانیم اگر دعوتگر به سوی خداوند عزوجل دارای قدرت نصرت حق و اجرا و تنفیذ آن نباشد به زودی دعوتش خانوش گشته و آوازه و نامش فراموش می گردد و یارانش کاسته می شوند.

همچنین مشخص است که سلاح و قدرت چه تاثیر بسزایی را در گسترش دعوت و از میان برداشتن معارضان و یاری رساندن به حق و حقیقت و از بین بردن باطل دارد. خداوند عزوجل در قرآن کریم هرآنچه می فرماید همگی راست و درست است و می فرماید: « لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ

لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ » (الحديد:٢٥) یعنی: «به راستی [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند و آهن را که در آن برای مردم خطری سخت و سودهایی است پدید آوردیم تا خدا معلوم بدارد چه کسی در نهان او و پیامبرانش را یاری می‌کند آری خدا نیرومند شکست ناپذیر است.» در اینجا خداوند سبحانه و تعالی بیان می دارد که او فرستادگانی را با بینات، که همان دلایل و براهین روشنگری است که خداوند بوسیله ی آن حق را آشکار می سازد و باطل را کنار می زند، فروفرستاده و با آن پیامبران کتاب هایی را فرستاده است که در آن بیان، و هدایت و توضیحاتی است و با آنان میزان، ترازو، را که همان عدلی است که با آن داد مظلوم را از ظالم می گیرند و حق را بپاداشته و هدایت را گسترش بخشیده و در پرتو آن با مردم با عدل و داد رفتار می کنند فرستاده است و آهن را فروفرستاده است که در آن خطری است سخت، ممانعت و بازدارندگی است برای آنانکه با حق به مخالفت برمی خیزند. آهن برای آن هایی است که دلیل و برهان در او اثر ندارد و بینه در وی اثر نمی کند و آهن همراه و ملازم حق است و فرونشاننده ی باطل است.

انسان عاقل دارای فطرتی سالم است که دلایل روشن در وی اثر داشته و حق را با دلیل و برهان می پذیرد. اما انسان ظالم که پیرو هوا و میل حویش است جز شمشیر چیز دیگری او را بازنمی دارد. بنابراین شیخ رحمه الله در کار دعوت و جهاد به تلاش ادامه داد و آل سعود وی را یاری دادند خداوند نیکو دارد اولادشان را برای این کارشان. جهاد و دعوت را از سال ۱۱۵۸هـ ق تا روزی که شیخ در سال ۱۲۰٦هـ ق وفات کرد ادامه دادند. این جهاد و دعوت تا حدود پنجاه سال تداوم یافت؛ جهاد، دعوت، کشمکش، جدال برای حق، روشنگری آنچه خداو و رسول بیان داشته اند، دعوت به سوی دین خداوند و ارشاد و راهنمایی مردم به آنچه رسول الله علیه الصلاة والسلام وضع نموده بود.

تا آنکه مردمان به طاعت گردن نهادند و داخل دین خداوند گشته و هرچه گنبد و قبه بود ویران نمودند و مساجدی که بر قبرها بنا کرده بودند را نابود کردند، احکام شریعت را اجرا نمودند، تسلیم دین خداوند شده و هر گونه پیروی از آبا و اجداد و قوانین ساختگی خویش را رها ساخته و به سوی حق و حقیقت بازگشتند.

این بار مساجد با نماز و حلقه های علمی آباد شد و زکات را پرداختند و ماه رمضان را روزه گرفتند. همانطور که خداوند عزوجل فرمان داده بود. امر به معروف و نهی از منکر نمودند و امنیت در شهرها، دهات، جاده ها و بادیه ها شایع گشت و هر بادیه ای در حد و حدود خویش باقی ماند و همگی به دین خداوند وارد گشته و حق را پذیرا شدند و شیخ دعوت خویش را در میان ایشان منتشر ساخت.

شیخ راهنمایانی را به سوی آنان روانه ساخت و دعوتگرانی را به بیابان ها و بادیه ها فرستاد، همچنین معلمان، مرشدین و قضاتی را به شهرها و روستاها گسیل داشت و این خیر وبرکت عظیم و راه آشکار را در کل سرزمین نجد گسترش داد و حق را در آن منتشر نمود و دین خداوند عزوجل را در آنجا آشکار ساخت.

****

فعالیت فرزندان شیخ بعد از ایشان

بعد از وفات شیخ رحمة الله فرزندان، نوادگان، شاگردان و یاران دعوت و جهاد او حرکتش را تداوم بخشیدند. در رأس فرزندان شیخ، امام عبد الله بن محمد، شیخ حسین بن محمد، شیخ علی بن محمد، شیخ ابراهیم بن محمد و در میان نوادگان ایشان شیخ عبدالرحمن بن حسن، شیخ علی بن حسین، شیخ سلیمان بن عبدالله بن محمد و عده ای دیگر بودند، از میان شاگردان وی نیز شیخ حمد بن ناصر بن معمر و جمع بی شماری از علمای درعیه و بسیاری دیگر بودند که همچنان کار دعوت و جهاد و نشر دین خداوند متعال را پی گرفته و به نوشتن کتب و نامه ها و تألیفات بسیار و جهاد با دشمنان دین پرداختند. در بین این دعوتگران و دشمنانشان چیزی جز این وجود نداشت که اینان به سوی یکتاپرستی و اخلاص در عبادت خداوند عزوجل، پایداری در این مسیر، نابود کردن مساجد و قبه هایی که بر قبرها بناشده بود و دعوت به تحکیم شریعت و استقامت بر این امر و دعوت به امر به معروف و نهی از منکر و برپا ساختن حدود شرعی فرامی خواندند، همین موارد دلیل نزاع و خصومت میان این دو گروه بوده است.

خلاصه آنکه: آن ها مردم را به سوی توحید و یکتاپرستی راهنمایی کرده بدان امر می نمودند و مردم را از شرک به خداوند و تمام وسائل و ذرایع پیدایش این شرک برحذر می داشتند و مردم را به برپاداشتن شریعت اسلامی ملزم می کردند. هرکس امتناعع می ورزید و پس از دعوت وبیان حقیقت و آوردن توضیحات و دلایل روشن همچنان به شرک خویش پایبند می ماند با وی به خاطر خداوند عزوجل جهاد کرده و در سرزمینش با او برخورد می کردند تا بر حق و حقیقت گردن نهد و بدان بگرود و او را با زور و شمشیر ملزم می داشتند تا او و اهالی آن شهر تسلیم آن گردند.

آن ها مردم را از بدعت ها و خرافاتی که خداوند دلیلی را برای آن فرونفرستاده است برحذر می داشتند، کارهایی مانند برپاکردن بنا بر روی قبرها، ساختن گنبد بر روی آن ها و بردن محکمه به نزد طاغوت، سؤال کردن از ساحران و کاهنان و تصدیق گفته هایشان و دیگر کارها. خداوند متعال به دست شیخ و یارانش رحمة الله علیهم جمیعا این بدعت ها را از میان برداشت. مساجد با تدریس کتاب قرآن عظیم و سنت مطهره، تاریخ اسلام، علوم عربی و سودمند آباد گردید و مردم مشغول تبادل نظر، مطالعه، علم،

هدایت، دعوت و ارشاد گشتند و عده ای از ایشان نیز به آنچه مربوط به امور دنیایی شان می شد مانند کشاورزی و صنعت و مانند آن. علم و عمل، دعوت و ارشاد، دنیا و دین، می آموختند و مطالعه می کردند و با این حال در بر روی زمین خود کشاورزی نموده یا به صنعت یا تجارت و دیگر مشاغل خویش هم می پرداختند. زمانی را برای دین خود اختصاص داده و اوقاتی را هم برای دنیایشان، دعوتگرانی به سوی خداوند که روی به راه ایزد باری تعالی گردانده اند و با اینحال مشغول انواع صنعت های متداول در کشور خویش بودند و می کوشیدند تا آنچه را می خواهند بدون نیازمندی به خارج از کشور خویش بدست آورند. پس از فراغت دعوتگران و و آل سعود از سرزمین نجد دعوت ایشان به سوی حرمین و جنوب شبه جزیره امتداد یافت.

ورود به حرمین شریفین :پیش تر نامه های زیادی به علمای حرمین ارسال کرده بودند و پس از آن این مکاتبات ادامه یافت و دعوت راه به جایی نبرد و اهل حرمین همچنان بر شیوه ی خویش در تعظیم و بزرگداشت قبه ها، برافراشتن گنبد و بارگاه بر قبرها و وجود شرک پیرامون آن و درخواست و سؤال از صاحبان قبر ادامه می دادند. امام سعود بن عبدالعزیز بن محمد یازده

سال بعد از وفات شیخ به سوی حجاز پیش روی نمود و با اهل طائف رویاروی شد و سپس آهنگ اهل مکه را نمود، البته پیش از سعود بن عبدالعزیز، امیر عثمان بن عبدالرحمن مضایفی به شدت و با نیروی بسیار با اهل طائف رویارو شده بود، امام سعود بن عبدالعزیز بن محمد امیر درعیه نیروی عظیمی از اهالی نجد و غیره را گسیل داشت و وی را تا تسلط کامل بر طائف یاری داد و بزرگان و امراء آن چا را بیرون کرده و دعوت به سوی خداوند، ارشاد به سوی حق و نهی از شرک و پرستش ابن عباس و دیگرانی که جاهلان و سفیهان طائف به پرستش آنان مشغول بودند را در آن جا آشکار ساختند. سپس امیر سعود به دستور پدرش عبدالعزیز روی به سوی سرزمین حجاز نمود و لشگریان را در اطراف مکه گردآورد.

وقتی که بزرگان مکه دانستند که چاره ای جز تسلیم یا فرار ندارند به سوی جده فرار کردند. امیر سعود و مسلمانان همراهش بدون خونریزی و جنگ در سپیده دم نخستین روز محرم سال ١٢١٨هـ وارد مکه شده و بر آنجا مسلط گشتند و دعوت به سوی دین خداوند را در مکه نیز چیره ساخته و قبه هایی که بر قبر حضرت خدیجه و دیگران بنا شده بود را ویران نمودند و تمام گنبدها

را ا میان بردند. دعوت به یکتاپرستی خداوند عزوجل برافراشتند و علما و مدرسین، راهنمایان و مرشدان و قضاتی را در آن جا گماردند تا شریعت را در آن مکان حاکم سازند و پس از اندک زمانی مدینه ی منوره نیز فتح شد و آل سعود در سال ۱۲۲۰هـ ق و دو سال پس از مکه بر مدینه نیز تسلط یافتند.

اکنون هر دو حرم (مکه و مدینه) تحت حکمرانی آل سعود قرار داشت. در آن جا نیز هدایتگران و راهنمایانی را تعیین نمودند و در آن سرزمین عدل و داد و حاکمیت شریعت را برپا نموده و با اهالی آن با نیکی رفتار کردند مخصوصاً با فقرا و نیازمندان آنجا، به آن ها مال و ثروت بخشیده و آنان را یاری دادند. کتاب خداوند کریم را آموزش داده و به سوی خیر و نیکی راهنمایی شان نموده و علما را بزرگداشته و آنان را به آموزش و ارشاد سایرین تشویق کردند. حرمین شریفین همچنان و تا سال ۱۲۲٦هـ ق تحت سلطه ی آل سعود بود تا آنکه لشگریان مصر و ترکیه حرکت خویش به سوی حجاز و به قصد نبرد با آل سعود و اخراج آنان از حرمین را آغاز نمودند. دلایل این رفتار را پیشتر بیان نمودیم، چنانچه گفته شد به خاطر آن بود که دشمنان آن ها و حسودان و

خرافـه گرایـانی کـه فاقـد بصـیرت و بیـنش درسـتی بودنـد و نیـز برخـی سیاستمدارانی که قصد فرونشاندن این دعوت را داشته و از اینکه قدرت از دست ایشان برود می ترسیدند و از اینکه طمع هایشان برباد برود، بر شیخ و پیروان و یارانش دروغ بسته و گفتند که آنان با رسول الله علیه الصلاة والسلام و اولیای خدا کینه و دشمنی دارند، کرامات آنان را انکار می کنند و چه چیزهای دیگری که نگفتند از آنچه می پنداشتند آن ها به پیامبران خدا علیهم الصلاة و السلام بی احترامی می کنند. بعضی افراد نادان و بعضی از مغرضان این سخنان را باور کرده و آن را دست آویز دشنام دادن وجنگ با ایشان و تشویق ترک ها و مصریان برای نبرد با آنان قرار دادند. فتنه و آشوب و نبردهای بسیاری درگرفت. بین نیروهای مصری و ترکیه و همدستانشان با آل سعود در نجد و حجاز برای مدتی طولانی از سال ١٢٢٦ هـ ق تا سال ١٢٣٣ هـ ق جنگ و گریز برقرار بود و به مدت هفت سال جنگ و خونریزی میان قوای حق و باطل ادامه داشت.

خلاصه آنکه: این امام یعنی شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمة الله علیه برای غالب ساختن دین خداوند، ارشاد مردمان به سوی توحید و یکتاپرستی و

انکار تمام بدعت ها و خرافاتی که به نام دین رایج گشته بود و همچنین برای ملزم ساختن مردم به حق و دورساختن آنان از باطل و امر نمودن آنان به معروف و نهی از منکر برخواسته بود.

این خلاصه ای از دعوت ایشان رحمة الله تعالی علیه بود. در عقیده ایشان بر طریقه ی سلف صالح بود و به خدا و به اسماء و صفات وی ایمان داشت و به فرشتگان، پیامبران و کتاب های پروردگار باور داشت، به روز قیامت، به قضا قدر چه خیر و چه شر ایمان داشت و بر طریقه ی امامان دین اسلام در زمینه ی توحید خداوند و اخلاص در عبادت آن ذات جل وعلا بود. در زمینه ی ایمان به اسماء خداوند وصفاتش انگونه که شایسته ی شأن پروردگار سبحان باشد و بدور از تعطیل صفات خداوند یا تشبیه خداوند به آفریده هایش و در ایمان به رستاخیز و برانگیختن و جزاء و حساب و بهشت و دوزخ و دیگر مسائل همان عقاید بی آلایش را داشت.

****

گسترش و انتشار دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب

دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب در خارج از سرزمین نجد زمانی انتشار یافت که دولت سعودی بر مکه ی مکرمه در سال ۱۲۱۹ هجری قمری تسلط پیداکرد و بگونه ای شد که حجاج سرزمین های اسلامی گروه گروه به مکه ی مکرمه می آمدند و علمای آنان این دعوت راستین را مشاهده می نمودند و به خطبه ها و ارشادات آنان گوش می دادند، همانطور که رفتار دولت آن را نیز می دیدند که چه میزان به کتاب خداوند و سنت پایبند می باشد و برخی از حجاج از این دعوت متاثر گشتند و به نشر اصول و مبادی دعوت و ستیز با خرافات و بدعت ها در سرزمین خویش دست زدند.

انتشار این دعوت در جهان اسلام آثاری به جای گذارد که از جمله مهم ترین این تاثیرات موارد زیر را می توان ذکر کرد :

۱- خیزش بیداری فکری اسلامی در وضعیتی که جهان اسلام و مسلمین به شدت بدان نیازمند بودند.

۲- این دعوت یکی از عوامل مهم رشد و تکوین هوشیاری ملی در بسیاری از کشورهای اسلامی گردید که در چنگال استعمار گرفتار بودند.

۳- از جمله آثار دعوت سلفی در بسیاری از دولت های اسلامی زمین گیر شدن و تضعیف همه ی اندیشه های مخالف این دعوت مبارک بود.

٤- تأیید فراگیر این دعوت اصلاحی از جانب علمای مسلمان غیور بر دین وعقیده های خود در سرزمین های اسلامی و به عنوان سرچشمه ای که بسیاری از رجال اصلاح و تجدید در کشورهای مسلمان بدان اعتماد و تکیه نمودند.

****

متأثر شدن کشورهای اسلامی از دعوت امام محمد بن عبدالوهاب رحمه اللّه.

[یمن،عراق،الجزائر،سودان،مصر،مغرب،پاکستان،افغانستان ودیگر کشورهای اسلامی]

در یمن :

در کشور یمن شیخ علی شوکانی (متوفی به سال ۱۲۵۰ هجری قمری) برخاست و دعوتی را آغاز نمود که خود جلوه ای از دعوت شیخ بن عبدالوهاب و تقلیدی از ابن تیمیه بود و کتاب "نبیل الاوطان" را نوشت که شرح کتاب "منتقی الأخبار" شیخ الاسلام ابن تیمیه بود. (دعوة الشیخ محمد بن عبدالوهاب وأثرها فی العالم الإسلامی)

در عراق :

خانواده ی (آلوسی) را می یابیم که زندگی خود را وقف عمق بخشیدن به تربیت اسلامی در کشور عراق نموده و کتب هایی در مورد شیخ و دعوتش

نگاشته و از آن دفاع کردند. دعوة الشیخ محمد بن عبدالوهاب وأثرها فی العالم الإسلامی ص ٨٣)

در الجزایر :

نخستین کسی که پرچم دعوت سلفیت را برافراشت مؤرخ الجزایری (ابورواس ناصری) بود که تقدیر چنان بود که وی در مراسم با شاگردان شیخ محمد بن عبدالوهاب روبرو گردد و درباره ی امور بسیاری با هم بحث نمودند که منجر به اقتناع وی گشت. این واقعه در در حضور گروهی از حجاج بود که در رأس آن ها ولیعهد آن زمان مراکش قرار داشت. (عبد الحلیم عویس، أثر الإمام محمد بن عبدالوهاب فی الفکر الإسلامی الإصلاحی بالجزائر، مصر، ١، دار الصحوة، ١٣٠٥ هجری، ص ١٣)

به این ترتیب (جمعیة العلماء المسلمین الجزائریین) با رویکردی سلفی و به ریاست عبدالحمید بن بادیس (١٣٠٥-١٣٥٩) تاسیس گردید. بن بادیس وقتی که برای حج به مکه ی مکرمه رفته بود با اصول دعوت سلفیه آشنا شده بود و شروع کرد به فراخواندن اهالی الجزایر به اصلاح عقاید خویش و پاک سازی آن از بدعت ها و خرافات و به روی آوردن به اجتهاد و ستیز با

تقلید کورکورانه و تحجر فکری نمود و این کار را با تعمق و ژرف اندیشی در فراگیری قرآن کریم و سنت نبوی صورت داد. (محمد السلمان، دعوة الشیخ محمد بن عبدالوهاب، ص ٩٥)

سودان :

سر آرنولد می گوید: " نزدیکی های پایان قرن هجدهم میلادی در میان جماعت فلبی مردی معروف که شیخ عثمان دانفودو خوانده می شد پیدا شد. چنان چه پیدا بود وی یک مصلح دینی بوده و دعوت می داد و جنگ می کرد. او برای ادای فریضه ی حج از سودان به مکه سفر کرد و از آن جا پر از تب و تاب و غیرت دینی برای اصلاح و دعوت به اسلام بازگشت.

کسانی را که کارشان بر سحر و افسون بود را با عقاید وهابیت متاثر ساخت و فرستادن درود بر روح میت، بزرگداشت اولیائی که فوت می کنند را انکار نموده و عمل کسانی را که در تمجید خود محمد مبالغه می نمودند را ناپسند داشته و بر شرب خمر و فساد اخلاق که هردو در آنجا رواج داشتند حمله کرد. (محمد بن عبدالوهاب، أحمد عبد الغفور العطار، ص ٢١٣)

مصر :

در آنجا شیخ محمد عبده و محمد رشید رضا را می یابیم که هردو منتسب به اصول دعوت محمد بن عبدالوهاب بوده و در کتاب هایشان از وی دفاع می نمودند. همچنین عبدالرحمن جبرتی مؤرخ مصری که از جمله سرسخت ترین افراد متأثر از دعوت بن عبدالوهاب بود و عقیده داشت که ترک ها مرتکب خطای فاحشی شدند زمانیکه علیه دعوت شیخ و یارانش به نبرد برخاسته و محمد علی پاشا را به قتل وی واداشت. (نگا: بحوث الشیخ محمد بن عبدالوهاب، ج۲، ص۳۲۰ - ص۳۳۷)

مغرب :

(سیدی محمد بن عبدالله) که در آن جا با صوفیه به نبرد پرداخت متاثر از کتاب ها و آراء شیخ محمد بن عبدالوهاب بود. همچنین (مولای سلیمان) که علیه خانقاه ها و زوایا قیام نمود و مردم را به سوی توحید دعوت کرد. (حیات الشیخ محمد بن عبدالوهاب وحقیقة دعوته، الاستاذ الدکتور سلیمان بن عبدالرحمن الحقیل، الطبعة الأولی ۱۹۹۹م، ص۲۰۸)

مطابق آنچه ذکر شد ملاحظه می شود که که انتشار دعوت مبارک و اصلاحگرای سلفیه در کل جهان اسلام به شدت در حال گسترش می باشد و در جوامعی که به آن می رسد حرکات اصلاحی را بر می انگیزد که هدف آن ها اسلام و پاک نمودن آن از هرگونه بدعت و شائبه و خرافات بوده و به تصحیح اوضاع زندگی و برکندن فساد از آن می پردازد. سپس می کوشد تا دولتی اسلامی را روی کار آورده و هدف تشکیل حکومت اسلامی شایسته را کامل سازد. (نگا: قول دکتور عبدالله بن یوسف الشبل، العدد الرابع، مجلة الدارة، عام ١٣٩٩، ص ٣٢- ص ٢٤)

پاکستان:

درپاکستان از کتب محمدبن عبدالوهاب مسلمانان متأثر شدند ، واکثریت دام تقلید راگذاشته وبه سوی قرآن وحدیث به منهج سلفیت روی آوردند که من جمله شیخنا علامه سید عبدالسلام رستمی رحمه الله بود ، که دها هزار نفر بخاطر وی اهل حدیث شده بودند ، وهمین طور علمای زیادی همانند شیخ ابومحمدامین الله البشاروی حفظه الله ، شیخ عبدالمنان ، شیخ ابواسحاق ، شیخ جلال الدین تقبله الله ، شیخ ابوعمر النورستانی (که کتب شیخ محمد بن

عبدالوهاب در مدرسه اش تدریس میشود) وصدها شیوخ دیگر که از عقیده امام محمدبن عبدالوهاب متأثر گردیدند وعقیده وی را دوباره تبلیغ میکنند.

افغانستان:

در افغانستان ماشاء الله دعوت به شکل درستش روان است ، واین دعوتگران متأثر هستند از عقیده امام محمد بن عبدالوهاب رحمه الله ، ودر اکثریت مدارس افغانستان مثل: تعلیم القرآن والسنة نارنج باغ جلال آباد ، تعلیم القرآن والسنه کنر ، وهمینطور در بدخشان ، و درمدارس کاپیساء ودر کابل ودر دیگر ولایات کتب امام محمد بن عبدالوهاب به خصوص کتاب توحید وی تدریس میشود ، وآنچه از عقیده امام محمد بن عبدالوهاب رحمه الله به میراث مانده ؛ دعوتگران آنرا به سمع مردم میرسانند وآن دعوتگران یکه در این راه سعی وتلاش دارند میتوان [بلبل زبان اهل حدیث شیخ سردار ولی ثاقب ، شیخ احمد شاه ، شیخ خوشهال خان حلیم ، شیخ معتصم بالله ، شیخ ابوالاسرار سید انور عمری ، شیخ حماد فک الله اسره ، شیخ عبدالقدوس حکیمی ، شیخ ابوتراب و...] نام برد. —واین کاروان باذن الله ادامه دارد.

****

خدمات امام محمدبن عبدالوهاب به اسلام ومسلمانان

پیش از ظهور نهضت محمد بن عبدالوهاب در جهان اسلام انواع و اقسام بدعت ها و اعمال شرک آمیز رواج پیدا کرده بود. مردم از بسیاری از اصول دین و عقیده ی راستین منحرف شده بودند.

در اینجا به برخی از این کجروی ها اشاره می کنیم :

در میدان عقیده :

شرک کم کم سربرآورد و تصورات بسیاری بر مردم چیره شد که بارزترین آن ها دعا و طلب حاجت از غیر خداوند و پرستش ضریح ها و گنبدها بود و توسل به مشایخ و اشخاص صالح زنده یا مرده. این بدعت ها وعادات و شیوه هایی که دین اسلام آن را حرام دانسته است، در بین مسلمانان گسترش یافته و طریقت های مختلف تصوف به عنوان مرجع اساسی مردمان در مسائل دینی پدیدار شده بود.

شیخ سلیمان بن سحمان وضعیت مزبور در سرزمین نجد را این چنین تعریف می کند: « مردم از ریسمان دین و توحید دست کشیده بودند و تمام تلاش و

کوشش آنان در استغاثه و به دامان غیر خداوند متعال و اولیاء و صالحان و بت ها و معبودهای ساختگی و شیاطین درآویخته بودند.» بسیاری از مردم باور داشتند که سنگ ها و اشیاء بی جان به ایشان نفع می رساند و از درختان تبرک جسته و در همه ی حالات از آنان امید قبولی حاجاتشان را داشتند.

(حیاة الشیخ محمد بن عبدالوهاب وحقیقة دعوته، تألیف استاد دکتر سلیمان بن عبدالرحمن حقیل، چاپ نخست، ١٩٩٩ م)

در میدان کتب

امام محمدبن عبدالوهاب ؛ بخاطر بیداری امت مسلمه کتابهای زیادی نوشت که ان شاء الله بعدا بحث خواهیم نمود.

خدمات او به مسلمانان در مصر:

در سرزمین الازهر پرچم عبادات بت پرستانه و ادعاها و خواسته های فرعونیه افراشته شده و دولت داعیه داران دراویش برپا گشته بود. (محمد بن عبدالوهاب مصلح مظلوم ومفتری علیه، استاد مسعود ندوی، ترجمه و تعلیق

عبدالعلیم عبدالعظیم بستوی، با تجدید نظر دکتر محمد تقی الدین هلالی، ١٤٢٠ هجری قمری)

خدمات او در سرزمین حجاز:

دعا وطلب حاجت در جوار قبور جزو امور عادی نزد بسیاری از مردم شده بود. چه تعظیم و تقدیر و استغاثه و طلب شفاعتی که حول قبر حضرت خدیجه رضی الله عنها و ابوطالب که صورت نمی گرفت که تن انسان را به لرزه می انداخت. در یمن قبوری وجود داشت که مردم عادی بدان تبرک می جستند همینطور در حدیده و حضرموت و یافع و ...در سرزمین شام قبرهایی در شهر دمشق، حلب و دورترین نقاط شام وجود داشت که بدان تبرک می جستند. در کشور عراق قبر امام ابوحنیفه و معروف کرخی بود و در نجف در مشهد قبر حضرت علی ابن ابی طالب رضی الله عنه همین کارها انجام می گرفت و در بارگاه قبر امام حسین رضی الله عنه در کربلا و کاظمین و ... همه ی این مقابر مکان هایی بودند که مردم برای طلب کمک و درخواست برآوردن حاجات خویش بدان هجوم می بردند و انتظار داشتند مشکلاتشان را

حل کنند. (تاریخ العرب الحدیث والمعاصر، دکتور عبدالرحیم عبدالحمن عبدالرحیم، الطبعة الخامسة ١٩٩٠ م)

یک نویسنده ی آمریکایی به نام (لوتروب استودارد) وضعیت روزهای قبل از آشکار شدن دعوت محمد ابن عبدالوهاب را اینگونه به تصویر می کشد: " در قرن هجدهم جهان اسلام به اوج خواری و زبونی خویش رسیده بود و در فرومایگی و انحطاط به عمیق ترین درجات سقوط کرده بود. بر رخسار مردم غبار بیچارگی نشسته و تاریک بر گوشه گوشه ی آن سایه افکنده بود. فساد و تباهی اخلاق و آداب در آن بی داد می نمود و هرچه از آثار پاکی و صفای عربی به جا مانده بود برباد رفته و جوامع اسلامی در پیروی از امیال و شهوات خویش غرقه شده و فضیلت و عزت نفس در مردم خاموش گشته بود. جهل و نادانی در همه جا ریشه دوانیده و همه ی حکومت های اسلامی به مرز استبداد و هرج و مرج و درندگی رسیده بودند." (دراسات فی تاریخ الخلیج العربی الحدیث والمعاصر، دکتر بدرالدین عباس خصوصی، جزء اول، چاپ دوم ١٩٨٤ م)

اما در مورد دین، آن را پرده ای تاریک پوشانیده بود و آن یکتاپرستی که صاحب رسالت آن را به مردم آموخته بود را پرده های خرافه و لایه های تصوف فراگرفته بود. مساجد پر بود از مدعیان دینداری و افراد جاهل، گروه های فقرا و مساکین از جایی به جایی می رفتند و بر گردن هایشان آویزهای شانس و اقبال و تعاویذ و تسبیح هایی را آویخته بودند و مردم را به اباطیل و شبهات کشانیده و در حج قصد زیارت مقبره ی اولیا را داشتند. تمنای شفاعت از اشخاص مدفون در قبرستان ها را برای مردمان می آراستند و بدان فرامی خواندند. فضائل و خیر و نیکی های قرآن در بین مردم نایاب گشته و شرب خمر و استفاده از افیون همه جا دیده می شد، اعمال پست و ناپسند و هتک حرمت ها در هرجا رواج یافته و مکه ی مکرمه و مدینه ی منوره نیز همچون دیگر سرزمین های مسلمان از این مصیبت ها در امان نمانده بود. در مجموع مسلمانان اسلام را کنار نهاده و به نامسلمانی رسیده بودند و به شدت از آن دور افتاده و در اعماق گمراهی سقوط کرده بودند و چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و سلم در آن زمان به زمین بازمی گشت و تمام آن حالات را به نام اسلام می دید حتماً خشمگین می گشت. (مذكرة تاريخ العرب الحديث، دکتر فيصل مسلم)

ابن غنام نیز اوضاع سرزمین نجد را قبل از حرکت شیخ محمد اینگونه برای ما به تصویر می کشد: " در شهرهای نجد وضعیتی بسیار دشوار و ترس وحشتی ماندگار حاکم بود. مردم به قصد زیارت قبر زید بن خطاب در جبیله می رفتند و از وی طلب گشایش مشکلات و گره ها و برآوردن حاجاتشان را می نمودند و چنان می پنداشتند که در دهکده ای در درعیه قبرها بعضی از صحابه وجود دارد و به پرستش آن روی آورده و در دل های مردم از آنان ترس و خوفی بیش از خداوند متعال داشتند و به آن ها پناه برده و گمان می بردند که آنان در پاسخ دادن به نیازهایشان از خداوند پیشی می جویند..."

همچنین به شعیب می رفتند و چنان غبار منکرات آنان را فراگرفته بود و به آن روی می نمودند که کم تر جایی چنان بود و گمان داشتند که قبر ضرار بن ازور در آن جا است. در شهر عفرا درخت نخلی وجود داشت که به (بالفحال) معروف بود و مردان و زنان به زیارت آن رفته و منکراتی را که دین خداوند ناپسند می داشت نزد آن انجام می دادند؛ فقرا بدانجا رفته و طلب فراخی روزی می نمودند و بیماران درخواست شفا می کردند. دخترانی که خواستگار نداشتند با زاری و فروتنی به آن متوسل شده و به او می گفتند:

"یا فحل الفحول ارزقنی زوجا قبل الحول". یعنی: «ای نیک مرد فرزانه مرا شوهری نصیب گردان پیش از آمدن سال تازه.»

همچنین درختی بود که درخت گرگ خوانده می شد و زنانی که فرزند پسر می آوردند بدان توسل جسته و کهنه پارچه هایی را به آن می بستند تا بلکه فرزندانشان از مرگ و از حسد در امان بمانند.

در خرج مردی بود که (تاج) خوانده می شد و مردم در رابطه با وی راه و روش بت پرستی را پیش گرفته و نذورات زیادی را برای وی به راه انداخته و گمان می کردند که او برایشان نفع و ضرر می رساند. در حج مردم دسته دسته به زیارت وی رفته و درباره اش افسانه ها و خرافه های بسیاری ساخته و پرداخته می شد.

شیخ عبداللطیف بن عبدالرحمن بن حسن حال و روز آن دوران که در آن محمد بن عبدالوهاب سربرآورد را اینگونه برای ما بازگو می نماید: " اهل عصر و سرزمین وی بسیار با اسلام بیگانه شده و آثار دین کمرنگ گشته بود. ستون های ملت راستین نابود شده و آنچه در جاهلیت می گذشت بر بیشتر مردمان چیره گشته بود. بزرگان شریعت گوشه ی عزلت گزیده و نادانی و

تقلید و رویگردانی از سنت و قرآن باب شده بود، کوچکترها درباره ی دین به شبهه افتاده و چیزی از آن نمی دانستند مگر آنچه مردمان آن دوران بر آن بودند و سالخوردگان نیز بر آنچه از آبا و اجداد خویش یافته بودند روزگار می گذرانیدند. بزرگان شرع و دین خاموش و منزوی شده و نصوص قرآن کریم و اصول سنت و احادیث در آن میان کنار نهاده شده و راه و طریقه ی نیاکان و پیشینیان ارج نهاده می شد، نشان و گفتار کاهنان و طواغیت مقبول و غیرمردود بود و به مقابله اش برنمی خاستند، و ریسمان دین خداوندی و یکتاپرستی را وانهاده بودند. در طلب یاری و استغاثه و دلبستگی به غیر خدا و اولیا و صالحان و بت ها و شیاطین سعی و تلاش بسیار می نمودند. علما و حاکمانشان بدان روی آورده و از این دریای شور می نوشیدند و از قبل آن عایدات و منافعی به آنان می رسید و شهوات و امیالشان آنان را دربند نموده بود و از اوج گرفتن به سوی قلب و روح هدایت از طریق نص های آیات محکم و روشنگر خداوندی بازداشته بود."

این ها خلاصه ای بود از وضعیت دینی جهان اسلام بطور کلی و سرزمین نجد به شکل خاص در هنگام ظهور دعوت و حرکت شیخ محمد بن

عبدالوهاب، که آن را برای شروع سخن از زندگی شیخ و دعوت ایشان که در ادامه به امید خداوند متعال بحث خواهد شد به میان آوردم .

به تمام امت مسلمه

تمام امت مسلمه امروز که بیدار شدند از تأثیردعوت امام محمد بن عبدالوهاب میباشد ، اگر امروز عقیده رامیشناسیم ، سنت را میشناسیم بدعت را میشناسیم و..... همه از تأثیر دعوات امام محمد بن عبدالوهاب است.

****

تألیفات شیخ محمد بن عبدالوهاب

شیخ رحمه الله نه تنها که در عرصه زبان خدمت والائی را به جامعه ما انجام داد ، بلکه در هرعرصه ی به ما خدمت کرده (که متأسفانه عده ی از جهال خدمات وی را نادیده می گیرند) امام مجدد رحمه الله کتابهای زیادی نوشته بود که بعضی ازتألیفات آنها راکه در مکتبه من موجود است ذکر خواهیم نمود باذن الله.

کشف الشبهات	ستة مواضع من السيرة	هذه مسائل
تفسیر کلمة التوحيد	معنى الطاغوت ورؤس انواعه	نصيحة المسلمين
مختصر سيرة الرسول	تلقين اصول العقيدة للعامة	اصول الايمان
نواقض الاسلام	بعض فوائد صلح الحديبيه	مسائل الجاهلية
احكام تمنى الموت	مختصر الانصاف والشرح الكبير	كتاب الطهارة
الرسائل الشخصية	تفسير بعض سور القرآن	القواعد الاربع
الاصول الثلاثة	مختصر تفسير سورة الانفاق	فتاوى ومسائل
كتاب الكبائر	اربع قواعد من قواعد للدين	فضل الاسلام
مجموع الحديث	آداب المشى الى الصلاة.	ثلاث مسائل
مختصر صحيح البخارى	شروط الصلاة واركانها وواجباتها	احكام الصلاة

الرد على الرافضه	مبحث الاجتهاد والخلاف	مختصر زاد المعاد
رسالة فی توحید العبادة	احادیث فی الفتن والحوادث	فضائل القرآن
تفسیر آیات القرآن الکریم	اربع قواعد تدور الاحکام علیها	الخطب المنبرية
الاصل الجامع	مفید المستفید فی حکم تارک التوحید	ستتة اصول عظیمة مفیدة

» که بهترین کتاب آن "کتاب التوحید" میباشد وبه زبان های مختلف دنیا چون(عربی ، فارسی ، پشتو ، ترکی ، انگلیسی) به چاپ رسیده است.

که الحمدلله زمستان سال١٣٩٦ بنده ی فقیر(ابوشاکر) رساله ی شروط الصلاة آنرا ترجمه کرده وتقدیم عزیزانم نمودم [از سایت کتابخانه موحدین دانلودکنید]

****

گفته های بعضی از نویسندگان ودانشمندان دربـاره ی دعـوت شیخ محمد بن عبدالوهاب:

احمد قطان :

" حرکت موحدین توانست که به نشر علم و آگاهی در بین طبقات مختلف جوامع مختلف دست زده و نیز توان آن را داشت که قشر ممتاز و برجسته ای را از علمای دین و رجال معرفت بپرورانند. بنابراین این حرکت در میان مردم علوم شریعت پاک و لوازم آن یعنی تفسیر، حدیث, توحید و فقه, سیره، تاریخ و دیگر علوم را گسترش داد و موجب شد تا شهر درعیه به قبله ی علوم و معارف مبدل گردد که طلاب از دیگر نواحی و مناطق از آن بهره گیرند و علم را در میان همه ی طبقات در جامعه انتشار داد." (عبدالله بن یوسف الشبل، الشیخ محمد بن عبدالوهاب، ص ٦٤)

محمد کرد:

علامه ی سرزمین شام "محمد کرد" بحث و تحقیقی را با نام (اصل الوهابیة) نوشته که در انتهای آن چنین آورده است: " ابن عبدالوهاب کسی نبود جز دعوتگری که آنان را از گمراهی هدایت کرد و به سوی دین پر از گذشت

سوق داد. چنانچه از برخی از آن ها چیزی هم دیده شود از تاثیرات بادیه است و به ندرت ملتی را در میان مسلمانان می بینیم که دینداری و صداقت بر آن ها اینچنین چیره گردد. ما سالیان دراز درباره ی عوام و خواص آنان کنکاش کردیم و ندیدیم که به اندازه ی یک تیر از دین اسلام فاصله بگیرند.... الی آخر" (القدیم و الحدیث، محمد کرد علی، ص ۱۲۰)

طه حسین:

بدینگونه دعوت محمد بن عبدالوهاب را توصیف می نماید: " گفتم که این مذهبی است که همزمان هم جدید و هم قدیم می باشد، واقعیت این است که به نسبت حرکت های معاصر جدید نیست ولی در حقیقت خود قدیم است. برای آنکه چیزی نیست جز دعوتی نیرومند به سوی اسلام خالص و پاکیزه و مطهر از هرگونه عیب و نقص و شرک و بت پرستی. دعوتی است به سوی اسلام به همان ترتیب که پیامبر صلی الله علیه و سلم آورده بود و خالص برای خداوند و با کنار زدن هرگونه واسطه ای بین خداوند و مردم."(حیات الشیخ محمد بن عبدالوهاب وحقیقة دعوته، الأستاذ الدکتور سلیمان بن عبدالرحمن الحقیل، الطبعة الأولی ۱۹۹۹م، ص ۲۱۰)

حافظ وهبه:

در کتابش با نام (جزيرة العرب) در مورد شیخ محمد بن عبدالوهاب بیان می کند: "مصلح مجدد، دعوتگر به بازگشت به دین راستین و حقیقت. شیخ محمد دارای تعالیمی مخصوص یا دیدگاهی ویژه نبود و تمام آنچه در نجد به اجرا درمی آورد مطابق مذهب امام احمد بن حنبل رحمه الله بود، اما در عقاید پیرو آراء سلف صالح بوده و مخالف کسانی بود که با آنان دشمنی کنند. "

زرکلی :

در کتاب خود با نام (الأعلام، جلد هفتم) درباره ی شیخ محمد بن عبدالوهاب می گوید: " دعوت وی شعله های نخستین نهضت نوین در کل علم اسلامی بود که مردان اصلاح گر را در هند، مصر، عراق و سوریه و غیره تحت تاثیر قرار داد. "

محمد رشید رضا :

سید محمد رشید رضا درباره ی محمد بن عبدالوهاب چنین می گوید: " او برای یگانه و خالص ساختن توحید و اخلاص در عبادت یگانه برای خداوند

و مطابق شریعت خداوندی که در قرآن کریم و بر زبان پیامبر خاتم النبیین علیه الصلاة والسلام آمده برخاست و برای ترک بدعت ها و معاصی و برپایی شعائر اسلام که رها شده بودند و پاسداشتن حرمت هایی که شکسته شده بودند. "

دیدگاه عقاد :

استاد عباس عقاد در کتاب خود با عنوان (اسلام در قرن بیستم) و درباره ی دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب چنین می نویسد: " از سرگذشت شیخ محمد ابن عبدالوهاب وهابی معلوم می شود که در جریان رسالت خویش با درد و رنج های فراوانی مواجه شده است. او دچار رنج و ناراحتی می شد از اینکه آنان کسی را می خواندند که سمیع نبود و از پریشان حالی اقشار مردم از نادانی و توسل به چیزی که نه سود و نه زیانی می رسانند و تمنای مصلحت و منفعت کنند بدون آنکه اسباب آن را فراهم آورده باشند و راه جویان به مملکت ها از راهی به جز دروازه هایش. بادیه آن زمان را پشت سر نهاده بود که در آن تعاویذ را می خواندند و آویزها و گمراهان حیله گر و منجمین بزرگان آن را به تلاش برای توسل به اباطیل ساحران و دجالان جهت شفا

یابی و برطرف نمودن وبا فرامی خواندند و بر دعوتگران واجب بود که آنان را از این نادانی بازدارند و از دستاوردهای این دعوت آن بود که همه ی رنگ ها و انواع بدعت و خرافه را از ریشه برکند. "

همانطور که اندیشمندان عرب درباره ی دعوت مطالبی را بیان داشته اند، برخی خاورشناسان نیز مطالبی را عرضه کرده اند:

لوتروب ستودارد:

در کتابش با عنوان (حاضر العالم الإسلامی) می نویسد:

" در قرن دوازدهم هجری جهان اسلامی به شدیدترین حالت زبونی و انحطاط رسیده بود. محیط و جوی تار که ظلمت گوشه گوشه ی آن را فراگرفته بود . و درحالیکه جهان اسلام در آرامش خویش خفته بود و در ظلمت خود سردرگم مانده بود، با صدای یک بدوی در قلب صحرا در شبه جزیره ی عربی، مهد اسلام، مسلمانان بیدار گشته و وی آنان را به سوی اصلاح و بازگشت به راه درست و صراط مستقیم فرامی خواند. فریاد برآورنده ی این صدا همانا مصلح مشهور محمد بن عبدالوهاب بود که آتش وهابیت را شعله

ور ساخت و آن را برافروخت و آنگاه این دعوتگر شروع کرد به ترغیب و واداشتن مسلمانان به اصلاح نفوس و بازگردادن مجد و عظمت پیشین به اسلام." (حاضر العالم الإسلامی، ج ١)

مستشرقی به نام بروکلمن :

"وقتی که محمد بن عبدالوهاب به زادگاه خویش بازگشت کوشید تا به عقیده و زندگی اسلامی صفا و شفافیت اصلی اش را بازگرداند. (تاریخ الشعوب الإسلامية، ترجمة الدكتور نبيه أمين ومنير البعلبكی)

ویلفرد کانتول :

"از استادانی در دانشگاه مک بیلدر در کانادا شنیدم که:

محمد بن عبدالوهاب پیش از هر چیز می گوید که دوست دارد بر اساس شریعت اسلام زندگی کنید و این بدان معنی است که مسلمان باشید و نه آن یاوه گوی احساسی و دارای گرمای خالصی که تصوف عرضه می دارد. چرا که اساس اسلام همان شریعت است و اگر دوست دارید که مسلمان

باشید باید براساس اوامر شرع زندگی کنید." (الإسلام فی نظر الغرب لجماعة من المستشرقین نقله للعربیة إسحاق الحسینی)

برنارد لویس :

" و برای اسلامی خالی از شائبه هایی که در قرن اول در آن رواج یافته بود، محمد بن عبدالوهاب به دور گشتن از هر پیرایه ای که بر عقیده و عبادات بسته شود، که آن را بدعت های خرافی بیگانه با اسلام می دانست، بانگ برآورد." (العرب فی التاریخ , ترجمة نبیه أمین ومحمد سیف زائد)

شیخ محمد حامد الفقهي رئیس جماعة أنصار السنة المحمدیة از علماء الأزهر در کتاب خود((أثر الدعوة الوهابیة)) مینویسد: امام محمدبن عبدالوهاب ، شیخ الاسلام ، امام مصلح ، امام مجدد قرن دوازدهم.

أحمد بن عبد الغفور الحجازي درکتابش" محمد عبد الوهاب" مینویسد: بود محمد بن عبدالوهاب ، جوانی از جوانان فکری مسلمان ، رونده به منهج اسلام ، که دعوتش به اخلاص بود.

محمد بن قاسم در کتابش "تاریخ أوربا " مینویسد: بود محمد بن عبدالوهاب به طریقه اهل سنة وجماعت ، اساس مذهب شان ، توحید الله بود.

الدکتور محمد عبد الله ماضی درکتابش "حاضر العالم الإسلامي "مینویسد: مصلح دینی ، ورهبر اسلامی ، محمد بن عبدالوهاب در قرن دوازدهم هجری ؛ دعوت میداد به صحیح بودن عقیده ، ورجوع کردن به اصل اسلام.

محمد ضیاء الدین الریس أستاذ التاریخ الإسلامي درجامعة فؤاد ؛ مینویسد: مؤسس دعوت به طرف اعتقاد صحیح در این عصر امام مجدد محمد بن عبدالوهاب است.

وعلمای دیگری چون: عبد المتعال الصعیدي در کتابش"المجددون في الإسلام" والسید محمد رشید رضا در کتابش"صیانة الإنسان" و الدکتور طه حسین والأستاذ منح هارون در کتاب رد کاتب انگلیسی (کونت ویلز) وعمر أبو النصر في در کتابش " ابن سعود " و أحمد بن سعید البغدادي درکتاب" ندیم الأدیب " و الشیخ بشیر السهسواني الهندي،درکتابش"صیانة الإنسان عن وسوسة دحلان" ومحمد جمیل بیهم في درکتابش"الحلقة المفقودة في

تاريخ العرب"و ستودارد الأمريكي مؤلف كتاب"حاضر العالم الإسلامي " ومنير البعلبكي دركتاب "الحركة الوهابية في بلاد العرب" و....... ؛

از امام محمد بن عبدالوهاب تأييد وتمجيد نموده وآنرا مصلح ومجدد دين دانسته اند.

برگرفته از كتاب: الشيخ محمد بن عبد الوهاب عقيدته السلفية ودعوته الإصلاحية وثناء العلماء عليه.

****

اقوال علماء احناف درمورد محمدبن عبدالوهاب

بعضی از برادران نا اگاه حنفی ، امام محمد بن عبدالوهاب را به بدی یادمیکنند درینجا ما الحمدلله اقوال علمای حنفی را جمع کرده ائیم که دفاع وصفت امام محمدبن عبدالوهاب را کرده اند.

مشت نمونه خروار

❋ ١ :امام آلوسی حنفی رحمه الله مؤلف تفسیر روح المعانی درکتاب خود مینویسد : هو الامام محی السنه ومجدد الشریعه محمد بن عبدالوهاب رحمه الله .

ترجمه : ان امامیکه زنده کننده سنت است وتجدید کننده شریعت (شریعت الله را دوباره پیاده میسازد) ان محمد بن عبدالوهاب است.

مسائل الجاهلیه ص٩.

❋ ٢ :مولانا رشید احمد گنگوهی حنفی رحمه الله درکتاب خود مینویسد : محمد بن عبدالوهاب یک شخصیت خوب حنبلی مذهب وعمل کننده به حدیث رسول الله صل الله علیه وسلم واز شرک ، بدعت وخرافات مردم رامنع میکرد.

فتاوای رشیدیه ص۲۹۷ مکتبه رحمانیه

❋۳:شیخ الحدیث مولاناگوهر الرحمن حنفی رحمه الله میفرماید : محمد بن عبدالوهاب درعرب یک عالم دین گذشته است است دعوای ان توحید وسنت بوده است واز شرک وبدعت ، ازقبرپرستی ، رسم ها و رواج ها مردم را منع میکرد.

تفهیم المسائل ص۲۰۳

❋٤: حکیم الامت مولانا اشرف علی تهانوی رحمه الله در دو کتاب خود ذکر محمد بن عبدالوهاب را کرده است واز او صفت کرده است وچنین صفات محمدبن عبدالوهاب را درکتاب های خود ذکر کرده است که محمدبن عبدالوهاب تابعدار خالص اسلام وتابعدار قرآن وسنت ، مخالف بدعات وخرافات بوده است مثل مجددالف ثانی ، شاه ولی الله دهلوی وشاه اسماعیل شهید وغیره مخالف بدعات وخرافات بوده اند.

اشرف السوائح صفحه ۱۹۰

❊ ٥ : عالم نام دار در هندوستان بنام مولانا مسعود ندوی حنفی رحمه الله درباره صفت محمد بن عبدالوهاب ودر تأیید دعوت ان یک کتاب نوشته است بنام " محمدبن عبدالوهاب مصلح مظلوم ومفتری علیه یعنی محمد بن عبدالوهاب یک شخصیت مصلح ومردم بالای ان ظلم کرده است ودروغ ها وتهمت ها بالای آن زدند.

فتح المجید ص٨.

❊ ٦: علامه شوکانی حنفی رحمه الله نیز از دعوت های شیخ محمدبن عبدالوهاب تأیید وصفت کرده است.

حیاة الشیخ محمد بن عبدالوهاب ص٢٠٦.

❊ ٧: شیخ محمد حیات سندی حنفی رحمه الله از استاد دان شیخ محمدبن عبدالوهاب است او شیخ رحمه الله را از پیشتازان در دعوت توحید یاد کرده است.

تأملات فی دعوة شیخ محمدبن عبدالوهاب صفحه ١٠

❋ ٨: علامه زرکلی حنفی رحمه الله درکتاب الاعلام صفحه ٢٠١ ازشیخ محمد بن عبدالوهاب تأیید کرده است.

❋ ٩: علامه شیخ ابوزهره حنفی رحمه الله میفرماید : شیخ محمد بن عبدالوهاب یکی ازکسانی هست که درمقابل بدعت کامل مبارزه کرده است.

تاریخ المذاهب الاربعه ص٢٥٧

❋ ١٠: عالم مصر احمد امین حنفی رحمه الله میفرماید : محمد بن عبدالوهاب با همکاری علماء حق پرور ریشه های شرک وبدعت را ازبین برد وعزت کننده حرمین شرفین وبدعت ها وخرافات را از زمین پاک کرده است وملنگان مجاوران را از انجا دور کرده است وحدود شرعی را تطبیق کرده بود.

زعماء الاصلاح فی عصر الحدیث ص٢٩.

تلک عشرة کامله

****

نظریات علماء احناف درمورد وهابی

«درین دور یک تعداد غلام های پنجابی وبرلویها وبعضی از ملاهای (اشکم پرست) وبدعتی (درلباس حنفیت) علمای حق پرست را بنام وهابی یاد میکنند ودر هرجاییکه عالمی مصروف قرآن وسنت است ویا شخصی به احادیث صحیح رسول الله صل الله علیه وسلم عمل کند وی را وهابی میگویند ومردم بالای انها روزگار تلخی را اورده است پس مشت نمونه خروار اقوال علمای حنفی را ذکر میکنیم که وهابی به چه کسی گفته میشود ؟

❊محدث بزرگ دیوبند مولانا رشید احمد گنگوهی حنفی رحمه الله میفرماید : وهابی هرآن کسی را گویند که به سنت های رسول الله تابعدار ودین دار باشد.

فتاوای رشیدیه ص۲۵۱ مکتبه رحمانیه

❊محدث ومفتی اعظم دارالعلوم دیوبند مولانا کفایت الله دهلوی حنفی رحمه الله میفرماید : در هندوستان بدعتیان (گمراهان) هر آن کسی را وهابی

میگویند که به سنت رسول الله صل الله علیه وسلم عمل کنند واز بدعت واز گمراهی مردم را منع کند.

کفایت المفتی ص۱۹۸ ج۱ مکتبه امدادیه

❋محدث دیگردیوبند اشرف علی تهانوی حنفی رحمه الله میگوید : بدعتی ها مردم حق پرست را وهابی میگویند.

الجواب ص۹۱ مکتبه فاروقیه

❋مفتی عبدالعلی دیوبندی حنفی رحمه الله میگوید : بریلویها وصوفی هاوهابی هران کسی را میگویند که از سامری بدگوئی کند وشرک را مذمت کند پیران گمراه ایشان را وهابی میگویند.

بلوغ المرام فی تعلیم الاسلام ص۲۱ چاپ مکتبه حقانیه

❋عالم مشهور دیگر احناف بنام مولانا گوهر الرحمن حنفی رحمه الله میگوید : بدعتی ها وهابی هران کس را میگویند که خاص از الله واز سنت رسول الله صل الله علیه وسلم تابعداری کند ومردم را از بدعت ها منع کند وباز فرمود : وهاب نام الله بمعنی ربانی مخلص والله پرست.

تفهیم المسائل ج٦ص۲۰۳.

❊عالم دیگر احناف میگوید بدعتی ها به سبب دشمنی خویش کسانیکه به سنت رسول الله صل الله علیه وسلم آنها را درمساجد نمی گزارند واین یک ظلم بزرگ است بلکه باید خود همین مبتدعین باید ازمساجد کشیده شوند.

کفایت المفتی ص۱۸۹ ج۱

❊۱۰:مولانا عمران حنفی رحمه الله میگوید : مردم عوام وهابی مسلمانی را گویند که به سنت های رسول الله عمل میکنند.

اهل حدیث هم اهل النبی ص۱۷

****

عالم حنفی دروصف وهابیت شعر سروده است

عـالم حنفـی اصـلی دانسـته اسـت کـه انسـا ن هـای جاهـل موحـدین وضـد خرافات را وهابی میگویند لهذا شعر جالبی تهیه نموده است که برای شما تقدیم میکنم:

که انکار دضلالت وهابیت وی

انس جن دی وی گواه چی وهابی یم

که انکار دبدعت وهابیت وی

زما اعلان دی برملا چی وهابی یم

که په رد دسامری وهابی کیژی

زه داوایم په رسوا چی وهابی یم

که منکر دگمراهانو وهابی وی

شاهدان ارض وسما چی وهابی یم

که مذهب اوشریعت وهابیت وی

گلابی وای رشتیا چی وهابی یم

عقیده مشترک امام ابوحنیفه ومحمدبن عبدالوهاب

برادران عزیز !

همه علمای عزیزما یک هدف داشتن دعوت به سوی الله واجتناب ازطواغیت ومنع کردن مردم ازخرافات وبدعات.

«وقتیکه به کتاب های احناف وکتاب های محمدبن عبدالوهاب میبینیم میدانیم که امام ابوحنیفه رحمه الله وامام محمد بن عبدالوهاب یک عقیده داشتن هیچ فرقی به اندازه سر سوزن نمیبینیم که بین عقیده محمدبن عبدالوهاب وابوحنیفه باشد. .

فرق را در عقیده این دو شخص بزرگوار جزء جاهلان ومبتدعین می اورند وبس .

درینجا من چند عقیده مشترک امام ابوحنیفه وامام محمد بن عبدالوهاب را میاورم که بدانیم اگر وهابیت وجود داشته باشد پس امام ابوحنیفه رحمه الله نیز وهابی است

❊ ۱ : محمد بن عبدالوهاب رحمه الله میگوید : جزء از الله جل جلاله از کسی دیگر طلب نکنید . کتاب التوحیدص۱٤.

امام ابوحنیفه رحمه الله میگوید : مکروه است از برای کسی به حق مشعر الحرام وبیت الحرام چیزی طلب کند بلکه جزء از الله طلب کردن از دیگران جائز نیست.هدایه ص٤٥۰

پس اگر این عقیده وهابیت باشد امام ابوحنیفه رحمه الله نیز وهابی است

❊ ۲ : امام محمدبن عبدالوهاب میگوید : یکی ازعقاید ما اینست که الله متعال بر عرش است .

امام ابوحنیفه رحمه الله میگوید : الله بر عرش است هرکس بگویید الله بر عرش نیست اوکافراست. الله فوق عرش صفحه۱٤۰.

پس اگر سخن محمد بن عبدالوهاب رحمه الله وهابیت باشد پس سخن امام ابوحنیفه رحمه الله نیز سخن وهابیت است زیراکه امام محمدبن عبدالوهاب رحمه الله وامام ابوحنیفه رحمه الله یک عقیده دارند.

❋٣ : امام محمد بن عبدالوهاب میگوید : نذرلغیرالله شرک است . کتاب التوحید.

امام ابوحنیفه رحمه الله میگوید : هر عمل ما را باید بخاطر الله کنیم نه برای بیت الله ومشعرالحرام و... تفسیر ازهرالبیان ج٣ص٤٥٦

«پس اگر این عقیده محمدبن عبدالوهاب وهابیت باشد پس بعدازین امام ابوحنیفه را نیز وهابی بگویید زیرا که هردو شخصیت بزرگوار یک عقیده دارند

❋٤ : امام محمد بن عبدالوهاب رحمه الله شخصی بود که مردم را از بدعت ها منع مینمود مسائل الجاهلیه ص٩

امام ابوحنیفه رحمه الله میفرماید : بالای خود لازم بگیرید طریقه سلف را واز بدعت دوری کنید . العقیدة الحنفیه صفحه ٨٧

پس برادر محترم این بود مشت نمونه خروار که عقیده امام ابوحنیفه وامام محمد بن عبدالوهاب یک عقیده است.

اگر تو محمد بن عبدالوهاب را وهابی ، و کلان وهابی ها میگویی اشتباه میکنی ، زیراکه عقاید محمد بن عبدالوهاب را امام ابوحنیفه وعلمای دیگری هزار سال قبل داشتن وانرا برای مردم ابلاغ میکردن .

برای دانستن عقیده مشترک امام ابوحنیفه رحمه الله ومحمدبن عبدالوهاب رحمه الله به کتاب التوحید وفقه اکبرمراجعه نمائید.

امام ابوحنیفه رحمه اللّه نیز به گفته مردم وهابی است

درمطلب قبلی دانستیم که درهمه امور ، عقاید محمد بن عبدالوهاب وامام ابوحنیفه رحمهم الله یکی بود اما دروطن ما کسی که خرافات وبدعات را رد میکند اورا تاپه میزنند که تو وهابی هستی.

این جاهلان خبر ندارند هر ان دعوت گری که به توحید وسنت دعوت میدهد ومردم را از خرافات منع میکند درحقیقت کار ابوحنیفه ودیگر امامان را انجام داده است زیراکه کار امام ابوحنیفه رحمه الله دعوت به توحید بوده است.

واگر ابوحنیفه رحمه الله درعصر ما موجود میبود بخاطر ان عقیده ی که داشت مردم اورا کلان وهابی ها میگفتن .

زیراکه امام ابوحنیفه رحمه الله از خرافات وقبر پرستی وزیارت پرستی بیزار است.

****

ما دو گونه حنفی داریم

《1 : حنفی اصلی (پیروان امام ابوحنیفه رحمه الله .

《2 : حنفی قلابی(پیروان شکم وبطن الکبیر.

با حنفی اصلی مشکل نداریم زیرا که حنفی اصلی در دین اضافه نمیکند ، تقلید را بدعت میداند ، کسانیکه به سنت های رسول الله صل الله علیه وسلم (رفع الیدین، امین بلجهرو..)عمل میکنند با انها ضد نمیکنند ، کسانیکه با بدعت ها وخرافات مبارزه میکنند حنفی های اصلی انها را وهابی نمیگویند .

اما با احناف قلابی (که بنده شکم خود هستند) مشکل داریم

زیراکه تمام مذهب امام ابوحنیفه رحمه الله را در اسقاط وختم خیرات منحصر ساخته اندو بس.

«جالب اینجاست که اکثر تعویذ گران امروزی احنافی هستند که بدروغ خود را به امام ابوحنیفه رحمه الله منسوب میسازند.

واز طرف همین احناف قلابی موحدین وهابی نامیده میشود«

الله متعال همه مارا هدایت کند.

محمد بن عبدالوهاب شاگرد احناف است

جالب اینجاست عالم بزرگواری را تهمت میبندند که او ازعلمای احناف متأثر ونزد انها درس خوانده است.

ای برادران عزیز احناف!اگرشما محمد بن عبدالوهاب را بد میبینید پس احناف تان نیز بد است !

زیراکه محمد بن عبدالوهاب شاگرد احناف است نه شاگرد شوافع است ونه.....

هر ان عقیده ی که احناف داشتن اورا امام محمدبن عبدالوهاب برای مردم ابلاغ کرد که عبارت است : توحید ورد شرک است.

امام محمدبن عبدالوهاب رحمه الله شاگرد دو عالم نخبه وزبر دست احناف است که جهان اسلام به نام ان اشنا است

استاد اول اش : شیخ محمد حیاة سندهی حنفی صاحب حاشیه صحیح البخاری است .

استاد دوم اش : شاه ولی الله دهلوی (کسی که اولین بار ترجمه قران را به فارسی نوشت) است.

برگرفته از مقاله ی که درمدرسه تعلیم القرآن والسنه درشهرجلال آباد به چاپ رسیده بود.

****

امام محمد بن عبدالوهاب اتفاق را به میــان آورد واخــتلاف را دور نمود.

تصویریکه در ذیل میبینید ، قبل از دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمه الله میباشد ، که هر مذهب برای خود مقامی ساخته بود ، ومذهب شافعی بخاطر حسـد بـا مـذهب احنـاف در آمین غلو میکردند ، ومذهب حنفی بعد از نماز فرض وسنت در گفتن آمـین غلو مینمودنـد ، همینطور حنبلی ومالکی.



امـا بـا قـدوم آوردن امـام مجـدد شیخ محمـدبن عبـدالوهاب رحمه الله اتفاق ووحدة بین مسلمین آمد ، وحرم یک حرم شد فقط حرم مسلمانان.

عـده ی جاهـل میگوینـد محمـد بـن عبـدالوهاب تفرقـه را دربـین امـت مسـلمه انداخت! من میگویم امام مجدد سبب شد که چهار مسلک ، چهار منهج ، چهار طریقه ؛ طریقه ی واحد شود.

طوریکه در کتاب دیگر خود"زندگانی امام ابن تیمیه وخدمات او به اسلام "گفتم که:

شیخ الاسلام ابن تیمیه ، شیخ الاسلام ابن قیم ، امام محمد بن عبدالوهاب: این هر سه از نشانه ی اتفاق مسلمانان است ، اگر مسلمانان بخواهند مثل صحابه (سلف صالح) اتفاق داشته وبه امن وامان زندگی کنند ، باید منهج این سه شخص را در زندگی خویش پیاده سازند.

****

چرا امام مجدد محمدبن عبدالوهاب را دوست داریم؟

برای هر مسلمان لازم است تا برادر مسلمان دیگر خود را دوست بدارد ، اگر در سختی ها بود وی را تنها نزارد ، درخوشی وخفگی با برادر مسلمان خود شریک باشد ، ومحبت با شخص مسلمان از علامه ایمان یک شخص بوده وایمان را لزت میبخشد[امام بخاری رحمه الله در صحیح خود باب مینگارد که "باب مزه ولزت ایمان" سه شخص است که لزت ایمان را میچشد ١: کسیکه از همه مردم کرده الله ورسولش را دوست بدارد ٢: کسیکه یکنفر را خاص خاطر الله دوست بدارد٣: شخصی که از مرتد شدن بترسد] وهمچنان در حدیث دیگر می آید که [محبت بخاطر الله ودشمنی بخاطر الله از ایمان است] وهمچنان در حدیث دیگری می آید[هفت نفر زیر سایه عرش پروردگار میباشند که یک آن با یک شخص بخاطر الله محبت میکنند وبخاطر الله ازهم جدا میشوند]

وشیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله میفرماید:برمسلمانان واجب است که بعد از موالات ودوستی باالله وپیامبرش باسائر مسلمین موالات ودوستی داشته باشند ، چنانچه قرآن به آن نطق کرده است ، خصوصاً موالات با علماء کرام که

ورثه انبیاء هستند والله آنها را مانند ستاره ها قرار داده است که ذریعه آن ها درشب تاریک مردم راه می یابند.(رفع الملام)

بناء محبت با یک شخص مسلمان از ایمان است ، اما محبت با امام مجدد محمدبن عبدالوهاب از نشانه ی قوی بودن ایمان میباشد ، زیرا او یک مجدد ، داعی ، عالم ، وکسیکه تکالیف مشقت باری را در راه دین به خرچ داده است.

پس طبق فرموده الله ورسولش: ما مسلمانان با امام مجدد محمدبن عبدالوهاب دوستی دیرینه داشته وهمیشه داریم باذن الله — وان شاء الله با این محبت باوی زیر سایه عرش پروردگار می استیم.

****

چرا مستشرقين ورافضه وصوفيه تير شان را در مقابل شخصيت های چون با امام محمد بن عبدالوهاب دراز نموده اند؟

طبيعی است كه دشمنان اسلام برای ضربه زدن به اسلام از طرق مختلف استفاده ميكنند، من جمله طعن و ضربه زدن به شخصيتهای اسلامی، كه در حقيقت اين سياست همان سياست كفار قريش است، كه پيامبر صلی الله عليه و سلم را قبل از بعثت امين ميدانستند، ولی بعد از بعثت او را ساحر و كذاب و شاعر و دروغگو و غيره ناميدند تا به شخصيتش ضربه بزنند و مردم از وی روی بگردانند.

مثال ديگر، ضربه زدن به شخصيت عايشه صديقه و ابوهريره رضی الله عنهما است كه مدعيان تشيع شخصيتش آنها را زير سؤا ل ميبرند، زيرا آنها بيشترين روايات پيامبر صلی الله عليه و سلم را نقل كرده اند، و طبيعتا اگر شخصيتشان منكر شوند، تمام روايات آنها نيز خودبخود باطل خواهد شد.

ولی خوشبختانه هميشه خداوند متعال اشخاصی را برای دفاع از بزرگان اسلام قرار ميدهد و با دلايل قاطع و براهين روشن از آنها دفاع ميكنند.

و شیخ محمد بن عبدالوهاب که مجدد عقیده و توحید و مجدد قرن دوازدهم هجری بود، او نیز از جمله کسانی است که به شخصیتش ضربه وارد شده و میشود تا مردم را از او دور کنند، و در واقع هدف این دشمنان راندن مردم از عقیده صحیح توحید و یکتاپرستی است، زیرا شیخ محمد بن عبدالوهاب عقیده توحید را در جزیرة العرب و سایر بلدان که مملوء از شرک و قبرپرستی بود، تجدید کرد.

و شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمة الله علیه هیچ دخالتی در سقوط خلافت عثمانی نداشته، از آنجاییکه شروع حرکت محمد بن عبدالوهاب در سالهای ۱۸۱۱ میلادی بود، و در سال ۱۲۰٦هـ ق وفات کرد، در حالیکه سقوط خلافت عثمانی سال ۱۹۲۲ میلادی بود، یعنی تقریبا ۱۱۰ سال پس از شروع حرکت شیخ، و ۱٦ سال پس از وفات وی.

و حرکت شیخ محمد بن عبدالوهاب حرکت دینی بود برای تجدید عقیده مردم، که مملوء از شرک و خرافات شده بود، و شروع حرکتش در نجد بود که زیر سیطره عثمانیها نبود که دشمنان وی میگویند حرکتش تمرد بود، ولی از آنجاییکه در دولت عثمانی شرک و بدعت و خرافات زیادی رایج شده بود، لذا اتباع

این دولت به مبارزه با این حرکت مجدد عقیده برخواستند، و به همکاری با انگلیس سعی کردند این حرکت را متوقف سازند، همچنانکه حتی امروزه نیز انگلیس با کمک از دستنشانده های خود مانند رژیم فعلی ایران، سعی در سرکوبی این حرکت میکنند.

و از جمله مواردی که نمایانگر ضدیت انگلیس علیه حرکت وهابیت می باشد آن است که آن ها کاپیتان فورستر سادلیر را برای عرض تبریک به ابراهیم پاشا از جهت پیروزی که علیه وهابی ها به دست آورده بود فرستادند، هنگام جنگ ابراهیم پاشا با "درعیه"، و نیز برای آنکه بر میزان تمایل وی برای همکاری با تحرکات بریتانیا جهت فرونشاندن اعمال آن هایی که راهزن می نامیدند در خلیج فارس تاکید نماید.

اصولاً نامه ی مذکور به صراحت از تمایل به ایجاد توافق و هماهنگی بین حکومة بریتانیا و ابراهیم پاشا برای برچیدن کامل نفوذ وهابی ها بحث شده است.

شیخ محمد بن منظور نعمانی نیز می گوید:

انگلستان از وضعیت ناسازگار در هند علیه شیخ محمد بن عبدالوهاب بهره برداری نموده و هرکس که با آنان درافتاده و برسر راهشان قرار گرفته و اهدافشان را به خطر اندازد را به وهابیت متهم کرده و خود آنان را وهابی می خواندند... همچنین انگلیس علمای دیوبند - هندوستان — را نیز به خاطر ایستادگی راسخشان آن ها و برای تحت فشار نهادن و ایجاد اختناق در آن جا وهابی می نامید. (" دعايات مكثفة ضد الشيخ محمد عبد الوهاب " ص ۱۰۵ — ۱۰٦) .

****

سخن همفر جاسوس انگلیس راقبول میکنی؟یا از من مسلمان را؟

جای تعجب است ، من روز پنج وقت نماز میخوانم ، زکاة میدهم ،روزه می گیرم ، و........ اما برادر مسلمانم سخن من را درمورد امام محمد بن عبدالوهاب قبول نمی کند ؛ سخن یک کافر درغگو بنام"همفر" را قبول میکند!! جای تعجب نیست؟ چگونه این برادر را مسلمان خطاب کنم که سخن برادر مسلمان خود را قبول نمی کند! بلکه سخن یک کافر را قبول میکند؟{فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ}

هیچگاه کافر راز خود را افشاء نمی سازد آنهم در مورد یک مسلمان! مسلمانی که خاطر اسلام زجر وتکالیف به خرچ داده ، مسلمان یکه دها کتاب نوشته ، اما اورا کافر راز اش را پخش کند؟

خوب: تو برو کتب امام محمد بن عبدالوهاب را بخوان! اگر خلاف گفته ی الله ورسولش بود آنرا قبول نکن ؛ ضرور به یک کافر خبیث پلید نیست که تورا بگوید محمدبن عبدالوهاب چنین عقیده را دارد.

برادرم هرگاه خبری را برایت می آورند حتی اگر از مسلمان میباشد زود قبول نکن{يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْماً بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ }

*مسلمانان عزیز*کتابی که همفر جاسوس انگلیس نوشته است درمورد امام محمدبن عبدالوهاب[کتابی است که پر از دروغ وافترائات ، که تمام مستشرقین ورافضه وصوفیه نشسته اند ودروغ بافی ها را جمع آوری نموده وتوسط مکتبه وچاپ خانه های چاپ کرده ومجانی توزیع مینمایند]

*برادرم*کمی فکر کن چرا صحیح البخاری را کسی مفت ومجانی توزیع نمی کند اما صدها رساله دروغین یک جاسوس کافر در کشور های اسلامی مجانی توزیع میشود با چاپ های مجلل ومزین؟؟؟؟؟

****

دشمنان امام محمد بن عبدالوهاب چه کسانی اند؟

دشمنان وی در حقیقت به سه دسته تقسیم می شوند:

علمای یاوه گو و خرافه پرست حق را باطل و باطل را حق می بینند و معتقد به ساختن بنا قبور، ایجاد مسجد بر آن دعا و خواندن مرده به جای خداوند و طلب استغاثه از او بوده و چنین کارهایی را دین و آیین پنداشته و گمان می برند هرکس آن را انکار نماید با صالحان درافتاده و اولیا را دشمن داشته و دشمنی است که جهاد با وی واجب است.

گروه دیگر: جماعتی منتسب به علم بودند که از حقیقت حال این مرد بی اطلاع بودند و به حقیقت دعوت وی پی نبرده و تنها به گفته ها و پندار دیگران و خرافه پرستان و گمراهان اکتفا نموده و از آن پیروی کردند و می پنداشتند که واقعاً آنگونه که به وی نسبت داده اند وی با اولیا و انبیا بغض و کینه دارد و با آنان به دشمنی پرداخته و کرامات ایشان را انکار می نماید ودرنتیجه وی را نکوهش کرده و بر او خرده گرفته و از وی دوری می جستند.

دسته ی دیگر: بیم پست و مقام و درجات خویش را داشته و با وی برای آن دشمنی می کردند تا دست انصار دعوت اسلامی وی به آن مقام ها نرسیده و آنان را از مناصبی که دارند پایین نکشند و بر شهرهایشان مسلط نشوند.

به این ترتیب جنگ کلامی و مجادلات و مناقشات میان شیخ و مخالفانش ادامه یافت و با هم مکاتبه می نمودند و با او مجادله می نمودند و او نیز پاسخشان را می داد و آنان نیز به پاسخگویی برمی خاستند. این وضعیت بین فرزندان و نوه های او و یارانش و مخالفان دعوت ادامه پیدا کرد. تا جاییکه این نامه ها و پاسخ ها همگی گردآوری شده و تمام آن ها و فتاوا و پاسخ ها را در چندین جلد کتاب جمع نموده و بیشتر آن ها به حمدلله منتشر شده اند.

****

دعوت محمدبن عبدالوهاب دعوت(قرآنی ومحمدی) نه دعــوت وهابی !

دعوت محمدبن عبدالوهاب رحمه الله ، دعوت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم ودعوت قرآن است ، پس دعوت اورا لازم است دعوت قرآنی گفت نه دعوت وهابی!!

این دعوت را لازم است به اسلام منسوب ساخت ، چون از اسلام است نه از شخص محمد بن عبدالوهاب پس اگر کسی دعوت محمد بن عبدالوهاب را از اسلام نمی پس بفرماید با دلائل شرعی آنرا از اسلام نفی کند ، وکتب محمد بن عبدالوهاب رحمه الله را در اختیارش قرار میدهیم ، پس هرچه علم دارد ودیگر رافضه ومستشرقین وصوفیه را در گرد وبر خود جمع کرده حتی یک کلمه خلاف قرآن وحدیث واجماع صحیح امت مسلمه در کتب وی پیدا کند[انا منتظرون الی قیام الساعة] [من ذا یبارز فلیقدم نفسه ، ومن ذا یبارز فلیبدأ بالمیدان]

بازهم دلسوزانه میگویم: محمد بن عبدالوهاب رحمه الله یک داعی ودعوتگر دین بوده وبه طبق وحکم{وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ

وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ} عمل کرده وعقاید کج مردم را با ایات وسنت رسا نموده است.

آیا عقاید امام محمدبن عبدالوهاب خلاف سلف صالح بود؟

درباره ی ایمان همان چیزی را می گوید که سلف گفته اند؛ که ایمان با گفتار و کردار آدمی است و افزوده و کاسته می شود. با طاعت و عبادت افزون شده و به گناه و نافرمانی فروکاسته می شود. این ها همه عقیدی وی رحمه الله هستند و او بر طریقه ی سلف صالح است و بر عقیده ی آنان به صورت قولی و عملی و به هیچ عنوان از راه آنان خارج نگشته است. ایشان برای خود مذهبی خاص یا حتی طریقه ای خاص نداشت بلکه او بر طریق سلف صالح از بین صحابه و تابعین آنان به احسان بود رضی الله عن الجمیع.

وی این مواضع را ابتدا در نجد و اطراف آن نمایان ساخت و به سوی آن دعوت داد و با آنکه از آن امتناع ورزد جهاد نمود و دشمنی کرده و جنگید تا آنکه دین خداوند را آشکار ساخته و حق را یاری رساند. وی مانند دیگر دعوتگران مسلمان به سوی خدا فرا می خواند و باطل را منکر شده و امر به معروف و نهی از منکر می نمود مگر آنکه شیخ و یارانش مردم را به سوی حق

فرامی خواندند و آنان را بدان ملزم می ساختند و از باطل برحذر داشته و باطل را برایشان ناپسند دشته و از آن بازمی داشتند تا آن را رها سازند.

همچنین او در انکار بدعت ها و خرافات جدیت به خرج داد تا آنکه خداوند سبحان به سبب دعوت وی تمام آن ها را از میان برداشت. دلایل سه گانه ای که پیش تر ذکر شد دلایل دشمنی ها و رویارویی وی با مردم بودند، که به قرار زیر می باشند:

اولاً : انکار شرک و دعوت به توحید خالص .

ثانیاً : انکار بدعت ها و خرافاتی همچون ساختن بنا بر روی قبرها و قرار دادن آن به عنوان مسجد و مانند آن از قبیل محل روزی دادن فرزند و دیگر چیزهایی که طریقه های مختلف صوفیه برساخته بودند.

ثالثاً: او مردم را به معروف دستور داده و با نیرو و احبار بدان ملزم می ساخت و هرکس از آن معروفی که خداوند متعال بر وی واجب ساخته روی می گرداند وی را بدان مجور ساخته و در صورت ترک آن وی را آگاه می ساخت و مردم را از منکرات نهی کرده و بازمی داشت و حدود خداوند را

برپا می داشت و مردم را به پایبندی بر حق ملزم می ساخت و از باطل دور می نمود. به این ترتیب حق نمایان گشت و انتشار یافت و باطل خوار و ذلیل شد و تنها ماند. مردم راه و روش نیکو و روشی راست و درست را در بازارها، مساجد و دیگر حالاتشان پیش گرفتند.

دیگر بدعتی در میان آن ها شهرت نداشته و در سرزمین آنان شرکی نیست و منکرات آشکار صورت نمی گیرند. در عوض کسی که از سرزمین آنان دیدن کند و وضعیت آنان را دریابد که چگونه اند به یاد حال و وضعیت سلف صالح و رفتار آنان در زمان پیامبرعلیه الصلاة والسلام و زمان صحابه زمان تابعین نیکرفتار ایشان رحمة الله علیهم در بهترین قرن ها خواهد افتاد.

آری، این اشخاص راه خویش را پیمودند و بر شیوه ی خویش گشتند و بر آن شکیب ورزیدند و بر آن جدیت نموده و سخت کوشیدند. زمانیکه برخی تغییر و تحولات در زمانی دیگر و سال ها پس از وفات شیخ محمد و وفات بسیاری از فرزندان وی رحمة الله علیهم و بسیاری از یارانش رخ داد، این تحولات باعث بروز برخی آزمایش ها و دشواری ها برای دولت های ترکیه و مصر گردید و مصداق فرمایش خداوند عزوجل بود که می فرماید: {إِنَّ اللَّهَ

لا يُغَـيِّرُ مَـا بِقَـوْمٍ حَتَّـى يُغَـيِّرُوا مَـا بِأَنْفُسِـهِمْ} (الرعـد:۱۱) یعنـی: « در حقیقت‌خدا حال قومی را تغییر نمی‌دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند.»

از خداوند عزوجل می خواهیم که سختی هایی را که دیدند را کفاره و پاکی گناهانشـان و موجـب بلنـدی قـدر و درجـه ی شـهادت بـرای کشـته شـدگان ایشان قراردهد. (رضی الله عنهم ورحمهم)

****

عقاید وهابیت

وهابی به کسی میگویند که:

❋به جز الله متعال کسی را عبادت نکند.

❋در عبادت الله متعال کسی رو شریک نکند.

❋همه چیز را از الله متعال بداند.

❋ بگویند دعاء مخصوص الله متعال باشد.

❋نذر برای الله متعال باشد.

❋ حاجت را از الله متعال بخواهد.

❋ به جز الله متعال از کسی کمک طلب نکند.

❋بین خودش و الله متعال کسی را واسطه قرار ندهد.

❋قسم جز به الله متعال یاد نکند.

❋قربانی برای الله متعال باشد.

❊غیر از الله متعال از کسی مدد نخواهد و دون الله (پیامبران و امامان و...)را نخواند.

❊پیرو راستین رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم باشد.

❊به روش و منهج آنحضرت صلی الله علیه وسلم باشد.

❊دستورات آنحضرت صل الله علیه وسلم را مو به مو اجرا کند.

❊اهل بیت آنحضرت صلی الله علیه و سلم را دوست داشته باشد.

❊یاران آنحضرت صلی الله علیه و سلم را دوست داشته باشد.

❊از گذشتگان به نیکی یاد کند.

❊کسی رو لعن و نفرین نکند.

❊دستورات قرآن کریم و سنت صحیح حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم رو در زندگی خود پیاده کند.

❊اهل دروغ و نفاق و تقیه نباشد،

حالا شما خواهر و برادر گرامی اگر چنین عقایدی داریدباید خودت را آماده کنید وبرای هر تهمت و پاپوش از طرف منافقان و مشرکان که از قرآن و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم بویی نبرده اند.

منافقان و ملحدان میخواهند با بدنام کردن موحدان که دارای عقایدتوحیدی دارندبین اهل سنت تفرقه ایجادنمایند که پیروز هم شدند و فرقه ای در اهل سنت را که هم عقیده خودشان هستندبنام اهل تصوف که به برادران و خواهران موحد و یکتاپرست میگویند سلفی یا وهابی یا پنج پیری؟ آیا واقعا چنین است؟

آیا وهابیت از اهل سنت خارج است؟

امام محمدبن عبدالوهاب نور چشم اهل سنت بوده وهست ، ودر راه سنت تکالیفی را به خرچ داد ، اگر او از اهل سنت خارج باشد هیچ کسی از اهل سنت نیست.

امام محمد بن عبدالوهاب منهج ومسلکش؛ فرقه جدایی از اهل سنت نیست، بلکه خود شیخ محمد بن عبدالوهاب تابع پیامبر صلی الله علیه و سلم و

اصحابش بوده، بنابراین وهابیت با سلفیت و سایر اهل سنت که تابع پیامبر صلی الله علیه و سلم و اصحابش هستند هیچ فرقی ندارند، ولی دشمنان اسلام این گروه را جدا از اهل سنت میدانند بلکه آنها را کافر میدانند، که در واقع سیاست پلیدی بیش نیست که بین اهل سنت تفرقه و جدایی بیاندازند.

» در اهل سنت ما فرقه ای بنام وهابیت نداریم و این اصطلاحات را بیشتر شیعه و صوفیان به مخالفان سنی خود می گویند، منظور اهل سنت که با عقاید قبرپرستی آنها مخالفت می کند!

****

وهابیت یکه دشمنان اسلام برای موحدین خطاب میکنند ؛ منهج وطریقه شان اینست:(عقاید امام مجدد رحمه اللّه)

در میان مذاهب اربعه‌ی اهل سنت، مذهب حنبلی برخوردی صریح‌تر و شفاف‌تر از دیگر مذاهب نسبت به خرافات دارد. از سویی در زمان محمدبن عبدالوهاب(رحمه الله) بیشتر مردم از مسیر صحیح عقیده‌ی توحیدی فاصله گرفته بودند و در وادی خرافات گام برمی‌داشتند یعنی عده ای کثیر از مسلمانان فرقه ی تصوف گرفتار بودند و بجای اینکه مستقیما از خدا طلب حاجات نمایند بر سر قبور اولیا می رفتند و از آنها طلب می کردند که همگی این امور بر طبق نص صریح کتاب و سنت حرام و بلکه شرک است.در این میان علما بسیاری به تبیین این شرکیات پرداختند.ولی از بین آنها شخصی عا لم بنام محمد بن عبدالوهاب از شجاعت و شهامت بسیاری برخوردار بود و وقتیکه اوضاع و احوال مسلمانان را مشاهده می نمود که چقدر از توحید صدر اسلام دور شده اند، باعث شد که ایشان به تحذیر مسلمانان با این شرکیات بپردازد که در اینکار الله تعالی وی را توفیق داد و با تبیین و روشنگری مسلمانان باعث بیداری آنها از خرافات و شرک شد. دشمنان دین و توحید اعم از تصوف و روافض و استعمار انگلیس که زنده شدن توحید را

خطری بر منافع خود می دیدند،به پیروی از سیاست شوم خود: (فَرِّقْ تَسُدْ : تفرقه بینداز و سروری کن) برای ایجاد تفرقه‌ی بیشتر بین مسلمین اقدامات محمدبن عبدالوهاب در روشنگری مسلمانان و باخبر نمودنشان از شرکیاتشان ، را مذهبی تازه نامیدند تا همه را از وی و روشنگریش بهراسانند که متاسفانه مسلمانان ناآگاه نیز به پیروی از دشمنان توحید، از ظهور مذهبی نو سخن گفتند .و محمد ابن عبدالوهاب و مبارزه ی وی را با شرک دینی جدید با عنوان وهابی!! نام گذاشتند!!

مهمتر اینکه اصل مسائلی که شیخ‌محمد تبین و یا تشریح نموده است تازه و نوپیدا نبوده‌اند. بعبارت دیگر آن نظریاتی که امروزه تحت نام وهابیت تازه جلوه داده می‌شود چیزی تازه نیست زیرا همان مسائل و نظریات در قرآن بطور واضح و شفاف آمده است و نیز در احادیث پیامبرصلی الله علیه وسلم و دیگرکتب معتبر اهل سنت و جماعت موجود می‌باشد.

در حقیقت محمد بن عبدالوهاب یک مجدد دینی بودند که توحیدی را که رسول الله صلی الله علیه وسلم بر شبه جزیره عرب عرضه نمود ، زنده کرد و

همانند ایشان در نفی شرک با دشمنان و کینه توزان که از توحید هراسان بودند روبرو شدند.

»در ذیل به نمونه‌هایی اشاره می‌نماییم تا « سیاه روی شود هرکه در او غش باشد.

(۱) اگر اعتقاد به شرک بودن استغاثه -طلب فریادرسی- از غیرخدا «نشانه‌ی وهابی بودن باشد» باید پذیرفت که پیامبرصلی الله علیه وسلم ، اهل بیت ایشان، خلفای راشدین، ائمه‌ی اربعه و علمای اسلام و ... همه‌ی آنها و پیروانشان وهابی هستند. زیرا:

الف) خداوند متعال می‌فرماید: [إذ تستغیثون ربکم فاستجاب لکم]«هنگامیکه شما مسلمین پروردگارتان را به فریادرسی خواستید پس برای شما استجابت نمود»(انفال/۹). و باز خداوند می‌فرماید:

(إن الذین تدعون من دون الله عباد أمثالکم) «کسانی را که به غیر از خدا می‌خوانید بندگانی مثل خودتان هستند»(اعراف/۱۹٤).

یعنی همچنانکه شما مخلوق و نیازمند هستید و قادر نیستید به فریاد کسی برسید، آنها -بندگانی را که از ماورای عالم به شهادت می‌خوانید- نیز نمی‌توانند به فریاد شما برسند. زیرا تمامی بندگان خدا خودشان سراپا نیازمند هستند. حال هر چند بسیار صالح و پاک هم باشند هرگز قادر به نصرت و یاری دادن دیگران نیستند. چنانکه خداوند یگانه و بی‌شریک می‌فرماید:

(والذین تدعون من دونه لا یستطیعون نصرکم) «کسانی که بغیر از خدا می‌خوانید توانایی یاری دادن شما را ندارند»(اعراف/١٩٧).

اساساً بندگان صالحی که از این دنیا رفته‌اند و یا اینکه زنده‌اند ولی با ما فاصله‌ی مکانی زیادی دارند، از احوال ما بی‌خبر هستند. بفرضی الله عنه هم که مطلع باشند نمی‌توانند دعای ما را استجابت کنند.

چنانکه در قرآن کریم می‌خوانیم:

(إن تدعوهم لا یسمعوا دعائکم و لو سمعوا ما استجابوا لکم)« اگر آنها (غیرخدا) را بخوانید دعای شما را نمی‌شنوند. اگر (بفرضی الله عنه محال) هم بشنوند نمی‌توانند دعای شما را استجابت کنند(فاطر/١٤).

بعلاوه تنها کسی میتواند به فریاد آدمیان برسد که قدرت خلق و آفرینش داشته باشد، چون خداوند می‌فرماید:

(والذین یدعون من دون الله لا یخلقون شیئا و هم یخلقون)« وکسانی را که غیر از خدا می‌خوانند چیزی را خلق نکرده‌اند آنها خودشان هم مخلوق(نیازمند) هستند(نحل/۲۰).

شگفتا! که کسانی «من دون الله» را به «بتهای چوبی و سنگی» معنی می‌کنند، آنگاه گستاخانه رأی می‌دهند که خواندن صالحان و نیکوکاران عین توحید است در حالیکه واضح و آشکار است که «من دون الله» یعنی هرکسی و هر چیزی غیر از خداوند قادر متعال.

وقتی کسی معتقد باشد قراردادن واسطه‌ای مرده، بین خود و خدا باطل است. بهمین دلیل او را وهابی بنامند باید قبول نمود که همه‌ی مسلمانان پیرو قرآن و سنت صحیح وهابی باشند.

یعنی: علما در مورد رسیدن ثواب قرائت قرآن به مرده اختلاف دارند، ولی قول راجح و مشهور مذهب امام شافعی و پیروان او و جمعی از علما این است که ثواب قرائت قرآن به مرده نمی‌رسد.

زیرا خدای متعال می‌فرماید:

(فاستقیموا إلیه و استغفروه و ویل للمشرکین)« به سوی خدا مستقیماً روی آورید و از او آمرزش بخواهید و هلاکت بر مشرکان باد. (فصلت/٦).

علامه زمخشری صاحب تفسیر کشاف با توجه به عبارت «فاستقیموا الیه» و تفاوت آن با عبارت «فاستقیموا له» در تفسیر آیه‌ی مذکور می‌فرماید: (فاستووا الیه بالتوحید و إخلاص العبادة و غیرذاهبین یمینا و لا شمالا و لا ملتفتین إلی ما یسول لکم الشیطان من إتخاذ الاولیاء و الشفعاء و توبوا إلیه مما سبق لکم من الشرک)

»با توحید و اخلاص در بندگی مستقیماً به سوی خدا روی آورید و به راست و چپ نروید و به فریب‌های شیطان توجه نکنید که شما را به دست گرفتن-

متوسل شدن- اولیاء و شفیعان تشویق می‌کند و از شرک گذشته‌ی خود به سوی خدا توبه کنید».

گر کسی معتقد باشد ساختن گنبد و بارگاه روی قبور حرام است و بهمین دلیل او را وهابی بدانند باید اذعان داشت که پیامبر صلی الله علیه وسلم امام بخاری، مسلم، نووی و پیروانشان وهابی باشند زیرا در صحیح مسلم آمده است:

(عن جابر رضی الله عنهی الله عنه قال : نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم أن يجصص القبر و أن يقعد عليه و أن يبنی عليه)« از جابر(رضی الله عنه) نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وسلم از گچ‌کاری و سنگ‌کاری قبر و نشستن بر آن-یعنی در کنار قبر نشستن و با مرده‌ای که در آن قرار دارد سخن گفته شود- و ساختن بنا و عمارت بر آن نهی فرموده است».(ریاض الصالحین، تألیف امام نووی،ص ٤٩٠).

در صحیح مسلم آمده است:

(عن ابی الهیاج الاسدی قال: قال لی علی بن ابی‌طالب ألا أبعثک علی ما بعثنی علیه رسول الله صلی الله علیه وسلم أن لا تدع تمثالا إلا طمسته و لا قبرا مشرفا إلا سویته)« از ابوالهیاج اسدی روایت شده که گفت: علی بن ابی‌طالب به من گفت تو را انتخاب می‌کنم بر آنچه رسول الله صلی الله علیه وسلم من را بر آن انتخاب کرد وآن این است که هیچ عکس و تصویر و مجسمه‌ای را فرونگذاری جز آنکه آن را پاک نمایی و از بین ببری و هیچ قبری را فرونگذاری جز آنکه آن را تخت نمایی.

ملاحظه می‌فرمایید آراء و نظریاتی که امروزه بنام وهابیت مورد سوء ظن و لعن قرار گرفته –وتبدیل به حربه و وسیله‌ای شده برای ترور شخصیتها وترویج و ادامه‌ی بدعت‌گذاری– عیناً در کتب معتبر اهل سنت و شیعه نیز موجود و مورد تأیید می‌باشد.پس بدون شک اگر کسی از عقل و انصاف و تقوی بهره‌مند باشد و رساله‌ی حاضر را مطالعه کند و درباره‌ی موارد مستندی که بعنوان نمونه ذکر شده – هر چند که دلایل در این باره در قرآن و سنت صحیح رسول اللهصلی الله علیه وسلم خیلی زیاد است– اطلاع حاصل نماید

به آسانی تصدیق می‌کند که وهابیت اسمی بی‌مسمی، نامفهوم و بدون مصداق است.

البته این نامگذاری و کاربرد کلمه‌ی وهابیت توسط انگلیس رواج پیدا کرد و قضیه این بود که: وقتی که روشنگری محمد بن‌عبدالوهاب برای یکتاپرستی در عبادت و پرستش خداوند شروع شد و دوباره زمینه‌های توحید الوهیت در میان مردم شروع به رشد کرد، در آن زمان هندوستان مستعمره‌ی انگلیس بود و در نهایت خرافه‌پرستی و شرک به سر می‌برد. حاجیانی که از هندوستان برای انجام مناسک حج به عربستان می‌آمدند کم‌کم در آنجا با این افکار و عقاید صحیح اسلامی آشنا شدند و دوباره در صدد تصحیح عقاید و باورهای خود به خدا و قرآن برآمدند، به همین خاطر آنها نیز با برگشتن به کشورشان شروع به ترویج این دعوت توحیدی در میان مردم کردند و انگلیس از این نظر احساس خطر می‌کرد زیرا می‌دانست که این دعوت یک بیداری اسلامی قوی، پابرجا و رستگار است. به همین دلیل در صدد چاره‌جویی برآمد و مثل همیشه خواست از دسیسه‌های مکارانه‌ی انگلیسی استفاده کند و برچسبی بر این دعوت بزنند، به همین خاطر شایع کرد که این دعوت، دعوتی

اسلامی و الهی نیست، بلکه دعوتی وهابیست و آن را منتسب به اسم پدر محمد که عبدالوهاب بود، کرد که در اصل باید دعوت را به اسم صاحب دعوت می‌کرد و صاحب این دعوت هم محمد بود نه عبدالوهاب پدرش، ولی انگلیس می‌دانست اگر بگوید این یک دعوت محمدی است در ذهن مردم نمی‌تواند ایجاد شبه کند، پس شایع کرد که این دعوت، دعوتی وهابیست و آن را منتسب به اسم پدر محمد، که عبدالوهاب است، کرد.

در حقیقت روافض و تصوف می خواهند که با چماق و برچسب وهابیت به ترور دانشمندان و آگاهان مبارز و نستوه اهل سنت و جماعت اقدام نمایند.

در زیر متنی را از سخنان شیخ محمد بن عبدالوهاب را می آوریم که به هیاهوی دشمنان توحید جواب می دهند.

اما بشنوید قسمتی از سخنرانی شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب در میان جلسات و گروههای سالانه حجاج ازجمله سخنان وی در روز اول ذیحجه سال ۱۳٤۷ه.ق. مطابق با ۱۱ مه سال ۱۹۲۹م تحت عنوان (این عقیده ماست)انجام داد، مطالب زیر می‌باشد

عـده‌ای مـا را (وهـابی) و مـذهب مـا را (وهابیـت) می‌نامنـد بـا ادعـای اینکـه مـذهب مـا، مـذهب پنجم اسـت. ایـن یـک اشـتباه بـزرگ اسـت کـه نـامش از ادعاهـای دروغـی اسـت کـه افـراد دارای قصـد و غـرض خـاص آن را تـرویج می‌کردند. ما مذهب جدید یا عقیده جدیدی نداریم. محمد بن عبدالوهاب امر یا عقیـده تازه‌ای نیاورده است. عقیـده ما همان عقیـده سلف صالح (پیشینیان نیکوکار) است که در قرآن و سنت پیامبر ص و عقاید و آثار سلف صالح آمده است .

ما به ائمه چهار گانه احترام می‌گذاریم و در نظر ما شافعی، مالک، ابوحنیفه و احمد با همدیگر هیچ فرقی ندارند. همه آنها از نظر ما مورد احترام هستند. ما در امور فقهی براساس مذهب حنبلی عمل می‌کنیم .

این همان عقیده‌ای است که شیخ الإسلام محمد بن عبدالوهاب [مردم را] بدان دعوت می‌کرد و این همان عقیـده ماست که براساس یکی دانستن خداوند ـ عز وجل ـ و توحید خالص و پاک و به دور از هر شبهه و آلایش بدعتی بنا شـده اسـت. ایـن عقیـده توحیـدی اسـت کـه مـا مـردم را بـه سـوی آن دعـوت

می کنیم، همان چیزی است که ما را از مصیبت‌ها و محنت‌هایی که بدان دچار شده‌ایم، نجات می‌دهد .

اما تجدیدی که گروهی با ادعای اینکه باعث نجات ما از دردهایمان می‌شود. می‌خواهند به وسیلهٔ آن مردم را فریب دهند، باعث رسیدن به هیچ هدفی نمی‌شود و ما را به سعادت اخروی نزدیک نمی‌سازد

مسلمانان تا زمانی که براساس کتاب خدا و سنت پیامبر ص عمل نمایند، بر مسیر هدایت حرکت می کنند و آنان فقط به وسیلهٔ توحید خالص به سعادت دنیا وآخرت دست می‌یابند. ما تجدیدی را که موجب از دست رفتن دین و عقیده‌مان شود نمی‌خواهیم ما فقط رضایت پروردگار ـ عز وجل ـ را می‌خواهیم کسی که برای رضایت خداوند تلاش نماید، خداوند برایش کافی و یاور اوست. تجدید به مسلمانان سودی نمی‌رساند، بلکه فقط بازگشت به اعتقادات سلف صالح (پیشینیان نیکوکار) موجب سعادت و رستگاری آنان می‌شود .

آنان در حقیقت از عمل کردن به آنچه در کتاب خدا و سنت پیامبر ص آمده است، دور شده بودند و در گناهان و بدیها غرق شده بودند. خداوند ـ جل شأنه ـ آنها را دچار شکست کرده و به ذلت و خواری گرفتار کرد. و

چنانچه آنان به کتاب خداوند و سنت پیامبرش ص چنگ می‌زدند و بدان عمل می‌کردند. دچار مصیبت و گناه نمی‌شدند. و عزت و افتخارشان را از دست نمی‌دادند .

من در حالی که از اموال دنیا و نیروی انسانی چیزی ندارم، قیام کردم، دشمنان به من حمله کردند. اما به فضل و قوت خدا بر دشمنان چیره شدم و همه این سرزمین را فتح کردم.

مسلمانان امروزه به علت ترک عمل به کتاب خداوند و سنت پیامبر ص به فرقه‌های مختلفی متفرق شدند. اینکه گمان کنیم که بیگانگان باعث این تفرقه شده‌اند، فکر اشتباهی است. علت این مصیبت‌ها خودمان هستیم نه بیگانگان. یک نفر خارجی به سرزمین می‌آید و در میان هزاران بلکه میلیونها مسلمان زندگی می‌کند. او به تنهایی کار می‌کند، آیا می‌توان باور کرد که یک نفر بتواند بر میلیونها نفر تأثیر بگذارد، بدون اینکه در میان این میلیونها نفر افرادی باشند با افکار و اعمالشان به او کمک کنند؟؟!

هرگز !! علت بلا و مصیبت‌ها همین افراد هستند که در حقیقت دشمن خدا و خودشان هستند. پس باید خود مسلمانان را سرزنش کرد، نه بیگانگان را.

اگر بنایی محکم و استوار باشد. هیچ چیز نمی‌تواند آن را تخریب و ویران کند. به شرطی که در آن سوراخی به وجود نیامده باشد که کلنگ‌ها از آن وارد شوند، مسلمانان نیز چنین هستند. اگر آنان با هم متحد می‌بودند، کسی نمی‌توانست صفوف آنان را بشکنند و وحدت آنان را از بین ببرد

در سرزمینهای عربی و اسلامی افرادی هستند که در راه زیان رساندن به شبه جزیره عربستان و اسلام، از ریشه بر کردن آن و اذیت کردن ما مسلمانان تلاش می کنند(همین ایران) اما إن شاء الله تا زمانی که ما زنده هستیم آنان به اهداف شومشان دست نخواهند یافت.

اگر مسلمانان با هم متحد باشند و به قرآن و سنت پیامبر ص عمل کنند، خوشبخت و سعادتمند هستند، بی‌تردید مسلمانان با عمل کردن به آن پیشرفت می کنند، و با یکدیگر بر سر عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر ص و آنچه در آن آمده است و دعوت خالصانه به سوی توحید اتفاق نظر پیدا کنند. بی‌تردید من به سوی آنان خواهم شتافت و به همراه آنان در هر عمل و حرکتی که انجام می‌دهند همراه و همگام خواهم بود.

به خدا سوگند من حکومت و قدرت و شکوه آن را نمی‌خواهم، هدف من فقط جلب رضایت پروردگار و دعوت به سوی توحید است، تا مسلمانان در میان خودشان بر سر تمسک و عمل به آنان اتفاق پیدا کنند. در این صورت من نه به عنوان پادشاه و رهبر بلکه به عنوان یک خادم آنان را همراهی می‌کنم (رجوع کنید به کتاب: تصحیح یک اشتباه تاریخی در مورد وهابیت)

****

وهابیت نه عقیده است و نه مذهب.

عده ی که خود را درلباس مذهب جا زده واز علم فقیر بوده برای اینکه عوام فریبی کند ، میگوید محمدبن عبدالوهاب عقاید دیگری داشته وهمچنان مذهب پنجم میباشد[اگرچه این تهمت را خود امام مجدد رحمه الله رد کرده بود (دربحث امام محمد بن عبدالوهاب از خود دفاع میکند مطالعه نمایید)] اما در حوزه مسائل دینی، مذهب بیشتر به آرای فقهی گفته می شود، مثلا مذهب حنفی یا مذهب مالکی در فلان مسئله ی فقهی (بعنوان مثال در رفع یدین در نماز) ممکن است با هم اختلاف داشته باشند، ولی عقیده مربوط است به مسائل اعتقادی و باورهای شخصی مثلا در مورد توحید و شرک و ایمان به قرآن و انبیاء و مسائل مشابه... مثلا عقیده ی صوفی و شیعه با عقیده ی اهل سنت متفاوت است زیرا تصوف و شیعه متاسفانه به شرکیات اعتقاد دارند.

» خلاصه اینکه: مذهب محمد بن عبدالوهاب رحمه الله همان مذهب اهل سنت (امام بخاری ، امام مسلم ، امام نسائی ، امام ترمذی ، امام اسحاق راهویه ، امام ابوحنیفه ، امام شافعی ، امام احمد ، امام مالک ، امام ابن تیمیه) میباشد

وهیچ فرقی با آنها ندارد ، صرف عده ی را الله خوار وزلیل نموده که یهود ونصاری ورافضه را گذاشته اند پشت امام مجدد را گرفته اند_شرم باد برشما_

حرکت ومنهج امام مجدد رحمه الله حرکت جدیدی نیست!

حرکت شیخ محمد بن عبدالوهاب سلفی حرکتی جدید یا مذهبی تازه نبود که برای آن قیام نمود بلکه تجدید و احیای همان دین اسلامی حنیف و راستین ما است به دور از هرگونه شائبه و بدعت و مسائل شرک آمیزی که در طول تاریخ اسلامی قدیم و جدید در آن رواج یافته بود و حتی بسیاری از آن ها هنوز هم ادامه داشته اند، ولی هنوز هم فرقه های بسیاری هستند که حرکت سلفیه با آنان سر ستیز دارد، این فرقه ها صوفیه، اشعریه، حبشیه و اباضیه و بسیاری دیگر از فرقه های مسلمانان و نیز مسیحیان، یهودیان و هندو و دیگر فرقه ها می باشند.

اما نام گذاری دعوت تجددگرای شیخ محمد بن عبدالوهاب بیشتر از سوی مخالفان وی صورت گرفته است، برخی آن را به نام حرکت وهابیت یا حرکت موحدون یا سلفیه نامیده اند، بطوریکه این اسم بر هرگونه حرکتی که بر مسیر

اندیشه های شیخ مجدد محمد بن عبدالوهاب و برای برکندن شرک و دعای از غیر خداوند به هرشیوه و با تمام اشکال آن باشد، استفاده می شود.

چرا منهج امام محمد بن عبدالوهاب در مـذاهب اسـلامی درج نشد؟

گذاشتن اصطلاح وهابیت بر روشنگری محمد ابن عبدالوهاب از طرف دشمنان توحید و نان خورهای خرافات بود تا مسلمانان را از روشنگریهای ایشان بهراسانند.وگرنه ایشان هرگز مذهبی جدید را تاسیس نکرده اند و خود را پایبند به مذهب امام احمد حنبل و حنبلی مذهبها کرده اند.

در زمان محمدبن عبدالوهاب(رحمه الله) بیشتر مردم از مسیر صحیح عقیده‌ی توحیدی فاصله گرفته بودند و در وادی خرافات گام برمی‌داشتند یعنی عده ای کثیر از مسلمانان به دام فرقه ی تصوف گرفتار بودند و بجای اینکه مستقیما از خدا طلب حاجات نمایند بر سر قبور اولیا می رفتند و از آنها طلب می کردند که همگی این امور بر طبق نص صریح کتاب و سنت حرام و بلکه شرک است.در این میان علمایان بسیاری به تبیین این شرکیات پرداختند.ولی از بین آنها شخصی عالم بنام محمد بن عبدالوهاب از شجاعت

و شهامت بسیاری برخوردار بود و وقتیکه اوضاع و احوال مسلمانان را مشاهده می نمود که چقدر از توحید صدر اسلام دور شده اند، باعث شد که ایشان به تحذیر مسلمانان با این شرکیات بپردازد که در اینکار الله تعالی وی را توفیق داد و با تبیین و روشنگری مسلمانان باعث بیداری آنها از خرافات و شرک شد. دشمنان دین و توحید اعم از تصوف و روافض و استعمار انگلیس که زنده شدن توحید را خطری بر منافع خود می دیدند،به پیروی از سیاست شوم خود: (فَرِّقْ تَسُدْ : تفرقه بینداز و سروری کن) برای ایجاد تفرقه‌ی بیشتر بین مسلمین اقدامات محمدبن عبدالوهاب در روشنگری مسلمانان و باخبر نمودنشان از شرکیاتشان ، را مذهبی تازه نامیدند تا همه را از وی و روشنگریش بهراسانند که متاسفانه مسلمانان ناآگاه نیز به پیروی از دشمنان توحید، از ظهور مذهبی نو سخن گفتند .و محمد ابن عبدالوهاب و مبارزه ی وی را با شرک دینی جدید با عنوان وهابی!! نام گذاشتند!!

مهمتر اینکه اصل مسائلی که شیخ‌محمد تبین و یا تشریح نموده است تازه و نوپیدا نبوده‌اند. بعبارت دیگر آن نظریاتی که امروزه تحت نام وهابیت تازه جلوه داده می‌شود چیزی تازه نیست زیرا همان مسائل و نظریات در قرآن بطور

واضح و شفاف آمده است و نیز در احادیث پیامبرصلی الله علیه وسلم و دیگرکتب معتبر اهل سنت و جماعت موجود می‌باشد.

در حقیقت محمد بن عبدالوهاب یک مجدد دینی بودند که توحیدی را که رسول الله صلی الله علیه وسلم بر شبه جزیره عرب عرضه نمود ، زنده کرد و همانند ایشان در نفی شرک با دشمنان و کینه توزان که از توحید هراسان بودند روبرو شدند.

مبارزه با خرافات و شرک که امروزه بنام وهابیت مورد سوء ظن و لعن قرار گرفته –وتبدیل به حربه و وسیله‌ای شده برای ترور شخصیتها وترویج و ادامه‌ی بدعت‌گذاری– عیناً در کتب معتبر اهل سنت و شیعه نیز موجود و مورد تأیید می‌باشد.پس بدون شک اگر کسی از عقل و انصاف و تقوی بهره‌مند باشد به آسانی تصدیق می‌کند که وهابیت اسمی بی‌مسمی، نامفهوم و بدون مصداق است.

البته این نامگذاری و کاربرد کلمه‌ی وهابیت توسط انگلیس رواج پیدا کرد و قضیه این بود که: وقتی که روشنگری محمد بن‌عبدالوهاب برای یکتاپرستی در عبادت و پرستش خداوند شروع شد و دوباره زمینه‌های توحید الوهیت در

میان مردم شروع به رشد کرد، در آن زمان هندوستان مستعمره‌ی انگلیس بود و در نهایت خرافه‌پرستی و شرک به سر می‌برد. حاجیانی که از هندوستان برای انجام مناسک حج به عربستان می‌آمدند کم‌کم در آنجا با این افکار و عقاید صحیح اسلامی آشنا شدند و دوباره در صدد تصحیح عقاید و باورهای خود به خدا و قرآن برآمدند، به همین خاطر آنها نیز با برگشتن به کشورشان شروع به ترویج این دعوت توحیدی در میان مردم کردند و انگلیس از این نظر احساس خطر می‌کرد زیرا می‌دانست که این دعوت یک بیداری اسلامی قوی، پابرجا و رستگار است. به همین دلیل در صدد چاره‌جویی برآمد و مثل همیشه خواست از دسیسه‌های مکارانه‌ی انگلیسی استفاده کند و برچسبی بر این دعوت بزند، به همین خاطر شایع کرد که این دعوت، دعوتی اسلامی و الهی نیست، بلکه دعوتی وهابیست و آن را منتسب به اسم پدر محمد که عبدالوهاب بود، کرد که در اصل باید دعوت را به اسم صاحب دعوت می‌کرد و صاحب این دعوت هم محمد بود نه عبدالوهاب پدرش، ولی انگلیس می‌دانست اگر بگوید این یک دعوت محمدی است در ذهن مردم نمی‌تواند ایجاد شبه کند، پس شایع کرد که این دعوت، دعوتی وهابیست و آن را منتسب به اسم پدر محمد، که عبدالوهاب است، کرد.

در حقیقت روافض و تصوف می خواهند که با چماق و برچسب وهابیت به ترور دانشمندان و آگاهان مبارز و نستوه اهل سنت و جماعت اقدام نمایند.

در زیر متنی را از سخنان شیخ محمد بن عبدالوهاب را می آوریم که به هیاهوی دشمنان توحید جواب می دهند.

اما بشنوید قسمتی از سخنرانی شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب در میان جلسات و گروههای سالانه حجاج ازجمله سخنان وی در روز اول ذیحجه سال ١٣٤٧هـ.ق. مطابق با ١١ مه سال ١٩٢٩م تحت عنوان (این عقیده ماست)انجام داد، مطالب زیر می‌باشد

عده‌ای ما را (وهابی) و مذهب ما را (وهابیت) می‌نامند با ادعای اینکه مذهب ما، مذهب پنجم است. این یک اشتباه بزرگ است که نامش از ادعاهای دروغی است که افراد دارای قصد و غرض خاص آن را ترویج می‌کردند. ما مذهب جدید یا عقیده جدیدی نداریم. محمد بن عبدالوهاب امر یا عقیده تازه‌ای نیاورده است. عقیده ما همان عقیده سلف صالح (پیشینیان نیکوکار) است که در قرآن و سنت پیامبر ص و عقاید و آثار سلف صالح آمده است

ما به ائمه چهار گانه احترام می‌گذاریم و در نظر ما شافعی، مالک، ابوحنیفه و احمد با همدیگر هیچ فرقی ندارند. همه آنها از نظر ما مورد احترام هستند. ما در امور فقهی براساس مذهب حنبلی عمل می‌کنیم

این همان عقیده‌ای است که شیخ الإسلام محمد بن عبدالوهاب [مردم را] بدان دعوت می‌کرد و این همان عقیده ماست که براساس یکی دانستن خداوند ـ عز وجل ـ و توحید خالص و پاک و به دور از هر شبهه و آلایش بدعتی بنا شده است. این عقیده توحیدی است که ما مردم را به سوی آن دعوت می‌کنیم، همان چیزی است که ما را از مصیبت‌ها و محنت‌هایی که بدان دچار شده‌ایم، نجات می‌دهد

اما تجدیدی که گروهی با ادعای اینکه باعث نجات ما از دردهایمان می‌شود. می‌خواهند به وسیلهٔ آن مردم را فریب دهند، باعث رسیدن به هیچ هدفی نمی‌شود و ما را به سعادت اخروی نزدیک نمی‌سازد

مسلمانان تا زمانی که براساس کتاب خدا و سنت پیامبر ص عمل نمایند، بر مسیر هدایت حرکت می‌کنند و آنان فقط به وسیلهٔ توحید خالص به سعادت دنیا وآخرت دست می‌یابند. ما تجدیدی را که موجب از دست رفتن دین و

عقیده‌مان شود نمی‌خواهیم ما فقط رضایت پروردگار ـ عز وجل ـ را می‌خواهیم کسی که برای رضایت خداوند تلاش نماید، خداوند برایش کافی و یاور اوست. تجدید به مسلمانان سودی نمی‌رساند، بلکه فقط بازگشت به اعتقادات سلف صالح (پیشینیان نیکوکار) موجب سعادت و رستگاری آنان می‌شود

آنان در حقیقت از عمل کردن به آنچه در کتاب خدا و سنت پیامبر ص آمده است، دور شده بودند و در گناهان و بدیها غرق شده بودند. خداوند ـ جل شأنه ـ آنها را دچار شکست کرده و به ذلت و خواری گرفتار کرد. و چنانچه آنان به کتاب خداوند و سنت پیامبرش ص چنگ می‌زدند و بدان عمل می‌کردند. دچار مصیبت و گناه نمی‌شدند. و عزت و افتخارشان را از دست نمی‌دادند

من در حالی که از اموال دنیا و نیروی انسانی چیزی ندارم، قیام کردم، دشمنان به من حمله کردند. اما به فضل و قوت خدا بر دشمنان چیره شدم و همه این سرزمین را فتح کردم

مسلمانان امروزه به علت ترک عمل به کتاب خداوند و سنت پیامبر ص به فرقه‌های مختلفی متفرق شدند. اینکه گمان کنیم که بیگانگان باعث این

تفرقه شده‌اند، فکر اشتباهی است. علت این مصیبت‌ها خودمان هستیم نه بیگانگان. یک نفر خارجی به سرزمین می‌آید و در میان هزاران بلکه میلیونها مسلمان زندگی می‌کند. او به تنهایی کار می‌کند، آیا می‌توان باور کرد که یک نفر بتواند بر میلیونها نفر تأثیر بگذارد، بدون اینکه در میان این میلیونها نفر افرادی باشند با افکار و اعمالشان به او کمک کنند؟؟!

هرگز !! علت بلا و مصیبت‌ها همین افراد هستند که در حقیقت دشمن خدا و خودشان هستند. پس باید خود مسلمانان را سرزنش کرد، نه بیگانگان را. اگر بنایی محکم و استوار باشد. هیچ چیز نمی‌تواند آن را تخریب و ویران کند. به شرطی که در آن سوراخی به وجود نیامده باشد که کلنگ‌ها از آن وارد شوند، مسلمانان نیز چنین هستند. اگر آنان با هم متحد می‌بودند، کسی نمی‌توانست صفوف آنان را بشکنند و وحدت آنان را از بین ببرد

در سرزمینهای عربی و اسلامی افرادی هستند که در راه زیان رساندن به شبه جزیره عربستان و اسلام، از ریشه بر کردن آن و اذیت کردن ما مسلمانان تلاش می‌کنند(همین ایران) اما إن شاء الله تا زمانی که ما زنده هستیم آنان به اهداف شومشان دست نخواهند یافت

اگر مسلمانان با هم متحد باشند و به قرآن و سنت پیامبر ص عمل کنند، خوشبخت و سعادتمند هستند، بی‌تردید مسلمانان با عمل کردن به آن پیشرفت می‌کنند، و با یکدیگر بر سر عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر ص و آنچه در آن آمده است و دعوت خالصانه به سوی توحید اتفاق نظر پیدا کنند. بی‌تردید من به سوی آنان خواهم شتافت و به همراه آنان در هر عمل و حرکتی که انجام می‌دهند همراه و همگام خواهم بود.

به خدا سوگند من حکومت و قدرت و شکوه آن را نمی‌خواهم، هدف من فقط جلب رضایت پروردگار و دعوت به سوی توحید است، تا مسلمانان در میان خودشان بر سر تمسک و عمل به آنان اتفاق پیدا کنند. در این صورت من نه به عنوان پادشاه و رهبر بلکه به عنوان یک خادم آنان را همراهی می‌کنم .(رجوع کنید به کتاب: تصحیح یک اشتباه تاریخی در مورد وهابیت)

****

آیا محمد بن عبدالوهاب شاخ شیطان است؟ وآیا احادیث یکــه درمورد فتنه نجد آمده مراد آن شیخ محمــد بــن عبــدالوهاب میباشد؟

احادیثی که اهل بدعت و خرافات از صوفیه و روافض؛ – این دو برادر همیشه متحد بر علیه اهل توحید و سنت ارائه می دهند، در حقیقت جز برای فریفتن مسلمانان قصد دیگری ندارند.

احادیثی که ذکر کرده اند در حقیقت در مورد خوارج است! و اهل شرک و خرافات برای اینکه خود را برحق نشان دهند احادیثی که پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد بروز فتنه ی خوارج فرموده است را بر موحدین و امام محمد ابن عبدالوهاب رحمه الله تطبیق می دهند!

و یا احادیثی هستند که مربوط به فتنه های آخرالزمان است و اهل بدعت هیچ حدیثی نیافتند تا خود را حق جلوه دهند جز احادیثی که مربوط است به فتنه های آخرالزمان!!

جالب اینست که شیعه هیچیک از احادیث اهل سنت را قبول ندارد اما در این قضیه برای اینکه شرکیات و خرافات خود را توجیه کند به احادیث اهل سنت استناد می کند!!

اما الان به بررسی دو حدیث می پردازیم که اهل بدعت به آن استدلال می کنند تا با آن خرافات و شرک را بر توحید و سنت پیروز دهند:

اما حدیث اول که در سوال نیز بدان اشاره شده است؛

بخاری در کتاب الفتن ازابن عمر نقل می کند: «انه (صلی الله علیه وسلم) قام الی جنب المنبر فقال الفتنة هاهنا، الفتنة هاهنا من حیث یطلع قرن الشیطان قرن الشمس».

بخاری از ابن عمر نقل می کند: که پیامبر(صلی الله علیه وسلم)در حالی که روبه روی مشرق بود فرمود: «الا انّ الفتنة ها هنا من حیث یطلع قرن الشیطان» یعنی: هان آگاه باشید که از این ناحیه (رو به مشرق نمودند) شاخ شیطان طلوع می کند.

اما احادیث دیگری با این الفاظ وجود دارد که در آن پیامبر صلی الله علیه وسلم به مکانی بنام "نجد" اشاره می کنند (بخاری ٧٠٩٤)، و حال اهل بدعت اظهار می دارند که منظور از نجد، نجد عربستان است و امام محمد ابن عبدالوهاب کسی است که در آنجا متولد یافته است!!

اما برای اینکه این مغالطه را رد نمائیم ابتدا باید بدانیم که؛ برای اینکه در مورد مسئله ای قضاوت نماییم لازمست که تمامی احادیث را در مورد آن مسئله پهلوی هم قرار دهیم بعد با استفاده از مجموع نصوص نتیجه گیزی نهایی را اعلام نماییم، زیرا گاها برخی از راویان حدیثی را بصورت ناقص از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت می کنند که در آن حدیث ممکن است برخی از مجهولات موجود باشند، اما راویان دیگر همان حدیث را کاملتر روایت می کنند که در حدیث آنها آن مجهولات واضح می شوند، مانند این قضیه که برخی از احادیث فقط به "نجد" اشاره کرده اند ولی احادیث دیگر توضیح داده اند که منظور از نجد کجاست؛

حال اگر به مجموع احادیث وارده در این قضیه بنگریم متوجه خواهیم گشت که منظور پیامبر صلی الله علیه وسلم "نجد عراق" بوده است نه "نجد عربستان" زیرا با توجه به حدیث زیر:

وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال دعا النبی صلی الله علیه وسلم : «اللهم بارک لنا فی صاعنا ومدنا ، وبارک لنا فی شامنا ویمننا . فقال رجل من القوم یا نبی الله وفی عراقنا . قال : إن بها قرن الشیطان ، وتهیج الفتن ، وإن الجفاء بالمشرق» .

در این حدیث آشکار است که رأس فتنه از سوی عراق است که در حدیثی بنام نجد یاد شده است :

و لذا مقصود از مشرق در احادیث ، عراق است و نجد همان نجد عراق است نه نجد یمامه .

امام خطابی رحمه الله چنانکه امام ابن حجر رحمه الله از او نقل می کند در خصوص این حدیث گوید:" "نجد" در جانب مشرق است، و کسی که در

شهر مدینه باشد، نجد را در مشرق شهر مدینه یعنی نواحی بادیه نشین عراق خواهد یافت"(فتح الباری (۱۳/۴۷))

همچنین حافظ ابن حجر رحمه الله در مورد این حدیث پیامبر صلی الله علیه وسلم :" رأس الکفر نحو المشرق " می گوید: این حدیث اشاره دارد به شدت کفر مجوسیان ، زیرا سرزمین فارس و تابع آن در جهت مشرق مدینه النبی است"

و علامه البانی رحمه الله گوید:" از مجموع طرق احادیث مربوط به شاخ شیطان چنین برداشت می گردد که منظور از "نجد" در روایت امام بخاری همان "نجد" معروف که امروزه در یمامه است نیست، بلکه منظور "نجد"ی ات که در سرزمین عراق امروزی است و امام خطابی و ابن حجر رحمهم الله نیز آنرا چنین تفسیر کرده اند، و براستی که بیشتر فتنه های بزرگ از عراق بر خواسته است و لذا حدیث پیامبر صلی الله علیه وسلم از معجزات ایشان هستند."(لکتاب فضائل الشام ودمشق لأبی الحسن الربعی (ص۲٦)).

حال مخاطب عزیز خود قضاوت نمایید؟! آیا علمای بزرگوار اهل سنت و جماعت نیز مانند اهل بدعت حدیث را تفسیر کرده اند؟ اهل بدعت با استناد

به یکی از آن احادیث قصد دارد تا بگوید"نجد" همان نجد امروزی عربستان است که امام محمد ابن عبدالوهاب از آنجا متولد شده است! ولی آنها از ذکر بقیه احادیث که اشاره به این حقیقت دارد که "نجد، منطقه ای در عراق" منظور پیامبر صلی الله علیه وسلم بوده است، خودداری می کنند تا خواننده را به سمتی که می خواهند میل دهند!!

خلاصه اینکه؛ در احادیثی بسیار نقل شده که مرکز فتنه عراق است و اشاره ی رسول الله به سوی مشرق و یا عراق است که جناب رسول الله بدانسو اشاره فرموده است "نجد عراق" بوده است و این واقعیت از مجموع احادیث وارده کاملا و به روشنی معلوم می شود. و برای اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم شکی در فهم سخن ایشان نبوده است که او بسوی مشرق اشاره می کند.

و کسی که تاریخ را بررسی کرده باشد خواهد یافت که بیشتر فتنه ها از زمان صحابه تا عصر کنونی از عراق برخواسته است مانند قتل عثمان رضی الله عنه توسط مردم عراق و ظهور خوارج که در نزدیکی کوفه ی عراق بود، و فرقه های شیعه و باطنیه و قدریه و جهمیه و معتزله همگی از عراق برخواسته اند.

و اکنون در عراق کنونی فرقه ای بنان یزیدیه وجود دارد که شیطان را مقدس می دانند و به فرقه ی شیطان پرست مشهورند .

و تاریخ نیز شاهد است که در این مکان قتل حسین و اهل بیتش رضی الله عنهم و ظهور فرقه های باطل صورت گرفته است.

وعلما در باره ی نجد و تعین مکان آن بسیار سخن نوشته اند و جالب اینست که تعین مکان نجد قبل از ظهور شیخ محمد عبدالوهاب رحمه الله در کتابهای علما مذکور است !!

اما حدیث بعدی که باز اهل بدعت بدان استناد می کنند، حدیث بخاری (٧٥٦٢) است بصورت زیر:

" از ابی سلمه و عطاء بن یسار روایت کرده که آن دو نزد ابو سعید خدری آمدند و از او درباره حروریه پرسیدند که آیا از رسول‌الله صلی الله علیه وسلم شنیدی که فرمود: « در این امت - نگفت از این امت » قومی‌خارج می‌شود که شما نماز خود را در مقایسه با نماز آنان ناچیز و کم ارزش می‌شمارید. و قرآن می‌خوانند و این قرآن خواندن از حلقوم آنان - یا حنجرهایشان -

فراتر نمی‌رود و از دین خارج می‌شوند همان گونه که تیر از بدن شکار خارج می‌شود و تیرانداز به تیر خود، پیکان آن، بند بعد از پیکان آن نگاه می کند و سپس در شکاف انتهای تیر جستجو می‌کند که ایا خونی به آن رسیده است"

و این حدیث در مذمت خوارج است و تمامی علمای اسلام بر آن اتفاق دارند. حال ببینید اهل بدعت چگونه به احادیث مربوط به خوارج استناد می کنند تا دعوت ضد خرافی محمد ابن عبدالوهاب را تخریب کنند تا همچنان به خرافات خود ادامه دهند و کسی نباشد خرافات آنها را رد کند!

اما برای روشن شدن بیشتر موضوع و رد بسیار محکمی بر این دروغ پردازیها توصیه می شود که کتاب " تصحیح یک اشتباه تاریخی درباره وهابیت" و کتاب محمد بن عبدالوهالب مصلح اعتقادی یا رهبر وهابی ! رامطالعه نمایید.

****

حقیقت تصویر شیخ محمد بن عبدالوهاب



در صفحات اجتماعی خصوصا در فیسبوک از طرف روافض وصوفیان تصویری بنام شیخ محد بن عبدالوهاب منتسب شده است که ان شاء الله دروغ بودن ان تصویر را اینجا ذکر خواهیم کرد .

تاریخچه پیدایش عکاسی درجهان.

» عکاسی در اروپا متولد شد ودر امریکا به تکامل رسید

ژوزف نیسفورنی ئپس افسر بازنشته ارتش فرانسه ، پس ز مدتهای تلاش وتحقیق سر انجام توانست ودر سال ۱۸۲۲ اولین عکس دنیا را به ثبت برساند.

ژوزف نیسفورنی ئپس این را املاک شخصی خود واقع در دهکده ای بنام سن لودووارن درچند کیلومتری شالن سورسن تهیه کرد.

» بناء سال ۱۸۲۲ درواقع سال اختراع عکاسی است .

حال بااندکی تأمل میدانیم که عمر عکس وعکاسی ۱۹۲ سال است .

بعضی ازگمراهان چشم وگوش بسته ، یک عکسی را به نمایش گذاشتند وفرمودند مربوط به محمد بن عبدالوهاب است رحمه الله.

درصورتیکه محمدبن عبدالوهاب درسال ۱۱۱۵ هجری قمری (۱۷۰۳) میلادی به دنیاء امده است درسال ۱۲۰٦ هجری قمری یا۱۷۹٤ میلادی درگذشته است.

»حالا میپرسیم که عکس وعکاسی ۲۸ سال بعد از درگذشت شیخ محمد بن عبدالوهاب به وجود امده است .

وعکس هم جوان معلوم میشود ، پس نتیجه میگیریم یا این عکس دروغ است ومتعلق به شیخ محمد بن عبدالوهاب نیست. [لعنت الله علی الکاذبین].

****

ایا شیخ محمدبن عبدالوهاب خلافت عثمانی دخالت نمود وآنرا شکست داد؟

این دروغ محض بوده که بر امام مجدد رحمه الله بسته اند ؛

کسانانیکه بر امام مجدد رحمه الله دیگر نمی توانند شبهه اندازی کنند بعد از پاسخ دادن به ایشان شبهه ؛ به این دروغ متوسل شده ومیگویند که وی رحمه الله خلافت مسلمانان را سقوط داد ؛ درحالیکه امام محمد بن عبدالوهاب رحمه الله از این تهمت پاک است.

طوریکه قبلا هم گفتیم(شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمة الله علیه هیچ دخالتی در سقوط خلافت عثمانی نداشته، از آنجاییکه شروع حرکت محمد بن عبدالوهاب در سالهای ۱۸۱۱ میلادی بود، و در سال ۱۲۰٦هـ ق وفات کرد، در حالیکه سقوط خلافت عثمانی سال ۱۹۲۲ میلادی بود، یعنی تقریبا ۱۱۰ سال پس از شروع حرکت شیخ، و ۱٦ سال پس از وفات وی.)

****

(شبهه)آیا در اسلام ، فقط محمدبن عبدالوهاب است که توسل را رد مینماید؟ وایا محمد بن عبــدالوهاب توســل یکه بر آن اجماع شده بود آنرا رد نمود؟

موضوعی که بدان اشاره شده که بر توسل کردن به پیامبر صلی الله علیه وسلم اجماع وجود داشته، کاملا نادرست است و هیچ اجماعی در هیچ دوره ای از تاریخ روی نداده که توسل به پیامبر صلی الله علیه وسلم صحیح بوده باشد، و بنظر می رسد اجماع در نزد صوفیه همان اجماع مابین خودشان باشد! وگرنه این ادعا که بر سر توسل به پیامبر صلی الله علیه وسلم اجماع وجود داشته نیاز به دلیل دارد. دلیل آنها بر اجماع چیست؟ آیا با صرف ادعا و گفتن اجماع، ثابت می شود؟

در کدام کتاب معتبر از علمای سرشناس اهل سنت این اجماع ذکر شده است؟؟

نه تنها هیچ اجماعی صورت نگرفته، بلکه بر اساس آیات قرآن و عمل صحابه رضی الله عنهم متوجه می شویم که توسل به شخص پیامبر صلی الله علیه وسلم ممنوع بوده است، چرا هرگز یکی از اصحاب ایشان به پیامبر صلی الله

علیه وسلم توسل نجستند؟ البته ما می دانیم که صوفیه چند روایت ضعیف و دروغ را برای اثبات توسل صحابه به پیامبر صلی الله علیه وسلم مدام ذکر می کنند، ولی آنها برای اثبات ادعای خویش دلیل صحیحی ندارند..

چرا هرگز رسول خدا صلی الله علیه وسلم در زمان حیاتشان به انبیای پیش خود توسل نفرمود تا شاگردانش را بیاموزد که در وقت دعا کردن به پیامبران و خودش توسل کنند؟ و چرا پیامبر صلی الله علیه وسلم به یارانش امر نکرد که بعد از مرگش به او متوسل شوند؟

حال آن مبتدعان چون از آوردن دلیل عاجز مانده اند، اینبار ادعای گزافی را کرده و مدعی شده اند که قبل از ابن تیمیه رحمه الله بر سر توسل به پیامبر صلی الله علیه وسلم اجماع وجود داشته است؟!!

و نیز یکی از اکاذیبی که دشمنان توحید ویکتا پرستی، مردم را بوسیله آن از ایمان آوردن به توحید باز می دارند اینست که به زعم آنها مبارزه با قبر پرستی، مذهب جدید ونو ظهوری است که توسط محمدبن عبد الوهاب انتشار یافته است. در این مقاله کذب این مدعا با نقل اقوال متعددی از علمای مشهور

اسلام که در قرون قبل از عصر شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمه الله می زیسته اند، ثابت می شود.

علمای اسلام از هر مذهبی ، با شرک مبارزه کرده اند و شرک بودن نذرو نیاز و قربانی برای قبور و کمک خواستن از آنها را بیان کرده اند و این مسئله ابداع شیخ محمد ابن عبدالوهاب یا کسی دیگر نیست، بلکه مورد اتفاق چهار مذهب معروف اهل سنت می باشد.

اینک اقوالی را از فقهای مذاهب اربعه که پیش از شیخ محمد ابن عبدالوهاب می زیسته اند نقل می کنیم :

اول: مذهب حنفی :

از جمله کسانی که قبل از شیخ الاسلام ابن تیمیه (٦٦١-٧٢٨هـ) در مورد عدم جواز توسل به پیامبر صلی الله علیه وسلم گفته بود، امام ابوحنیفه (٨٠هـ - ١٥٠هـ) رحمه الله بودند.

امام ابوحنیفه می گوید: (برای هیچ شخصی جایز نیست که برای خواستن از خداوند به غیر خدا توسل جوید، بلکه باید از ذات اقدس الهی بخواهد و

دعایی که به آن اجازه داده شده و انسان به انجام آن مأمور گردیده این دعایی است که از این فرموده خداوند استنباط می‌شود: (و بهترین و زیباترین نامها فقط شایسته خداوند است، پس به این نامها او را بخوانید و از کسانی که در نامهای خدا دچار انحراف و سرگردانی می‌شوند، دوری کنید و آنها را ترک نمایید، به زودی سزا و کیفر اعمالشان را خواهند دید.. (اعراف/۱۸۰)). الدر المختار مع حاشية رد المختار، ٦/٣٩٦-٣٩٧.

باز امام ابوحنیفه می‌گوید: « يكره أن يقول الداعي : أسألك بحق فلان أو بحق أنبيائك ورسلك وبحق البيت الحرام والمشعر الحرام» «مکروه است در دعا بگوییم: خداوندا! از تو بحق فلان کس، یا بحق پیامبران و رسولانت و یا بحق بیت الحرام و مشعر الحرام، می‌خواهم مشکلم را حل کنی ویا...» (ر. ک. به شرح العقیدة الطحاوی/۲۳٤ و اتحاف السادة ۲۸۵/۲ و شرح الفقه الاکبر/۱۹۸).

و این دلیل بر عدم جواز به توسل هر شخصی حتی رسول خدا صلی الله علیه وسلم نزد امام ابوحنیفه است.

و باز امام ابوحنیفه می‌گوید: «لا ینبغی لأحد أن یدعوا الله إلا به ، وأکره أن یقول بمعاقد العز من عرشک ، أو بحق خلقک» برای کسی شایسته نیست خداوند را بجز با خود او (اسمها، صفات و همان روشی که مشروع قرار داده) بخواند و مکروه می دانم که بگوید از تو می‌خواهم به تکیه‌گاههای عزتِ عرشت یا بحق مخلوقات..[التوسل والوسیلة ص٨٢ , و نگاه کنید به: شرح الفقه الأکبرص١٩٨]

امام بزازی حنفی رحمة الله علیه متوفی ٨٢٧ هجری قمری، که حدود ٣٠٠ سال پیش از شیخ محمد ابن عبدالوهاب می زیسته ، در «فتاوای بزازیه» میفرماید: «هر کس بگوید ارواح مشایخ حاضر است و احوال مردم را می داند ، کافر می شود».

و همچنین شیخ قاسم ابن قطلو بغای حنفی رحمة الله علیه متوفی ٨٧٩ هجری قمری که حدود ٢٥٠ سال پیش از شیخ محمد ابن عبدالوهاب می زیسته در «شرح دررالبحار»، می فرماید :

« نذری که بسیاری از مردم انجاه می دهند، طوری که نزد قبر بعضی از صالحین رفته و می گویند: ای سرورم گمشده ام را برگردان، یا مریضم را شفا

بده، یا حاجتم را بر آورده کن و در مقابل، فلان قدر طلا یا غذا یا شمع و غیره برایت می دهم ، این گونه نذر به اجماع باطل است، به چند دلیل از جمله این که: نذر برای مخلوق جایر نیست و این که او گمان می کند که مرده در امور مردم دخل و تصرف دارد ، در حالی که این اعتقاد ، کفر است. و مردم به این کار مبتلا شده اند بخصوص در مراسم میلاد شیخ احمد بدوی».

و نیز شیخ صنع الله حلبی حنفی رحمة الله علیه ، متوفی ١١٢٠ هجری قمری ، در کتابش به اسم «سیف الله علی من کذب علی اولیاء الله» میفرماید: «امروزه بین مسلمین ، جماعاتی ظاهر شده ، که ادعا می کنند ، اولیاء در حیات و بعد وفاتشان ، تصرفاتی دارند و در شدائد و بلاها میتوان از آنها کمک گرفت و مشکلات به وسیله آنها حل میشود . نزد قبرهایشان رفته ، و برای بر آورده شدن حاجاتشان آنها را ندا می کنند .... و شیخ ادامه می دهد تا آنجا که می گوید:

«این سخن ، پر از افراط و تفریط است ، بلکه در آن هلاکت ابدی و عذاب سرمدی است ، بخاطر آنکه در آن نسیم شرک محقق و تصادم با قرآن است و مخالف عقائد ائمه و اجماع امت می باشد».

علمای مذهب شافعی :

امام فخرالدین رازی شافعی (٥٤٤ – ٦٠٦هـ) ، فقیه ، اصولی ، متکلم ، مفسر ، و از فقهای بزرگ شافعیه ، متوفی ٦٠٦ هجری قمری ، که در قرن ششم هجری قمری، که او قبل از شیخ الاسلام ابن تیمیه بوده و حتی بیش از ٥٠٠ سال پیش از شیخ محمد ابن عبدالوهاب (١١١٥ – ١٢٠٦) می زیسته، در تفسیر کبیرش، در تفسیر سوره یونس آیه ١٨می فرماید: « أنهم وضعوا هذه الأصنام والأوثان على صور أنبيائهم وأكابرهم ، وزعموا أنهم متى اشتغلوا بعبادة هذه التماثيل ، فإن أولئك الأكابر تكون شفعاء لهم عند الله تعالى ، ونظيره فى هذا الزمان اشتغال كثير من الخلق بتعظيم قبور الأكابر ، على اعتقاد أنهم إذا عظموا قبورهم فإنهم يكونون شفعاء لهم عند الله ».

«نوع چهارم بت پرستی : مشرکین بت ها را بر اساس چهره پیامبران و بزرگانشان ساخته بودند و گمان می کردند که اگر به پرستش این مجسمه ها

مشغول باشند ، آن بزرگان شفیع اینان نزد خداوند متعال خواهند بود و نظیر آن بت پرستی در این زمان ، مشغول شدن بسیاری از مردم به بزرگداشت قبور بزرگان است. بر اساس این اعتقادشان، که اگر قبورشان را احترام و بزرگداشت کنند ، آن بزرگان شفیع اینان نزد الله خواهند بود».

محدث شام و فقیه شافعیّه امام ابو شامه رحمة الله علیه متوفی ٦٥٠ هجری قمری که در قرن ٧ هجری، یعنی قبل از ابن تیمیه و حتی حدود ٥٠٠ سال پیش از شیخ محمد ابن عبدالوهاب می زیسته است ، در کتابش به «اسم الباعث علی انکار البدع والحوادث» بعد از ذکر مثال هایی از افعال جاهلانه و شرک آلود عده ای از مردم جاهل زمانش ، می فرماید :

«کفر و بت پرستی با امثال همین امور شروع شده است و از جمله این امور همین کارهایی است که بسیاری ازمردم بدان گرفتار شده اند و شیطان آن اعمال را در نظرشان آراسته است مانند: عطر آگین کردن دیوارها وستونها و قرار دادن چراغ در مکان هایی مخصوص که در هر شهری رواج دارد. راوی برای مردم حکایتی می کند که خوابی برای شخصی که مشهور به تقوا و درستکاری است دیده ، بعد از آن اهمیت این اماکن در قلوب شان بیشتر می

شود و با نذر کردن برای این اماکن ، شفای بیماران و برآورده شدن حاجاتشان را ازاین مکانها امید دارند و این مکان ها معمولا چشمه یا درخت یا دیواری می باشد و در شهر دمشق که خدا آن را از این اعمال مصون کند مواضع متعددی از این قبیل است».

فقیه مجاهد، امام ابن نحاس شافعی رحمة الله علیه متوفی ۸۱٤ هجری قمری که حدود ۳۰۰ سال پیش از شیخ محمد ابن عبدالوهاب می زیسته است، در کتابش به اسم «تنبیه الغافلین» می فرماید :

«و از جمله گناهان کبیره ای که مردم انجام می دهند این است که نزد برخی سنگ ها و درختان و چشمه ها و چاه ها ، چراغ روشن می کنند و می گویند که آن جا نذر قبول می شود و همه این ها بدعتهای شنیع و منکرات قبیحی هستند که از بین بردن آنها و محو آثارشان واجب است و بسیاری از جهال معتقداند که آنها نفع و ضرر می رسانند و در صورت نذر کردن برای آنها ، مریض را شفا می دهند و گمشده را بر میگردانند و این ، شرک و مخالفت با الله تعالی و رسولش صلی الله علیه و سلم است».

علامه احمد ابن مقریزی شافعی رحمة الله علیه متوفی ۸٤٥ هجری قمری که حدود ۲۷۰ سال پیش از شیخ محمد ابن عبدالوهاب می زیسته ، در کتابش به اسم «تجرید التوحید المفید» میفرماید :

«و شرک امم ، دو نوع است . شرک در الوهیت و شرک در ربوبیت .و شرک مشرکین غالباً شرک در الوهیت و عبادت است مانند شرک بت پرستان و فرشته پرستان و جن پرستان و شیخ پرستان و پرستندگان صالحین زنده و مرده . همان کسانی که می گویند (مانعبدهم الا لیقربون الی الله زلفی) یعنی : ما آنان را پرستش نمی کنیم ، مگر بدان خاطر که ما را به خداوند نزدیک گرداند. و ما را نزد او شفاعت کنند و به سبب قرب و کرامت آنها نزد الله ، ما نیز قرب و کراماتی پیدا می کنیم، همانطور که در دنیا ، هر کس به یاران و نزدیکان و خواص پادشاه خدمت کند ، داری احترام و نزدیکی نزد پادشاه می شود . و همه کتاب های الهی از اول تا آخرشان ، این عقیده را ابطال و رد می کنند و طرفدارانش را تقبیح کرده و تصریح می کنند که آنها ، دشمنان الله تعالی هستند و تمام پیامبران صلوات الله علیهم ، از اول تا آخرشان ، بر

این اتفاق دارند و خداوند متعال هیچ امتی را هلاک نکرده ، مگر به سبب و به خاطر این شرک».

و باز علامه مقریزی رحمة الله علیه می فرماید : و مردم در باره زیارت قبور سه دسته اند : عده ای مردگان را زیارت کرده و برای آنها دعا می کنند و این زیارت شرعی است و عده ای آنها را زیارت کرده ، و با وسیله و واسطه قرار دادن آنها ، دعا می کنند . (یعنی از آنها شفاعت و واسطه گری طلب می کنند) و اینان مشرکین در الوهیت و محبت هستندو عده ای آنها را زیارت کرده و خود آنها را ،به کمک میخوانند و پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده اند (الهم لا تجعل قبری و ثناً یعبد) یعنی : خداوندا ، مگذار قبرم بتی شده و ، پرستیده شود و اینان مشرکین در ربوبیت هستند.

و باز ایشان می فرمایند : «و از خصائص الوهیت ، سجده است . پس هر کس برای الله سجده کرد، آن مسجود را به الله تشبیه کرده و باز از خصائص الوهیت ، توکل است . پس هر کس بر غیر او توکل کند ، آن را به الله تشبیه کرده و از خصائص الوهیت توبه است . پس هر کس برای غیر او توبه کند، در واقع او را به الله تشبیه کرده است و از خصائص الوهیت ،

قسم خوردن به اسم غیر اوست. پس هر کس ، به غیر او قسم خورد ، آن را به الله تشبیه کرده است و از خصائص الوهیت، ذبح است. پس هر کس برای غیر او ذبح کند ، آن را به الله تشبیه کرده است ، و از خصائص الوهیت، حلق الرأس است و غیر آن .

این در بعد تشبیه کردن بود . اما در بعد تشبه : هر کس خود را بزرگ دانسته و تکبر کند ، و مردم را به غلو کردن در باره خود و بیم و امید از او بخواند ، خود را به الله شبیه کرده ، و در ربوبیتش به منازعه پرداخته است و شایسته اوست ، که الله او را به بدترین وجه خوار کند و او را مانند ذره ای زیر اقدام خلقش بیندازد.

امام ابن حجر هیتمی شافعی رحمة الله علیه ، متوفی ۹۷٤ هجری قمری ، که حدود ۱۷۰ سال پیش از شیخ محمد ابن عبدالوهاب می زیسته است در «شرح اربعین نووی» می گوید: هر کس غیر الله را به کمک بخواند ، کافر است .

و امام ابن کثیر (۷۰۰ - ۷۷٤هـ) در رابطه با آیه‌ی ٦ سوره‌ی جن که می‌فرماید: «وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الْإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا»

«و اینکه مردانی از بشر به مردانی از جن پناه می‌برند، و آنها سبب افزایش گمراهی و طغیانشان می‌شوند.» روایت‌هایی را وارد کرده که می‌گویند، این آیه در ارتباط با استعاذه‌ی اهل جاهلیت به جن نازل شده است. سپس در مورد آن داستانی را نقل می‌کند که در آن داستان، گرگی به گله‌ی گوسفندی حمله می‌کند، و بره‌ای را از آن فرا چنگ می‌آورد. آن گاه چوپان آن گوسفندان پناه خواهان می‌گوید: ای ساکن این دره، همسایه‌ات را فراموش نکن و به دادش برس! آن گاه ندا کننده‌ای ندا در می‌دهد که: ای گرگ! آن بره را رها کن! بدین ترتیب گرگ بره را رها می‌کند و آن بره شتابان به میان گوسفندان باز می‌گردد . . . و ابن کثیر در مقام نقد و تصحیح این داستان می‌گوید: «احتمال دارد که این گرگی که آن بره را گرفته بود، یک جنی بوده که می‌خواسته آن انسان را بترساند، سپس وقتی که آن انسان به او متوسل شد و پناه برد، آن بره را به او پس داد، تا او را گمراه نماید، و او را از حیطه‌ی دینش خارج کند». تفسیر ابن کثیر ج ٤ ص٤٢٩.

باری، ابن کثیر با صراحت هر چه تمام‌تر، بیان کرد، دعایی که آن چوپان از آن جن کرد، نوعی از شرک اکبر است که موجب خروج از دایره دین است.

و ابن کثیر با ذکر این داستان و تشریح و تصحیح آن می‌خواهد به این نکته یادآور شود که، کسانی که برای خدا شریک قایل می‌شوند، اگر علی‌الظاهر دیدند که دعاهایشان تحقق پیدا می‌کند، ولی باید این را بدانند که کید و حقه و مکر شیطان‌ها در این زمینه دخالت داشته است، تا همواره بر این گمراهی و شرک ورزی خود باقی بمانند!!.

علمای متقدم و پیشین شافعی مذهب ـ وقتی که در میان مسلمانان کسی دیده نمی‌شد که غیر الله تعالی را بخواند ـ در ارتباط با شرک دعا آنچنان سخن می‌گفتند که گویا چنین چیزی هرگز از ناحیه‌ی انسان مسلمان روی نمی‌دهد، و در اثنای بیان بعضی از مسائل عقیدتی، برای بدعت گزاران دلیل می‌آورند که پیامد و نتیجه‌ی سخنشان درباره‌ی مسائل عقیدتی، به مسئله‌ای شنیع و زشت منجر می‌شود، که همان دعا از غیر خدای تبارک و تعالی می‌باشد، و این مسئله را به عنوان ظاهرترین دلیل بر بطلان سخنشان قرار می‌دادند، بدین خاطر که به شرک منتهی می‌گردد. و این مطلبی است که ابن خزیمه «رحمه الله» (۲۲۳ – ۳۱۱هـ) به صورت آشکار، در اثنای پاسخی به جهمیه که می‌گفتند، کلام الله مخلوق است، می‌دهد، آن را توضیح می‌دهد. آن‌جا که

این حدیث را روایت می کند: «لونزل احدکم منزلاً، فلیقل: اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق» روایت مسلم.«اگر شما در جایی و منزلی اتراق کردید، بگوئید: پناه می‌برم به کلمات تمام و کمال خدای تعالی از شر آنچه که آفریده است». و نیز به این حدیث پیامبر(صلی الله علیه وسلم) هم استناد می کند که در آن پیامبر(صلی الله علیه وسلم) به آن کسی که عقرب او را نیش زده بود، گفت: «اما انک لو قلت حین امسیت، اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق لم تضرّک» «اگرتو شب هنگام می گفتی: پناه می‌برم به کلمات تمام و کمال خدای متعال از شر آنچه که آفریده است، آن عقرب نمی‌توانست آسیبی به تو برساند» روایت مسلم.

سپس ابن خزیمه گفته است: «ای جدال خواهان! آیا تا به حال نفهمیده‌اید که جایز نیست، پیامبر (صلی الله علیه وسلم) دستور دهد برای درامان ماندن از شر خلق خدا، به متوسل شدن و پناه بردن به مخلوق خدا روی آوریم؟! آیا تا به حال از یک عالم شنیده‌اید که جایز بداند، دعاکننده بگوید: از شر خلق خدا به کعبه پناه می‌برم؟!! یا صحیح بداند که شخص دعاکننده

بگوید: به صفا و مروه پناه می‌برم؟!! یا از شر آنچه که خدا آفریده، به عرفات و مِنی پناه می‌برم؟!!

آری، مسلمانی که از دین خداوند تبارک و تعالی آگاه است، نه این سخن را می‌گوید و نه آن را جایز می‌شمارد. لذا قاطعانه می‌گوئیم که محال است مسلمانانی از شر خلق خدا، به خود خلق خدا پناه ببرد.

پس، باید در این سخنان قوی و نیرومند اندیشه کنیم؛ تا بدانیم که شرک دعا، از جمله چیزهایی بوده که در نزد این پیشینیان ، شناخته شده نبوده است.

مثلاً همین ابن خزیمه در مقام استدلال و احتجاج، قاطعانه می‌گوید که محال است مسلمانی که از حقیقت دینش آگاه است، چنین عملی را انجام دهد. آخر مگر نه این است که دینش بر پایه‌ی تسلیم شدن در برابر خدای تبارک و تعالی و اختصاص دادن و انجام دادن همه‌ی عبادت‌ها به او و برای او، و بدون اتخاذ هیچ شریکی، استوار و تأسیس شده است؟! و این قسمت سخن ابن خزیمه که می‌گوید: «آیا تا به حال از عالمی شنیده‌اید...» به صورت کاملاً واضح و روشن نشان می‌دهد که اهل علم همگی بر این اجماع دارند

که جایز نیست انسان مسلمان دعایش را به غیر از پروردگارش متوجه کس دیگری سازد، حال آن کس، هر موجودی که می‌خواهد باشد. به همین خاطر است که ابن خزیمه، سرزنش کنان می‌پرسد: آیا تا به حال از عالمی شنیده شده که خلاف این را بگوید و جایز بداند که (غیر خدا) خوانده شود ولو از جمله‌ی چیزهایی باشد که الله تعالی آن را مهم و بزرگ کرده باشد مانند شعایرش که حج جز در آنها صورت نمی‌گیرد؟».

و نظیر این احتجاج ابن خزیمه، احتجاج دارمی (٢٠٠ - ٢٨٠ هـ) است که، وقتی این آیه نازل شد: « قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَن يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّن فَوْقِكُمْ أَوْ مِن تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ » (انعام: آیه٦٥)

ترجمه: «بگو که او می‌تواند عذابی را از بالای سر شما یا از زیر پاهایتان بر شما بفرستد».

پیامبر(صلی الله علیه وسلم) فرمود: «خدایا! به تو پناه می‌برم». بخاری. در این رابطه دارمی می‌گوید: «ای کسی که همواره از در مخالفت در می‌آیی! آیا جایز است که این استعاذه‌ی پیامبر(صلی الله علیه وسلم) این گونه تأویل شود که: پناه می‌برم به ثواب اعمالی که به وسیله‌ی آنها رضایت تو کسب کرده

می‌شود، و پناه می‌برم به قبله؟!! قاطعانه می‌گوئیم که پناه بردن به ذات هیچ چیزی غیر از ذات الله تعالی و کلمات وی جایز نیست، و به مخلوق پناه برده نمی‌شود». پاسخ به مریسی (در ضمن کتاب عقائد السلف ص ۵۱۷-۵۱۸).

بیهقی (۴۹۹ - ۵۶۵ هـ) هم بعداً آمده در رابطه با مسأله‌ی فوق الذکر به این استدلال احتجاج کرده و گفته است: «و جایز نیست که از شر مخلوقی به مخلوقی دیگر استعاذه و پناه برده شود». الاسماء و الصفات ج ۱ ص ۴۷۷.

بغوی (۲۱۴ - ۳۱۷هـ) بیان کرده، همان‌گونه که پیامبر(صلی الله علیه وسلم) به الله تعالی پناه برده، به کلام و صفات وی هم پناه برده است و «هیچگاه نیامده از شر مخلوقی به مخلوقی دیگر پناه ببرد». شرح السنه ج ۱ ص ۱۸۵.

با توجه به احادیثی که در رابطه با استعاذه به نام‌های خدا و کلمات او و مسألت کردن با آن کلمات، وارد شده‌اند، ابن حجر (۷۷۳هـ - ۸۵۲هـ) چنین برداشت کرده که قرآن غیر مخلوق است. و در مقام استناد و استدلال [برای این نظریه‌ی خود] گفته است: «اگر قرار باشد که قرآن مخلوق باشد،

هیچ‌گاه به آن پناه برده نمی‌شد، چه، هیچ‌گاه به مخلوقی پناه برده نمی‌شود».
فتح الباری ج ۲۸ ص ۱۵۷.

این بدین علت است که «پناه بردن جایز نیست مگر به کسی که بتواند شر آنچه را که فرد از دست آن به او پناه برده است، از سر او کوتاه کند» مرجع سابق ج ۲٤ ص ۳٤۷-۳٤۸.

و او کسی نیست جز خدای یگانه.

امام خطابی (۳۱۹ - ۳۸۸ هـ) صراحتاً و روشن ساخته است آنجا که می‌گوید: «به غیر خدا و صفاتش، به کس دیگر پناه برده نمی‌شود، زیرا هر چیزی که غیر خدا و صفاتش است، مخلوق است، و به همین خاطر است که کلمات خدای تعالی به تمامیت که همان کمالیت است، توصیف شده است. و هر مخلوقی که وجود دارد، حتماً دارای نقص و کمبودی می‌باشد، و استعاذه و پناه بردن به مخلوق شرکی است که با توحید و یکتاپرستی خالق منافات دارد، زیرا این عمل، رفتار و تعاملی را که بنده واجب است در قبال خدای خود انجام دهد و بدان معتقد باشد، به تعطیلی می‌کشاند».(این مطلب را سویدی در العقدالثمین ص ۲۲۵ نقل کرده است.) بنابراین وی با

صراحت بیان کرده که دعا کردن از غیر خدای تعالی شرک اکبر است؛ چون در توصیف آن گفته: «شرکی است که با توحید و یکتاپرستی خالق منافات دارد...».

قوام السنة اصفهانی در اثنای شرحی که بر نام‌های نیکوی خدای تبارک و تعالی بیان داشته است، گفته است: «یکی از نام‌های خداوند تبارک وتعالی «وهاب» است. که عافیت و تندرستی می‌بخشد، و هیچ مخلوقی نمی‌تواند آن را ببخشد، و از سوی دیگر این نام، قدرت می‌بخشد، در حالیکه هیچ مخلوقی نمی‌تواند آن را ببخشد، تو می‌گویی: پروردگارا! به من عافیت و سلامتی عطا فرما! و این عافیت را از مخلوقی مسألت نمی‌نمایی، اگر هم درخواست کنی، نمی‌تواند آن را به تو ببخشد. و به هنگام ضعف و ناتوانیت می‌گویی: پروردگارا! قوت وتوانی را به من ببخشای! و حال آنکه مخلوق نمی‌تواند این قوت را به تو ببخشد!».(الحجة فی بیان المحجة ج ۱ ص ۱٤٤). و هنگامی که جهت تقریر مسألة خلق افعال بندگان، آیه‌ی ٥٦ سوره‌ی قصص را ذکر می‌کند: « إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ» ترجمه:

«تو کسی را که دوست داشته‌ای، هدایت نمی‌دهی، اما الله تعالی هر کس را که بخواهد هدایت می‌دهد».

می‌افزاید: «وقتی که می‌بینیم با وجود آنکه خدای تبارک تعالی معجزات فراوانی به پیامبر(صلی الله علیه وسلم) اختصاص داده و در پرتو آنها وی را مورد اکرام قرار داده است، الله تعالی قدرت این کار را از پیامبر(صلی الله علیه وسلم) سلب می‌کند [و پیامبر(صلی الله علیه وسلم) قادر به هدایت عزیزترین کس خود نخواهد شد اگر خدا نخواهد] باید قاطعانه به این نکته اذعان کنیم که دیگر بندگان ناتوان‌تر و کمتر از آن هستند که یکی از افعالشان را خلق کنند». الحجة فی بیان المحجة ج ٢ ص ٤١٤-٤١٥.

عبدالکریم شهرستانی (٤٧٩ - ٥٤٨ هـ) بیان کرده که یکی از اشکال و نمادهای شرک جاهلیت اول، درخواست کردن نیازها از غیر خدای تعالی می‌باشد. وی در اثنای سخنش درباره‌ی بت پرستان گفته است: «این جماعت، وقتی که بر رو کردن به آنها (بت‌ها) عکوف کردند (و به این کار عادت پیدا کردند) این عکوف آنها نوعی عبادت بود، و اینکه می‌آمدند از

آنها طلب قضای حاجات می‌نمودند، به نوعی خدابودن آنها را ثابت می‌کردند!!». الملل و النحل ج ۲، ص ۲۵۹.

و سمعانی (٥٠٦ - ٥٦٢ هـ) در رابطه با آیه‌ی ٦٥ سوره‌ی غافر که می‌گوید: « هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ »ترجمه: «او (خدای) زنده‌ای است که هیچ خدایی جز او وجود ندارد، پس در حالیکه دین را بر او خالص کرده‌اید، او را بخوانید».

گفته است: «و دعای مخلصانه این است که فرد همراه با خدای تبارک و تعالی غیر او را نخواند». تفسیر سمعانی ٥/۳۰.

بنابراین سمعانی روشن و واضح کرده که دعا کردن از احدی همراه با خدا به مثابه‌ی کار مشرکان است؛ زیرا که فرد مشرک قلب خود را در بین دو معبود تقسیم کرده، امیدوار است که اگر یکی از آنها نتوانست دعایش را برآورده سازد، دیگری بتواند این کار را انجام دهد.

لذا باید بگوئیم که دعای چنین شخصی با آن اخلاصی که در آیه ۲۵ سوره غافر و غیر آن به دعاکننده دستور داده شده تا آن را فراهم کند، فرسنگ‌ها فاصله دارد.

بنابراین می‌توانیم بگوئیم که این نقل‌قول‌ها و روایت‌های مشابه و هم معنی آن‌ها، در نظر علمای شافعی از یک قاعده‌ی مسلم و شک ناپذیری مایه می‌گیرند و آن قاعده این است، از آنجا که استعاذه و پناه بردن یک نوع دعا است، جایز نیست مگر این که به خدای یگانه صورت پذیرد، و جایز نیست که به احدی از خلق خدا ـ حال هر کس که می‌خواهد باشد ـ استعاذه شود.

و در کل باید بگوییم که علمای شافعی مذهب مسلمانان را از این شرک بر حذر داشته‌اند، چون فسادی دامنه دار بر آن مترتب می‌گردد، زیرا کسی که به خود جرأت می‌دهد و از غیر خدا دعا می‌کند، تنها بعد از زمانی این کار را می‌کند که به لحاظ اعتقادی در باتلاق عمیقی از انحراف افتاده باشد، که به علت آن غیر خدا را به مقامی بالا برده که هیچ مخلوقی به آن نمی‌رسد، سپس بر این پایه، چنین به خود باورانده که باید از او انتظار جلب منفعت و دفع مضرت داشته باشد (و برای این مهم تلاش کند).

و این همان شرکی است که اصلاً شکی در آن وجود ندارد.

مذهب حنبلی :

شیخ حنابله امام ابوالوفاء علی ابن عقیل حنبلی رحمة الله علیه ، متوفی ٥١٣ هجری قمری که در قرن پنجم و ششم هجری قمری ، یعنی قبل از ابن تیمیه و حتی ٦٠٠ سال پیش از شیخ محمد ابن عبدالوهاب می زیسته، در کتابش به اسم الفنون میفرماید:

«وقتی تکالیف بر جاهلان و اراذل مشکل آمد ، از قوانین و رسومات شرع ، به رسوماتی که خود برای خوشان وضع کرده بودند، روی آوردند و این کار برایشان آسان آمد، چرا که دیگر تحت امر دیگری نبودند و اینان در نظر من، کافر هستند بخاطر ساختن چنین رسوماتی، مثل بزرگداشت قبور و اکرام آنها، با روش هایی که شریعت از آن نهی کرده است. مانند آتش روشن کردن و بوسیدن و بنا ساختن روی آن و خطاب قرار دادن مردگان برای برآورده شدن حوائج و نوشتن نامه هایی مه در آن می نویسند:

ای سرور و مولای من ، چنین و چنان برای من انجام بده ، یا خاک برداشتن برای تبرک و ریختن عطر بر روی قبور و بار سفر بستن بر روی آنها ، و پارچه آویزان کردن از درختان ، که در واقع ، اقتدا به کسانی است که لات و عزی را می پرستیدند».

و همچنین در کتاب «الاقناع»، که از کتب معروف فقه حنبلی می باشد و حدود ١٥٠ سال پیش از شیخ محمد ابن عبدالوهاب تالیف شده در باب حکم مرتد ، چنین آمده است : «هر کس بین خود و الله واسطه هایی قرار داده و آنها را به کمک بخواند ، به اجماع علما ، کافر می شود».

مذهب مالکی:

امام ابوبکر طرطوشی مالکی رحمة الله علیه از فقهای بزرگ مالکی متوفی ٥١٠ هجری قمری که در قرن پنجم و ششم هجری قمری یعنی قبا از شیخ الاسلام ابن تیمیه و حتی حدود ٦٠٠ سال پیش از شیخ محمد ابن عبدالوهاب می زیسته است ، در کتابش به اسم «الحوادث والبدع»، بعد از ذکر حدیث درخت ذات انواط ، می فرماید :

«بررسی کنید، (خدا بر شما رحم آورد) هر کجا سدر یا درختی را دیدید که مردم به آن روی آورده و آن را مهم می پندارند و شفای بیمارانشان را از آن امید دارند و میخ و پارچه به آن آویزان میکنند ، آن را قطع کنید ، که همان ذات انواط است».

آری، این گوشه ای از اقوال علمای سرشناس اهل سنت بودند که در کتابهای معتبر خود به غیر مشروع بودن توسل و قبرپرستی و مدد خواستن از غیر غدا اشاره کرده بودند، ولی متاسفانه اهل بدعت قصد دارد تا به زور چنین به مردم القاء کند که این اعتقادات نوپیدا هستند و توسط استعمار رواج داده شده اند!!

پس آیات قرآن را چگونه انکار می کنید که به حقیقت شرکیت مدد خواستن از غیر خدا اقرار کرده است.

خلاصه اینکه: پیش از امام مجدد رحمه الله تمام علماء توسل غیر شرعی را رد نموده ، وبعد از آنها امام محمد رح به پیروی آنان توسل غیر شرعی را رد نمود.

****

صوفیان چرا موحدین را "وهابی"میگویند؟

صوفیان گمراه که مارا به دلیل اینکه فقط الله را می خوانیم و از خواندن غیر آن نهی می کنیم عصبانی شده و لقب وهابی به ما می زنند ، مانند کافران شده اند که قرآن درباره آنان می گوید : و{ إِذٰا ذُكِرَ اَللّٰهُ وَحْدَهُ اِشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ اَلَّذِينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ إِذٰا ذُكِرَ اَلَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذٰا هُمْ يَسْتَبْشِرُون}

و چون خدا به تنهايي ياد شود، دلهای کسانی که به آخرت ايمان ندارند، منزجر می گردد، و چون کسانی غير از او ياد شوند، بناگاه آنان شادمانی می کنند.الزمر (۴۵)

توحید خشم آنان را بر می انگیزد و با قبر پرستی و مرده پرستی شاد می شوند.

****

(دراخیر)محمد بن عبدالوهاب از خود دفاع میکند.

امام مجدد دانسته بود که هر دعوتگر را جاهلان طعنه وارد میکنند ، او در فکر این شد تا جاهلان یکه بر او بخاطر جهل شان تهمت میکنند ؛ از خود دفاع کرد کهقسمتی از سخنرانی شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب در میان جلسات و گروههای سالانه حجاج ازجمله سخنان وی در روز اول ذیحجه سال ١٣٤٧ه.ق. مطابق با ١١ مه سال ١٩٢٩م تحت عنوان (این عقیده ماست)انجام داد، مطالب زیر می‌باشد :

عده‌ای ما را (وهابی) و مذهب ما را (وهابیت) می‌نامند با ادعای اینکه مذهب ما، مذهب پنجم است. این یک اشتباه بزرگ است که نامش از ادعاهای دروغی است که افراد دارای قصد و غرض خاص آن را ترویج می‌کردند. ما مذهب جدید یا عقیده جدیدی نداریم. محمد بن عبدالوهاب امر یا عقیده تازه‌ای نیاورده است. عقیده ما همان عقیده سلف صالح (پیشینیان نیکوکار) است که در قرآن و سنت پیامبر ص و عقاید و آثار سلف صالح آمده است.

ما به ائمه چهار گانه احترام می‌گذاریم و در نظر ما شافعی، مالک، ابوحنیفه و احمد با همدیگر هیچ فرقی ندارند. همه آنها از نظر ما مورد احترام هستند، ما در امور فقهی براساس مذهب حنبلی عمل می‌کنیم.

****

کتب یکه در دفاع وزندگانی امام مجدد رحمه الله نوشته شده است.

کتاب	مؤلف
الامام محمدبن عبدالوهاب دعوته وسيرته	عبد العزيز بن عبد الله بن باز
الشيخ محمد بن عبد الوهاب حياته ودعوته في الرؤية الاستشراقية	ناصر بن إبراهيم بن عبد الله التويم
الشيخ محمد بن عبد الوهاب عقيدته السلفية ودعوته الإصلاحية وثناء العلماء عليه	العلامة الشيخ أحمد بن حجر بن محمد آل أبو طامي.
الشيخ محمد بن عبدالوهاب في سطور	نوشته ی یکی از اهل علم
الشيخ محمد بن عبدالوهاب يحاربهم فكيف ينسب إلى معتقداتهم؟؟	إعداد موقع روح الإسلام
المستطاب في أسباب نجاح دعوة الإمام محمد بن عبد الوهاب رحمه الله	نوشته ی یکی از اهل علم
براءةدعوة الشيخ محمد بن عبدالوهاب	نوشته ی یکی از اهل علم
حقيقةدعوةالإمام محمد بن عبد الوهاب	نوشته ی یکی از اهل علم
نوشته ی یکی از اهل علم	نوشته ی یکی از اهل علم

دروس وعبرمن سيرة محمد بن عبد الوهاب	نوشته ی یکی از اهل علم
عقيدةالشيخ محمدبن عبدالوهاب السلفية	نوشته ی یکی از اهل علم
محمد بن عبد الوهاب داعية وليس مؤسسا.	نوشته ی یکی از اهل علم
محمد بن عبد الوهاب وأئمة الدعوة النجدية وموقفهم من آل البيت عليهم السلام.	خالد بن أحمد الزهراني
نبذة نفيسة عن حقيقة دعوة الإمام المصلح محمد بن عبدالوهاب	إسحاق ابن الشيخ الإمام عبدالرحمن بن حسن
مزايا دعوة الإمام محمد بن عبدالوهاب رحمه الله	سایت "شبکه اسلامی"
محمدبن عبدالوهاب مصلح اعتقادی ، یارهبر وهابی!	استاد عبدالظاهر"داعی"
وهابیت ، وحنفیت	ابوشاکرمسلم

وهمین طور صدها کتب دیگر نیز نوشته شده است که مشت نمونه خروار ، اینجا ذکر نمودم-والله الحمد-

سلفی وسلفیت چه معنی دارد؟

» دربعضی از مطالب سلفی وسلفیت گفتم ، عده ی نمیدانند سلفی چه؟ وسلفیت چیست؟ اینجا مختصراً بحث کوتاهی میکنیم باذن الله.

سلف به معنی گذشته و گذشتگان است و در اصطلاح به پیامبر صلی الله علیه وسلم و اصحاب ایشان و تابعین کسانیکه در سه قرن اول اسلام می زیستند گویند. و سلفی کسی است که خود را ملتزم نموده که دین و عقیده خود را مستقیما از آنها اخذ نماید و مخالف نوآوری و بدعت در عقیده و احکام می باشند.

پس با این اوصاف بر تمامی مسلمانان واجب است که از پیامبر و اصحاب ایشان دین بیاموزند زیرا در قرآن آمده که : « وَالسَّابِقُونَ الأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالأَنصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُم بِإِحْسَانٍ رَّضِيَ اللّهُ عَنْهُمْ وَرَضُواْ عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ». توبه ۱۰۰. یعنی: و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند خدا از ایشان خشنود و آنان [نیز] از او

خشنودند و برای آنان باغهایی آماده کرده که از زیر [درختان] آن نهرها روان است همیشه در آن جاودانه‌اند این است همان کامیابی بزرگ.

که در این آیه کسانیکه از سابقین پیروی می کنند به بهشت وعده داده شده اند.بنابراین تبعیت از آنها در دین و احکام لازمست.

ولی قضیه سلف و پیروی از سلف را بمانند ماجرای روشنگری محمد ابن عبدالوهاب کرده اند . زیرا اگر مسلمانان به عقاید صدر اسلام بازگردند در حقیقت به همان توحیدی دست گرفته اند که محمد ابن عبدالوهاب بخاطر آن امر به معروف نمود و مسلمانان را تبیین نمود.لذا به دشمنی پرداخته و سعی کردند تا از اصطلاح "بازگشت به سلف"، چماقی دیگر شبیه وهابی بسازند تا جلوی توحید گرفته شود و در زیر چماق خود به ترویج شرکیات و خرافات خود بپردازند و از منافع دنیایی خرافاتشان برخوردار.

****

دیدگاه دعوتگران درصفحات اجتماعی پیرامون محمدبن عبدالوهاب رحمه الله

بنده تنها در صفحه فیسبوکم[صفحه رسمی ابوشاکرمسلم] که ١٦ هزار بیننده دارد ، اکثریت انان از امام مجدد رحمه الله تمجید کرده ووی را مصلح ومجدد دانستند که برخی آنان را اینجا ذکر مینمایم ان شاء الله.

سیدفیصل سیرت مینویسد که: وی مجدد عصر خویش بوده وشرکیات را ریشه کن نمود ، ووی احیاء گر سنت ودشمن بدعت بود.

عزیز محمدی مینویسد: مجدد دین ومحیی السنة ونابود کننده بدعت بود.

استاد مجاهد پروانی مینویسد: کان اماما مجتهداً محدثا مفسرا فقهیا تقیا ورعا وصاحب مئات تصانیف ومصححا فی مجال العقائد ، وکان قامعا للبدع.

عبدالرحیم ابراهیمی مینویسد: امام محمد بن عبدالوهاب بنیان گذار عقیده اسلامی بود.

* برادر دیگر که اسمش را انگلیسی نوشته* مینویسد: یک عالم بزرگ جهان اسلام بود ، سنت های فراموش شده را زنده کرد وعقائد مسلمانان را تصحیح نمود.

* شخصی به اسم ندای بدر* مینویسد: عالم بزرگ ، الله ترس ، حقگو ، ودر عصرش خدمت بزرگی نموده است به دین [ونیزبرادر نوشته است که :من خودم حنفی هستم ولی حنفی موحد وایشان را دوست دارم]

بشیر احمد مبشر از بغلان مینویسد: از نظر من یک عالم ربانی درمقابل تمام طاغوت ها از قبیل شرک ، بدعت ، کفر ؛ مبارزه فکری وعملی نمود.

محمد خیبر از کاپیساء مینویسد: امام محمد بن عبدالوهاب یک موحد ضد شرک ودر کل عمر باشرک مبارزه کرده است ، الله در قبرش رحمت بی اندازد.

خاورین ریحان مینویسد: یک عالم دین ومخالف بدعت وشرک بود واز علمای اهل سنت بود من خودم حنفی مذهب هستم ولیکن حق را کتمان نمی کنم.

* برادر دیگر ما که اسمش را انگلیسی نوشته اما از کاپیسا* مینویسد: یک عالم بزرگ جهان اسلام ، احیاءگر سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم بود.

هروی هروی مینویسد: یک شخص داعی وضد انسانهای گمراه ومبتدع بود.

معاویه منصور نوشته: عالم دعوتگر ومجاهد بود.

*ابویعقوب هاشمی*نوشته: او شیخ الاسلام میباشد.

برادر دیگر ما از کابل نوشته: یک مبارز حقیقی وتأثیرگذار علیه خرافات وبدعتها وقبرپرستی بود ، ان شاء الله حرکت ایشان به حرکت محمدی مشهور بود.

الله داد انوری مینویسد: عالم بزرگی است که تا اکنون مثل آن سراغی نداریم.

امان الله عمری مینویسد: خار چشم اهل بدعت است.

اسدالله عثمانی از فاریاب مینویسد: امام محمد بن عبدالوهاب عالم دین وضد بدعت بود.

توجه آن عده از برادران یکه نظر شان اینجا درج نشد ، عفو میخواهم زیرا نام شان انگلیسی بود.

****

فهرست منابع ومأخذ

الامام محمدبن عبدالوهاب دعوته وسيرته
الشيخ محمد بن عبد الوهاب حياته ودعوته في الرؤية الاستشراقية
الشيخ محمد بن عبد الوهاب عقيدته السلفية ودعوته الإصلاحية وثناء العلماء عليه
الشيخ محمد بن عبدالوهاب في سطور
الشيخ محمد بن عبدالوهاب يحاربهم فكيف ينسب إلى معتقداتهم؟؟
المستطاب في أسباب نجاح دعوة الإمام محمد بن عبد الوهاب رحمه الله
براءةدعوة الشيخ محمد بن عبدالوهاب
حقيقةدعوةالإمام محمد بن عبد الوهاب
دروس وعبرمن سيرة محمد بن عبد الوهاب
عقيدةالشيخ محمدبن عبدالوهاب السلفية
محمد بن عبد الوهاب داعية وليس مؤسسا.
محمد بن عبد الوهاب وأئمة الدعوة النجدية وموقفهم من آل البيت عليهم السلام.
نبذة نفيسة عن حقيقة دعوة الإمام المصلح محمد بن عبدالوهاب
مزايا دعوة الإمام محمد بن عبدالوهاب رحمه الله
محمدبن عبدالوهاب مصلح اعتقادى ، يارهبر وهابى!

وهابیت ، وحنفیت
[سایت جامع فتاوای اهل سنت وجماعت]
[سایت موحدین]
[سایت نوار الاسلام]
کشف الشبهات
جریره(بیایید وهابیت را بشناسیم)
المکتبة الشاملة

ختم رساله باذن الله|روز شنبه۱۳۹۷

توصیه: عزیزانم در این رساله زیاد زحمات به خرچ داده ام ،اگر انترنت دارید ، در انترنت منتشر کنید واگر توان چاپ را دارید آنرا چاپ کنید.-جزاکم الله خیرا

[کتب تألیف وترجمه شده توسط ابوشاکرمسلم حفظه اللّه]

فتاوای اهل حدیث-۲جلد.

رد برصدبدعت درجامعه.

اقوال اهل علم درکفر روافض.

زندگی نامه امام ابن تیمیه وخدمات او به اسلام.

۵۰ احادیث باطل.

احادیث باطل مشکوة المصابیح.

ابوحنیفه رح واحناف.

۸ رکعت تروایح.

دلائل برکفرمولانای روم(مثنوی معنوی).

احکام ومسائل اعتکاف.

احکام ومسائل عیدین.

۱۳ سوال از صوفی ها.

حکم مسح بر جراب.

وهابیت وحنفیت.

زندگی نامه امام محمدبن عبدالوهاب وخدمات او به اسلام

۴۰۰ سوال وجواب درعلم حدیث.

امریکا قاتل بشریت.

الله درکجاست؟.

احکام وآداب عاشورا.

اهل الحدیث هم اهل النبی.

امور خلاف شریعت.

توسل مشروع ونامشروع.

حقوق زن در اسلام.

دفاع از سیدقطب.

دفاع از ابوهریره.

سیرة النبی برای جوانان.

حکم مسح برگردن.

نماز رسول الله صلی الله علیه وسلم.

اجماع علمای محمدی برکفر ابن عربی

حکم تجلیل از میلاد النبی

حکم خروج باجماعت تبلیغ

داستان توبه شیخ خالدراشد

معرفی تفاسیرضعیف واسرائیلی

معرفی کتب ضعیف واسرائیلی

۴۰ سوال از مقلدین

شروط الصلاة

مختصر سیرة النبی

شناخت فرقه های گمراه